



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
وزارت آموزش و پرورش

تاریخ ادبیات

برای سال ششم ادبی

سازمان کتابخانه‌های دولتی ایران

تاریخ ادبیات (برای سال ششم ادبی)

۱۹۱۰

توانا بود هر که دانا بود

رنگ معنی در آید او - مولوی

شرح حالی جان و آن منشور در

وزارت آموزش و پرورش سبب این خسر و هلاک

وضع عدم ادبیات صفوی

نیز است ادبی دوره نادر

شرح حالی جان و آن منشور در

تاریخ ادبیات

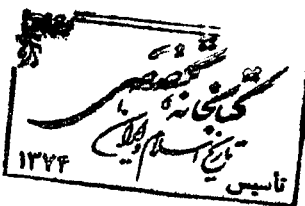
برای سال ششم ادبی

۱۴۲۰
ملا صدرا - قدس سره
۱۴۳۰
فرزسی (طوسی) رضا علی همدانی
۱۴۴۰
علاءالدین همدانی - سعدی
(مختص)



کتابخانه شخصی استاد

حق چاپ محفوظ



F1.92



این کتاب که به وسیله آقای دکتر رضازاده شفق نگارش
یافته ، بر طبق ماده ۳ قانون کتابهای درسی و اسنادنامه سازمان
کتابهای درسی ایران برای تدریس در دبیرستانها برگزیده شده
است .

چاپ از : چاپخانه اقبال

تذکر

در اسفندماه ۱۳۵۴ شمسی قانونی در مجلس شورای ملی و مجلس سنا ایران به تصویب رسید که بنا بر آن مبدأ تاریخ ایران، تاریخ شاهنشاهی قرارداده شد. تاریخ شاهنشاهی ایران از زمان تشکیل دولت هخامنشی به دست توانای کوروش کبیر محسوب می شود و از آن زمان تاکنون ۲۵۳۵ سال می گذرد. چون اصلاح سنوات تاریخی در کتابهای درسی در سال جاری به علت کمی وقت و چاپ شدن قسمتی از کتابها مقلور نگردید و این امر در سال تحصیلی آینده انجام خواهد گرفت. بنا بر این آموزگاران و دبیران محترم باید توجه داشته باشند که ضمن تدریس مطالب درسی هر کجا به سنوات تاریخی شمسی و میلادی برمی خورند برای آن را با سال شاهنشاهی تذکر دهند و دانش آموزان را وادارند تا در کتابهای خود سنوات مزبور را اصلاح نمایند. برای مزید اطلاع یادآور می شود که تبدیل سالهای شمسی و میلادی به تاریخ شاهنشاهی بسیار آسان و به طریق زیر انجام می شود:

۱- با افزودن ۱۱۸۵ سال به تاریخ شمسی تاریخ شاهنشاهی به دست می آید مثلاً تاجگذاری رضا شاه کبیر سرسلسله خاندان پهلوی که در سال ۱۳۰۵ شمسی انجام گرفته برابر سال ۲۴۸۵ شاهنشاهی و شروع سلطنت شاهنشاه آریامهر که در سال ۱۳۲۰ شمسی بوده برابر با سال ۲۵۰۰ شاهنشاهی می شود و به همین علت هم جشن بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی خاندان پهلوی باشکوه هر چه تواتر در نوروز امسال در آرامگاه رضا شاه کبیر انجام یافت.

۲- برای تبدیل سال میلادی به سال شاهنشاهی کافی است که ۵۵۹ سال به تاریخهای میلادی اضافه شود چنان که اگر ۵۵۹ به سال ۱۹۷۶ میلادی اضافه شود سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی یعنی سال جاری به دست می آید.

۳- در مورد سالهای قبل از میلاد اگر عدد کوچکتر از ۵۵۹ باشد آن را از ۵۵۹ کسر می کنیم سال شاهنشاهی به دست می آید و اگر بزرگتر از ۵۵۹ باشد ۵۵۹ را از آن کسر می کنیم سال پیش از شاهنشاهی به دست می آید. مثلاً واقعه ای که در ۲۰۰ سال قبل از میلاد اتفاق افتاده برابر با سال ۳۵۹ شاهنشاهی و رویدادی که در ۱۴۵۰ پیش از میلاد رخ داده برابر با ۸۹۱ پیش از شاهنشاهی ایران است.

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
طوسی ، قاضی بیضاوی ، زکریای -		تاریخ ادبیات دوره مغول و تیموری - مقدمه	۱
قزوینی ، قطب الدین شیرازی ،		علوم و ادبیات در عصر مغول و تیموریان	۲
قاضی عضد الدین ایجی ، قطب الدین - رازی	۷۴ تا ۷۱	شعرا و نویسندگان معروف - سعدی	۶
دوره صفویه - اوضاع سیاسی و تاریخی	۷۵	مجد همگر	۱۳
وضع علوم و ادبیات در این دوره	۷۶	شیخ محمود شبستری	۱۴
انتشار زبان و ادب فارسی در هند و آسیای صغیر	۷۸	مولوی	۱۶
شعرا معروف دوره صفوی -		کمال الدین اسماعیل	۲۴
مختشم کاشانی	۸۳	فخر الدین عراقی	۲۶
وحشی بافقی	۸۵	همام تبریزی	۲۸
عرفی شیرازی	۸۶	اوحدی مراغه‌ای	۲۹
صائب تبریزی	۸۸	امیر خسرو	۳۱
کلیم کاشانی	۹۱	خواجوی کرمانی	۳۴
حزین	۹۳	ابن یعین	۳۷
فیضی دکنی	۹۴	سلمان ساوجی	۴۱
شاعران دیگر این دوره - بابا		حافظ	۴۴
فغانی ، هاتفی ، هلالی ، اهلی ،		عبید زاکانی	۵۲
زلالی ، نظیری ، ظهوری ، طالب		کمال خجندی	۵۴
آهلی ، بیدل	۹۶ تا ۹۷	ابن حسام	۵۵
آثار منشور دوره صفوی و ثر نویسان		جامی	۵۶
این دوره - حبیب السیر ، عالم آرای عباسی ، عین الحیات ، مجالس -		ثر دوره مغول و تیموریان	۶۴
المؤمنین ، جامع عباسی	۹۹ تا ۱۰۰	۱- کتابهای تاریخی	۶۴
آثار منشور دیگر در این دوره	۱۰۱	۲- کتابهای ادبی	۶۸
دانشمندان ایرانی دوره صفوی		۳- کتابهای اخلاقی	۶۹
که غالباً به زبان عربی تألیفات		دانشمندان عصر مغول و تیموری که غالباً به عربی تألیف کرده‌اند -	
دارند - میرداماد ، ملاصدرا ،		شهاب الدین عمر سهروردی ،	
مجلسی ، شیخ بهایی ، ملا محسن		نجم الدین رازی ، خواجه نصیر -	
فیض	۱۰۴ تا ۱۰۵		

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	نامه دانشوران ، حاج ملاهادی سبزواری		دوره افشاریه و زندیه و قاجاریه -
۱۴۲ تا ۱۴۵	دوره مشروطیت و تأثیر آن در ادبیات فارسی	۱۵۷	وضع سیاسی و تاریخی
۱۴۷	وضع شعر و شاعری در دوره مشروطیت و شاعران بزرگ	۱۱۱	شاعران این دوره - مشتاق اصفهانی
۱۵۳	ادیب الممالك	۱۱۲	آذر بیگدلی
۱۵۶	ایرج میرزا	۱۱۳	هاتف اصفهانی
۱۵۸	ادیب پیشاوری	۱۱۵	سحاب
۱۵۹	عارف قزوینی	۱۱۵	مجموعه اصفهانی
۱۶۰	پروین اعتصامی	۱۲۸	نشاط اصفهانی
۱۶۲	رشید یاسمی	۱۲۱	فتحعلی خان صبا
۱۶۴	بهار	۱۲۳	وصال شیرازی
	نویسندگان این دوره - میرزا ملکم خان ، فروغی	۱۲۶	قائم مقام فراهانی
۱۶۷	دانشمندان و نویسندگان معاصر - علامه محمد قزوینی ، علامه دهخدا ، اقبال آشتیانی ، بهمنیار ، کسروی	۱۲۸	قاآنی
۱۶۹ تا ۱۷۲	اهمیت و ارزش ادبیات ایران	۱۳۳	فروغی بستانی
		۱۳۶	سروش اصفهانی
		۱۳۷	محمود خان ملک الشعرا
		۱۴۱	شاعران دیگر این دوره
			نویسندگان این دوره - میرزا مهدی خان استرآبادی ، آذر بیگدلی ، قائم مقام ، رضاقلی هدایت ، میرزا محمد تقی سپهر ، مؤلفان

به نام خدا

تاریخ ادبیات دوره مغول و تیموری

مقدمه

استیلای مغول به ایران با حمله چنگیزخان از طرف ترکستان در اوایل قرن هفتم هجری شروع شد و منجر به تأسیس سلطنت احفاد او در ایران گشت که تا اواسط قرن هشتم هجری به نام ایلخانان حکمفرمایی کردند. در حمله مغول سلطنت سلجوقیان جای خود را به خوارزمشاهیان داده بود و علاءالدین محمد خوارزمشاه از سلاطین معروف آن سلسله گرفتار هجوم مغول گشت و در کارزار با آنان مغلوب شد و سلسله خوارزمشاهی به تاریخ ۶۲۸ ه. ق. به دست آن قوم منقرض گردید.

از جمله معاصران و رقبیان خوارزمشاهیان اتابکان فارس بودند که اینان نیز دچار استیلای مغول گشتند ولی با آنها از درتدیرو اطاعت درآمدند و خراج گزاری آنان را پذیرفتند و جنوب ایران را بدین طریق حفظ کردند و سرانجام در حدود ۶۸۶ ه. ق. انقراض یافتند :

نخستین حکمران سلاله ایلخانی هلاکو، از دیگر سلاطین معروف آن آباقا، غازان خان و اولجایتو بودند. غازان اولین سلطان مغول بود که در ایران دین اسلام را اختیار کرد.

قریب نیم قرن بعد از انقراض مغول تیموریان که اصلاً با مغول خویشاوند بودند بنای سلطنت در ایران گذاشتند و تا اوایل قرن دهم یعنی

شروع کار صفویّه فرمانروایی کردند.

از معروفترین افراد سلالهٔ تیموریان، تیمور لنگ و شاه رخ و الغ بیك و ابوسعید بودند .

سلاله‌های کوچک دیگر نیز با انقراض مغول در نقاط مختلف ایران بوجود آمده بود، مانند جلایریان و سربداران و آل کرت و مظفریان و قره‌قویونلو و آق‌قویونلو که غالب آنها در نیم قرن فاصله بین انقراض ایلخانان و ظهور تیمور یعنی نصف دوم قرن هشتم در نقاط مختلف حکومت داشتند .

علوم و ادبیات در عصر مغول و تیموریان

* فتنهٔ مغول و حملهٔ تیمور یکی از مصیبت‌های بزرگ تاریخ است که نه تنها برای ایران روی آورد بلکه يك قسمت مهم آسیا و اروپا را ویران و پریشان کرد . تقریباً تمام شهرهای بزرگ شمالی ایران در ردیف هزاران ده و قصبه نهب و تخریب و ساکنین آنها قتل عام شدند. تأثیر این هدم و قتل و غارت در ادبیات و علوم بسیار بود. نه تنها شماره‌ای از علما و فضلا با فجع‌ترین وضعی کشته شدند، بلکه مساجد و مدارس و ابنیهٔ متبرکه و موقوفه و کتابخانه‌ها که حاوی کتب بيشمار و خزاین علوم و آثار بود طعمهٔ یغما و چپاول گشت و پایمال و نابود شد و بقیهٔ السیف از اهل دانش متواری و فراری شدند و در آن نقاط نام و نشانی از علم و فضیلت نماند و بداوت و وحشت به دانش و معرفت غلبه کرد، ولی با این همه فتنه و تخریب که در این سرزمین روی داد آثار علم و ادبیات ایران کاملاً عرَضهٔ زوال نگشت

بلکه بعد از دورهٔ اوّل صدمات مغول ، باز فرصت جُسته و رستاخیز نمود ، حتی در بعض شعب علوم مخصوصاً در فنّ تاریخ دورهٔ مغول و تیموری دارای امتیاز گردید ؛ و توان گفت این عصر بطور کلی در تاریخ ادبی ایران اهمّیتی پیدا کرد . علت این تضادّ آنکه اوّلاً اساس تمدّن و علوم و ادب در ایران از زمان سامانیان رو به ترقّی نهاده و بمروار ایّام به تضج و کمال رسیده بود و دانشمندان بسیاری در هر گوشهٔ این سرزمین ظهور کرده و تألیفات و آثار از خود به یادگار گذاشته بودند ؛ و سخت بود این همه ذخیرهٔ معنوی که یادگار اعصار و بس محکم و استوار بود با يك حملهٔ مغول هر چند سخت و خونریزانه باشد از بین برود . مقداری از کتب و آثار بتصادف از نظرو حشیان مغول مکتوم ماند ؛ مقدار دیگر را به شهرهای دور دست بردند ؛ همچنین شماره‌ای از بزرگان و دانشمندان از دست جلاّان مغول جان بدر بردند و مخصوصاً به ولایات جنوبی ایران که از تخریبات آن قوم یغماگر مصون بود پناه آوردند و عبّدهای به هندوستان و آسیای صغیر التّجا کردند و در آن نقاط بفرصت به نشر ادبیّات و علوم ایرانی همت گماشتند .

ثانیاً سلاطین مغول و تیموری با اینکه در ابتدا درنده و آدمیخوار بودند ، بعد از اقامت در ایران و مألوف شدن به افکار این سامان کمی تغییر ماهیت دادند و خوی تاخت و تاز و خواص حرص و آز خود را باختند و بتدریج به تمدّن اسلام و ایران آشنایی یافتند و به صحبت علما و فضلا گرویدند و بعضی آنان خود به کسب هنر پرداختند و اهل هنر را حمایت کردند حتی شماره‌ای از دانشمندان ایران را مانند خواجه نصیر الدّین طوسی و خواجه شمس الدّین محمّد جوینی صاحب دیوان و برادرش عطا ملک جوینی و

رشیدالدین فضل‌الله به مشورت یا به وزارت و امارت برگزیدند، هر يك از این اشخاص به نوبه خود اهل فضل را حمایت و تشویق کردند. خواجه نصیر که در دربار هلاکو احترامی خاص داشت از علمای بزرگ و نامی ایران بود و صدها شاگرد در حلقه تدریس خود داشت و نشر فضایل ایرانی و اسلامی می نمود. صاحب دیوان وزیر آقا و مرئی دانشمندان بود و استادی مانند شیخ سعدی او را مدح و تحسین می کرد.

برادرش عظاملك جوینی که از طرف شاه مغول حکومت داشت همت به بسط علم و ادب گماشت. اصلاً خاندان جوینی در نشر معارف ایرانی به فضل سبقت و حسن خدمت ممتاز بود.

رشیدالدین فضل‌الله وزیر غازان خان از دانشمندان و طبیبان و مورخان زمان خود بود و در عقل و تدبیر نظیر نداشت.

در میان سلسله های دیگر نیز اهل فضل کم نبود، چنانکه ابوبکر و پسرش سعد از اتابکان فارس حامی سعدی بودند و اهل فضل را که از یورش مغول گریخته و به فارس پناه آورده بودند نگهداری می کردند و شاه شجاع از مظفریان مشوق حافظ بود و فخرالدین از آل کرت مقر خود را مرکز ادب قرار داده بود.

افسوس که اوضاع غیر طبیعی عصر مغول و تیموری زبان فارسی را نیز، مخصوصاً در نثر، مصنوعی و غیر طبیعی کرد و شیوه ساده و شیرین قدیم تا حدی متروک شد و شماره ای از نویسندگان به لفاظی پرداختند و مطالب را با استعاره و مجاز و کنایه و طول و تفصیل ادا کردند.

بدیهی است این سبک عمومیت نداشت بلکه نویسندگانی در نظم و نثر همان طرز قبل از مغول را مرعی داشتند یا لا اقل مانند دیگران غرق

ظاهر پردازی نبودند و نثر و نظم فصیح شیرینی می ساختند، و علت اختلاف
بین آثاری مانند گلستان و تاریخ جوینی با تاریخ و صاف و جامع التواریخ
که همه از یک عصرند همین است.

در مورد نظم دوره مغول می توان گفت که شعر عرفانی و در واقع
بهترین و لطیف ترین معانی تصوّف، در این عصر به قالب عبارت موزون فارسی
در آمد و نامی ترین گویندگان این طرز مانند حافظ و جامی خاصّه
جلال الدین رومی در این دوره ظهور کردند .

شعرا و نویسندگان معروف

سعدی

مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی یکی از ستاره‌های قدر اول آسمان ادب ایران است که نظم و نثر بدیع او زبان فارسی را به اعلا درجه فصاحت رسانید و بهترین نمونه بلاغت را به دست داد و در واقع مفاد این بیت را که خود فرمود :

هفت کشور نمی‌کنند امروز بی مقالات سعدی انجمنی
در هر عصری مقبول اهل ذوق و ادب قرارداد.

سعدی در اوایل قرن هفتم هجری در شیراز ولادت یافت و در آغاز جوانی از نوازش پدر محروم گردید ، چنانکه خود گوید :

مرا باشد از حال طفلان خبر که در طفلی از سر برفتم پدر
من آنکه سر تاجور داشتم که سر در کنار پدر داشتم
اجداد سعدی اهل علم و دانش بودند و در علوم دینی اشتهار داشتند
چنانکه فرمود :

همه قبیله من عالمان دین بودند مرا معلم عشق تو شاعری آموخت
نخست در شیراز به تحصیلات آغاز کرد و سپس به بغداد رهسپار
شد و در آنجا در مدرسه معروف نظامیه و در دیگر محافل علمی کسب فضایل و علوم کرد .

از جوانی روح بی آرام داشت و پای بند يك جانبود و گردش اطراف جهان و دیدن مردمان را می خواست و در واقع این ایات ترجمان حال خودش بود:

به هیچ یارمده خاطر و به هیچ دیار که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار
چو ما کیان به در خانه چند بینی جور چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار ؟
زمین لگد خور داز گاو و خر به علت آن که ساکن است نه مانند آسمان دوار
گذشته از جهانگردی چون وطنش ایران معروض هجوم مغول گردید
و فارس گرفتار کشمکشهایی بین احفاد خوارزمشاهیان و اتابکان شد پس دل
از زادگاه کند و به جهانگردی آغاز کرد و مسافرتی را که بین سی تا چهل
سال طول داشت پیش گرفت و بغداد و سوریه و مکه را تا قسمت های شمالی
افریقا گشت و شهرهای مختلف و ملت های گوناگون بدید و با مذاهب و فرق
در آمیخت و با طبقات مردم اختلاط کرد و شاید قطعه :

ندانی که من در اقالیم غربت چرا روزگاری بکردم درنگی...
اشاره به همین مسافرت باشد. دور نیست آغاز این سفر در سال
هجوم غیاث الدین خوارزمشاهی به فارس یعنی ۶۲۲ ه.ق. باشد و اگر
بعضی از حکایات گلستان تخیلات صرف شاعرانه نباشد توان گفت سعدی
کاشمر و هندو ترکستان را هم دیده است ؛ حتی به موجب روایتی از سفر
مکه به تبریز رفته و در آنجا آباقاآن و صاحب دیوان و برادرش را دیدار
کرده است.

بعد از این سفر طولانی و سیر در آفاق و انفس شاعر جهان دیده با
يك دنیا تجارب معنوی و افکار ورزیده به سوی شیراز برگشت و در این
زمان در آنجا ممدوح و حامی او اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی

(۶۲۳-۶۵۸ ه.ق.) حکومت می کرد، و رفاه و امان حاصل بود چنانکه گفت:
 چو باز آمدم کشور آسوده دیدم پلنگان رها کرده خوی پلنگی
 چنان بود در عهد اوّل که دیدی جهان پر از آشوب و تشویش و تنگی
 چنین شد در ایام سلطان عادل اتابک ابوبکر سعد بن زنگی
 در این موقع بود که شاعر فراغتی جست و میل به تألیف و تصنیف
 نمود و سروده ها و گفته های خود را گرد آورد و بوستان و گلستان را پرداخت
 و اشعار و قطعات خود را فراهم ساخت.

سعدی از آن نیکبختان است که در زمان خود حتی از اوان جوانی
 صیت شهرت خود را شنید و این ناموری او در زمان اتابک ابوبکر به اوج
 رسید؛ در بوستان گوید:

که سعدی که گوی بلاغت ربود در ایام ابوبکر بن سعد بود
 در این موقع یعنی به سال ۶۵۵ بوستان را به رشته نظم و تألیف
 کشید، چنانکه گوید:

ز شش صد فزون بود پنجاه و پنج که من گفتم این نامبردار گنج
 یک سال بعد گلستان را تصنیف کرد، چنانکه در مقدمه آن گفت:
 در آن مدت که مارا وقت خوش بود

ز هجرت شش صد و پنجاه و شش بود

گذشته از این دو، استاد را قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند
 و رباعیات و نیز مقالات و قصاید عربی هست که در دیوان کلیاتش جمع
 آمده است.

سعدی قصایدی بس آموزنده و عبرت انگیز دارد، یکی از آنها قصیده
 ذیل است که خطاب به انکیانو - که از طرف هلاکو حکومت فارس

داشت - می گوید :

بس بگردید و بگردد روزگار
ای که دست می رسد کاری بکن
اینکه در شهنامه ها آورده اند
تا بدانند این خداوندان ملك
این همه رفتند و ما ای شوخ چشم
ای که وقتی نطفه بودی در شکم
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ
همچنین تا مرد نام آور شدی
آنچه دیدی برقرار خود نماند
دیروز در این شکل و شخص نازنین
این همه هیچ است چون می بگذرد
نام نیکو گر بماند ز آدمی
و از جمله غزلیات سعدی این غزل را که نمودار شیوه اوست نقل
می کنیم :

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

یاشب و روز بجز فکر توام کاری هست !

به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس

که به هر حلقه موییت گرفتاری هست

گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست

در و دیوار گواهی بدهد کاری هست

هر که عیبم کند از عشق و ملامت گوید
تا ندیده است ترا بر منش انکاری هست
صبر بر جور رقیبت چه کنم گر نکنم
همه دانند که در صحبت گل خاری هست
نه من خام طمع عشق تو می‌ورزم و بس
که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست
من از این دلق مرقع بدر آییم روزی
تا همه خلق بدانند که زُناری هست
عشق سعدی نه حدیثی است که پنهان ماند

داستانی است که بر هر سر بازاری هست

از امتیازات دیگر سعدی که در آن نیز پیشوا و توان گفت
بی‌همتا است نثر روان و شیرین اوست که الحق با نظمش برابری می‌کند
و پیش از او کسی بدان شیوه نثر نساخته است ، بخصوص که نثر مسجع است
و نمودارگران قدر آن همانا کتاب **گلستان** است که باید گفت گلچینی از
گلزار ادبیات ایران است .

اینک جملاتی از آن کتاب :

نه هر که به قامت مهتر به قیمت بهتر . توانگری به هنر است نه
به مال و بزرگی به عقل است نه به سال . همه کس را عقل خود بکمال
نماید و فرزند بجمال . محال است که هنرمندان بمیرند و بی‌هنران جای
ایشان گیرند . زمین را از آسمان نثار است و آسمان را از زمین غبار .
گوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفیس است ، و غبار اگر بر سر آسمان
رود همچنان خسیس . دوران با خبر در حضور و نزدیکان بی‌بصر دور .

خانهٔ دوستان بروب و در دشمنان مکوب . عالم بی عمل زنبور بی عمل است...

از مزایای نثر سعدی که در گلستان جاوه‌گر است آوردن اشعار و شواهد مناسب است در ضمن عبارت ، که تأثیری خاص به سخن او می‌بخشد بخصوص آنجا که با استشهاد از قرآن کریم معنی آیات ینات را با نظم شیوایی تعبیر می‌کند ، نظیر آیه :

و نحن أقرب الیه من جبل الورد ، که گوید :

دوست نزدیکتر از من بد من است وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که او در کنار من و من مهجورم
و مانند آیه : فلما رأینہ اکبرنہ و قطعن ایدیہن ... که گوید :

کاش کانکه عیب من جستند رویت ای دلستان بدیدندی
تا به جای ترنج در نظرت بی خبر دستها بریدندی

گلستان در حقیقت کتابی است در آموزش و پرورش ، و هدف اغلب حکایات و امثال آن تأدیب و تربیت و تهذیب نفس است ، و از هنرهای استاد آنکه حقایق را بدون توجه به استدلال و طول مقال از راه تمثیل با عباراتی بس شیرین و جزیل بیان می‌کند و معنی شعر و شاعری همین است ؛ مثلاً برای اینکه شخص را به تأمل و شکیبایی بخواند بدین طرز سخن می‌راند :

به چشم خویش دیدم در بیابان که آهسته سبق برد از شتابان
سمند باد پا از تک فرو ماند شتر بان همچنان آهسته می‌راند
و برای اینکه لزوم نظم و مال اندیشی را در مورد معیشت گوشزد

کند چنین می فرماید :

چودخلت نیست خرج آهسته تر کن که می گویند ملاحان سرودی
اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی
از قسمتهای لطیف گلستان آن است که شاعر با روح عرفانی که او را
بودگاهی صدای طبیعت و نسیم درختان و نوای مرغان را به گوش جان
می شنود و آن همه در ذوق او چون نغمه وحدت و آهنگ خلقت ترنم
می کند ؛ پس حال و شوق و جذبه پیدا می نماید تا جایی که گویی سرود
مرغی او را از صدای قلب عالم آگاه می سازد تا اینگونه سخنان
می گوید :

دوش مرغی به صبح می نالید عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را بانگ مرغی چنان کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح خوان و من خاموش!
کتاب بوستان سعدی نیز که هدف تربیتی دارد می نمایاند که استاد
درمثنوی اجتماعی و اخلاقی ماهر و زبردست بوده و کار سابقین را مانند
شیخ عطار در این رشته به کمال رسانده و حقایقی بس مهم و سودمند را
به سلك حکایت بیان کرده است .

اینك نمونه ای از باب اول که در عدل و تدبیر است نقل می شود :

شنیدم که در وقت تزع روان به هرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس چو آسایش خویش خواهی و بس
نیاید به نزدیک دانا پسند شبان خفته و گرگ در گوسفند

برو پاس درویش محتاج دار که شاه از رعیت بود تاجدار
 مکن تا توانی دل خلق ریش که چون می‌کنی می‌کنی بیخ خویش
 فراخی در آن مرز و کشور مخواه که دلتنگ بینی رعیت ز شاه
 رعیت نشاید به بیداد گشت که مر سلطنت را پناهند و پشت
 مراعات دهقان کن از بهر خویش که مزدور خوشدل کند کار بیش
 وفات سعدی در سال ۶۹۱ یا ۶۹۴ هـ . ق . در شیراز اتفاق افتاد
 و در آنجا مدفون گشت .

مجد همگر

مجدالدین همگر از شاعران قصیده سرا و غزل گوی قرن هفتم
 هجری و از معاصران سعدی است .

اقامتگاهش بیشتر شیراز بود و در آنجا در خدمت اتابکان سلغری
 بسر می برد و بعد از زوال حکومت آن خاندان به کرمان و اصفهان و
 بغداد و خراسان رفت و باز به شیراز برگشت تا در ۶۸۶ هـ . ق . درگذشت .
قصاید و غزلهای مجد همگر سهل و روان و ممتاز است و
 ترانه های لطیف متعدد عاشقانه اش گاه دارای مضامین حکمی و اجتماعی
 است .

از اشعار اوست :

نه چرخم می دهد کام و نه اختر نه دل می گردد رم رام و نه دلبر
 مرا خود دام غربت بود بر دل کنونم در دلتنهایی است بر سر ...
 چنان گشتم من اندر کوه و وادی که تقدیرم نیارد راه بر سر

چو دریا هست ژرف این سهمگین کوه
 درو کشتی خیام و پشته ها موج
 نهالش دیده را میسمار و میثقب
 شیاطین را نشیش بگسلد پی
 ز بس شیب و فراز و غور و نجدش
 نبودم مرد غربت با چنین زور
 چرا برگاشتم رخ ز آن سمن روی
 کرا جویم که احوالم بدو گوی
 به نزد من که آرد نامه دوست
 این ترانه نیز از اوست :

دردا که دل عاقلم از دست برفت وز عمر همه حاصلم از دست برفت
 دریاب که پای صبرم از جای بشد باز آی که کام دلم از دست برفت

شیخ محمود شبستری

شیخ سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری در قصبه شبستر
 هفت فرسنگی تبریز تولد یافت و رشد و نموش در همان جهات بود و در
 عهد الجایتو و ابوسعید شهرت یافت و در عداد علما و فضلاء تبریز معدود
 گشت. از شرح حال وی تفصیلی در دست نیست ولی اخبار و آثارش معلوم
 می سازد که از اجله علمای متصوفه زمان خود بشمار می رفت و در حل
 و فصل مسائل دینی و حکمی بس دقیق بود ، و در آن موضوعها مرجعیت
 و شهرت بسزا داشت .

دانش دوستان از اطراف و اکناف به حضورش می شتافتند و در مجهولات
 خود حل اشکال را از او درخواست می کردند ، چنانکه وی معروف ترین

تألیفات خود یعنی مثنوی گلشن راز را در چنین موردی در جواب
سؤالات مرد بزرگی از اهل خراسان یعنی امیرسید حسینی هروی مرید
و خلیفه شیخ بهاء الدین ملتانی که او هم خلیفه شیخ شهاب الدین شهروردی
بود سروده است. این سؤالات بطوری که از اشعار گلشن راز ظاهر می گردد
به سال ۷۱۷ به شیخ رسید چنانکه فرماید :

به سال هیفده از هفت صد سال ز هجرت ناگهان در ماه شوال
رسولی با هزاران لطف و احسان رسید از خدمت اهل خراسان...
تمام این سؤالات راجع به مسائل دینی و عقاید عرفانی است که
شیخ به مناسبت و ترتیب جواب داد ؛ سپس به خواهش مریدان آن را در
اندک مدتی تکمیل کرد و بر آن بیفزود و آن را گلشن راز نام نهاد .

از تصنیفات منشور شیخ آنچه معروف است **حق الیقین** نام دارد
که در مسائل دینی است ، نیز **شاهدنامه** از تألیفات اوست .

شیخ شبستری به سال ۷۲۵ ه . ق . وفات یافت و مرقدش در شبستر
واقع است .

اینک ایاتی از گلشن راز در جواب پرسش : « سالک راه حق کیست
و مرد تمام عارف کدام است ؟ » :

مسافر آن بود کو بگذرد زود	ز خود صافی شود چون آتش از دود
سلوکش سیرکشی دان ز امکان	سوی واجب به ترک شین و نقصان
به اخلاق حمیده گشته موصوف	به علم و زهد و تقوی بوده معروف
همه با او ولی او از همه دور	به زیر قبه های ستر مستور
تبد گردد سراسر مغز بادام	گرش از پوست بخراشی گه خام
ولی چون پخته شدی پوست نیکوست	اگر مغزش بر آری بر کنی پوست

شریعت پوست و مغز آمد حقیقت میان این و آن باشد طریقت
خلل در راه عارف نقض مغز است چو مغزش پخته شد بی پوست نغز است
چو عارف با یقین خویش پیوست رسیده گشت مغز و پوست بشکست
بود از سر وحدت واقف حق درو پیدا نماید وجه مطلق
دل عارف شناسای وجود است وجود مطلق او را شهود است

مولوی

مولانا جلال الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاء الدین محمد معروف به بهاء ولد از بزرگترین شعرای متصوف ایران ، به سال ۶۰۴ هـ . ق. در بلخ که از مراکز فرهنگ و ادبیات و عقاید ایرانی شمرده می شد تولد یافت . پدرش بهاء ولد بر حسب روایت ، نوه دختری علاء الدین خوارزمشاه بود و از فضلا و مشایخ عرفا محسوب می شد و ظاهراً از جمله خلفای شیخ نجم الدین کبری بود .

بهاء الدین در حدود سال ۶۱۷ هـ . ق . با پسرش جلال الدین که در آن موقع ۱۴ ساله بود ، به قصد زیارت مکه از راه بغداد مسافرت کرد .

گفته اند که بهاء الدین ولد در نیشابور به دیدار شیخ فرید الدین عطار نایل آمد و او جلال الدین را در آغوش کشید و دعا خواند و مثنوی اسرار نامه را به او هدیه کرد . بعد از عبور از بغداد و زیارت حج به ملاطیه رسید و در آن شهر چهار سال اقامت نمود ، بعد به لارنده که از مراکز حکومت ساجوقیان در آسیای صغیر بود آمد و در آن شهر نیز هفت سال رحل اقامت افکند ؛ سپس به موجب دعوت سلطان علاء الدین کیقباد (۶۱۶ - ۶۳۴

ه. ق.) دوازدهمین از سلجوقیان آسیای صغیر که از شاهان بزرگ دانش‌پرور بود به قونیه مقر حکومت او رفتند و در آنجا بهاءالدین ولد که در علوم ظاهری و باطنی مقامی بزرگ داشت به نشر فضایل و علوم و به ارشاد مردم پرداخت و علاءالدین کیقباد ارادتى بسزا نسبت به او پیدا کرد .

اولین تعلیم و تربیت و ارشاد و هدایت جلال‌الدین در نزد پدرش بود و يك سال بعد از وفات او (که به سال ۶۲۸ ه. ق. اتفاق افتاد) **سید برهان‌الدین محقق ترمذی** که از شاگردان سابق بهاءالدین ولد بود و در این موقع در ملک خواص و اولیای اهل طریقت مقامی داشت به قونیه آمد و جلال‌الدین از مجالس درس او کسب فیض کرد و نه سال تمام در تحت ارشاد آن مرد عارف بود، سپس به عزم سیاحت و اخذ معرفت و درک مجلس اصحاب طریقت، مسافرت شام اختیار کرد و مدتی در حلب و دمشق اقامت گزید و اکتساب معانی کرد و با تجارب معنوی و مکتسبات علمی باز به قونیه برگشت و در آنجا مانند پدرش به امر سلطان بنای تعلیم و تدریس علوم شرعی نهاد ، و همچنان به نشر نفحات انس مشغول بود تا روزی گردش روزگار او را با یکی از اوتاد زمان و نوادر دوران به یکجا آورد و این ملاقات در حیات جلال‌الدین تأثیری عظیم کرد . این شخص عبارت بود از **شمس‌الدین محمد بن علی تبریزی** که ژولیده پیری از پیران صوفیه بود و نفسی گرم و جاذبه‌ای بزرگ و بیانی مؤثر داشت . در این موقع که سال ۶۴۲ ه. ق. باشد به سراغ جلال‌الدین به قونیه آمده بود و در اول نظر بارقه عشق و حقیقت را در چهره او دید . از تعظیم و احترامی که جلال‌الدین در اشعار و اقوال خود نسبت به شمس ابراز می‌کند ،

نیک پیدا است که تأثیر نفس او در دل جهانگیر جلال الدین بس عمیق بوده است چنانکه ابیات ذیل که از دفتر نخستین مثنوی انتخاب شده بهترین شاهد این دعوی تواند بود :

شمس تبریزی که نور مطلق است	آفتاب است و ز انوار حق است
این نفس جان دامنم بر تافته است	بوی پیراهان یوسف یافته است
کز برای حق صحبت سالها	بازگو رمزی از آن خوش حالا
من چه گویم يك رگم هشیار نیست	شرح آن یاری که اورا یار نیست
خود ثنا گفتن ز من ترك ثناست	کاین دلیل هستی وهستی خطاست
شرح این هجران و این خون جگر	این زمان بگذار تا وقت دگر
گفتمش پوشیده خوشتر سر یار	خود تو در ضمن حکایت گوش دار
خوشتر آن باشد که سر دلبران	گفته آید در حدیث دیگران

بنا به فحوای این اشعار جلال الدین در شرح حکایات مثنوی و بیان معانی تصوف ، این مرشد پیر را در برابر چشم داشته و به یاد او به شور و طرب بوده است ، گرچه از ذکر نام او خودداری کرده و اسرار عرفان و راز ایمان را در حدیث دیگران گفته است . مولانا مدتی در خلوت و فیض صحبت این عارف سوخته و سوزنده گذراند ، بعد مرشد مسافرتی به دمشق کرد و باز به قونیه برگشت و به ارشاد و تحریک شوق و شعله ور ساختن آتش عشق مولانا پرداخت .

گفته اند : شمس در مقام وجد و شوق عنان اختیار از دست می داد و مضمرات درون را به زبان می آورد ، و در برابر معتقدات قشری عوام بی پروا بود ، و اسرار را فاش می کرد ، و بساط سماع و طرب عارفانه را بی باکانه می گسترد چنانکه بنا به روایت از این راه دشمنان بسیار پیدا

کرد و روزی از سوء حادثه ، عوام قونیه بر او شوریدند و بتحقیق معلوم نیست که در این شورش چه بر سر شمس آمد ولی آنچه مسلم است بعد از آن حادثه وی هرگز روی به کسی ننمود و به گفته بعضی او را درملاً عام کشتند (۶۴۵ هـ . ق .) و علاءالدین پسر ارشد مولانا نیز در این معرکه سخت مجروح شد و جان سپرد .

مولانا جلالالدین بعد از این همه سرگذشت و ریاضت و تجربه در عالم عرفان به مقام بلندی رسید و قطب سالکین آن مسلک گردید و چنانکه رسم مشایخ آن طایفه است خلیفه‌ای برای خود معین کرد و اولین خلیفه او **صلاح‌الدین فریدون زرکوب** نام داشت که مولانا توجهی خاص و علاقه‌ای وافر و اعتقادی بسیار نسبت به وی ابراز می‌فرمود بحدی که این توجه مایه حسد مریدان واقع می‌گشت و او ده سال در این خدمت بود . بعد از او یعنی به سال ۶۵۷ هـ . ق . **حسام‌الدین حسن بن محمد** را به خلافت خود برگزید و او یازده سال در حال حیات مولانا خلیفه و ۱۲ سال بعد از وفات جانشین او بود .

مثنوی معنوی بزرگترین میوه افکار و بهترین جلوه اشعار جلال‌الدین بلکه کاملترین دیوان تصوف در زبان فارسی است که به‌شمار ۲۶ هزار بیت و درضمن شش دفتر در بحر رمل سروده شده است .

تاریخ شروع دفتر اول بدرستی معلوم نیست ولی دو سال بعد از ختام آن ، دفتر دوم شروع شده است و آن به تاریخ ۶۶۲ هـ . ق . بود . از این لحاظ تاریخ شروع دفتر اول بین ۶۵۷ و ۶۶۰ هـ باید باشد زیرا انتصاب حسام‌الدین به خلافت در ۶۵۷ هـ بود . علت این وقفه دوساله اندوهی بود که به مناسبت وفات زوجه حسام‌الدین که ملهم و معشوق مولانا بود در

دل شاگرد و استاد حاصل شد ، و ظاهراً این مصیبت حسام الدین را غرق سکوت و ریاضت و اعتکاف کرد .

ایات ذیل که در مطلع دفتر دوم است این معنی را می‌رساند :

مدّتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان باز گردانید ز اوج آسمان
چون به معراج حقایق رفته بود بی بهارش غنچه‌ها نشکفته بود
چون ز دریا سوی ساحل بازگشت چنگ شعر مثنوی با سازگشت
مطلع تاریخ این سودا و سود سال هجرت شش صد و شصت و دو بود

از همین ایات بخوبی پیداست که حسام الدین در تحریک ذوق و تشحید شور و شوق پیر خود چه تأثیری داشته است .

محتویات مثنوی حکایات مسلسل منظومی است که مولانا با ذکر آنها نتایج دینی و عرفانی می‌گیرد و حقایق معنوی را به زبان ساده و از راه تمثیل بیان می‌کند و با این ترتیب بسی از آیات قرآن شریف و اخبار و احادیث را نیز به سبک عرفان شرح می‌دهد .

بعد از مثنوی تصنیف بزرگ مولانا ، مجموعه غزلیات اوست که **دیوان شمس تبریزی** نام دارد یعنی آن را به نام مرشد و قائد روحانی خود کرده است ، و آن مرکب است از غزلیات عرفانی و ترجیع‌بند و رباعیات . این غزلیات نمونه ذوق و مظهر شوق و نماینده شور و عشق معنوی است و هر خواننده و شنونده صاحب‌دل را از عالم قیل و قال به جهان وجد و حال سوق می‌دهد .

گذشته از مثنوی و دیوان ، کتابی منشور به نام **فیه مافیه** از گفته‌های جلال الدین خطاب به **معین الدین پروانه** که به حلقه درس و صحبت

استاد گرویده بود موجود است و آن نیز در مطالب عرفانی است . مقداری
از مراسلات و مقالات مولانا نیز باقی است .

اینک نمونه‌ای از افکار و اشعار مولانا :

هستی جهان یکی است و آن ذات خدای تعالی است که جز او نیست
و هر چه هست در حقیقت اوست و عالم همه جلوه گاه اوست . روح ما
نیز از اشعه هستی اوست که از مبدأ جدا افتاده و بدین جهان ظاهری و
کثرت و تعین نزول یافته است و همواره در حسرت دیدار و شوق و عشق
دلدار بسر می برد و می خواهد حجابات ظلمانی این نشئه جسمانی را بدرد
و به اصل خود پیوندد ، و ناله هجران است که مانند نی که از نیستان بریده
باشد از او شنیده می شود ، نهایت ظاهرینان و کوردلان مبدأ خود را
فراموش کرده اند و زبان روان را در نمی یابند :

۱ بشنو از نی چون حکایت می کند وز جداییها شکایت می کند
۲ کز نیستان تا مرا بیریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند
۳ سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق
۴ هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش
۵ من به هر جمعیتی نالان شدم جفت خوشحالان و بدحالان شدم
۶ هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من
۷ آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد
۸ آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد ...

برای دریافتن وحدت و پی بردن به حقیقت باید عشق سوزانی داشت
که آن تمام هستی ظاهری و غرور جسمانی را خاکستر کند چنانکه گوید :

عشقهایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

خام را جز آتش هجر و فراق که پزد که وارهند از فراق ؟
 چون تویی تو هنوز از تو نرفت سوختن باید تو را در نار تفت
 کسی که عاشق ذات خدا باشد باید از بت پرستی و وهم و نقش
 ظاهر بدرآید :

عاشق تصویر و وهم خویشتن کی بود از عاشقان ذوالمنن ؟
 عاشق آن وهم اگر صادق بود آن مجازی تا حقیقت می کشد
 عاشق صادق باید از خود بگذرد یعنی شهوات و اغراض را بکشد ،
 زیرا :

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب ازدل به سوی دیده شد
 اختلاف امم و دشمنیهای فرزندان آدم نشانه ییخبری وغروراست
 ومنشأ این غرور همانا ظاهر پرستی و قیاسهای غلط است مانند آن طوطی که
 شیشه روغن بادام را شکست و بقال بر سرش زد و موی سرش ریخت و
 کِل گشت ، و چون مرد پشمینه پوشی با کَله کِل از آنجا می گذشت طوطی
 گفت : ناچار تو هم شیشه روغن شکستی که کِل شدی ! مردم نادان هم
 طوطی وار دیگران را از خود قیاس می کنند :

بود بقالی و وی را طوطی خوشنوايي سبز گویا طوطی
 بر دکان بودی نگهبان دکان نکته گفتی با همه سوداگران
 در خطاب آدمی ناطق بُدی در نوای طوطیان حاذق بُدی
 گربه ای بر جست ناگه در دکان بهر موشی ، طوطيك از بیم جان
 جست از سوی دکان سویی گریخت شیشه های روغن گل را بریخت
 از سوی خانه پیامد خواجه اش بر دکان بنشست فارغ خواجه وش
 دید پُر روغن دکان وجاش چرب بر سرش زد گشت طوطی کِل ز ضرب

روزك چندی سخن کوتاه کرد
 ریش برمی کند و می گفت ای دریغ
 دست من بشکسته بودی آن زمان
 هدیه ها می داد هر درویش را
 بعد سه روز و سه شب حیران وزار
 می نمود آن مرغ را هر کون شگفت
 جولفتی سر برهنه می گذشت
 طوطی اندر گفت آمد در زمان
 از چهای کدل با کلان آمیختی
 از قیاس خنده آمد خلق را
 کار پاکان را قیاس از خود مگیر
 جمله عالم زین سبب گمراه شد
 کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

همین سر عرفان و راز ایمان است که در دیوان شمس تبریزی
 به شکل غزلهای شورانگیز ظهور می کند. هدف غزلهای شورانگیز مولانا
 همانا وصال حق و درك وجود مطلق است و هجران یار و عشق دلدار که
 مظهر آن ، پیر مرشد بزرگ او شمس تبریزی است در هریت پیدا است ،
 یعنی گاهی در این سخنان پر هیجان نشاط و شوق دیدار و گاهی سوز و گداز
 هجران یار در کار است . در گیر و دار عشق پناهگاه بزرگ عارف، کعبه
 دل و نزدیکترین راه به سوی وصال دوست راه دل است، زیرا دل جایگاه
 خداست، این است که فرمود :

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری

دل است کعبه معنی تو گل چه پنداری؟

طواف کعبه صورت ، حقت از آن فرمود
که تا به واسطه آن دلی بدست آری
هزار بار پیاده طواف کعبه کنی
قبول حق نشود گر دلی بیازاری
هزار بدره زر گر بری به حضرت حق
حقت بگویند دل آر گر به ما آری
ز عرش و کرسی ولوح و قلم فزون باشد
دل خراب که او را بهیچ شماری
آنان که دل ندارند و از صفای درون محرومند و پی خدا می گردند
راه نزدیک را گم کرده از راه دور می روند و یار را در خانه گذاشته دور
جهان می گردند :

آنها که طلبکار خدایید خدایید
بیرون ز شما نیست شما یید شما یید
چیزی که نکردید گم از بهر چه جویند
کس غیر شما نیست کجایید کجایید
در خانه نشینید نگردید به هر کوی
زیرا که شما خانه و هم خانه خدایید
وفات مولانا در شهر قونیه به سال ۶۷۲ ه . ق . اتفاق افتاد و در
مقبره پدرش مدفون شد .

کمال الدین اسماعیل

خلاق المعانی کمال الدین اسماعیل پسر جمال الدین محمد بن
عبدالرزاق اصفهانی از شاعران و قصیده سرایان معروف عراق در قرن

هفتم بشمار است . پدرش جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی از سخنگویان نامی زمان خود محسوب می شد . او نیز مانند پدر مداح آل صاعد و آل خجند دو خانواده معروف مذهبی اصفهان بود . همچنین کمال الدین خوارزمشاهیان و اتابکان فارس و سپهبدان طبرستان را در اشعار خود ستود . در زمان حیات این شاعر بود که واقعه خونین قتل عام مردم اصفهان به دست خونخواران مغول روی داد و کمال نیز مانند بسی از بزرگان و دانشمندان متواری گشت و بعد از فشار و آزار که از ستم روزگار و فجایع اشرار دید سرانجام خود به سال ۶۳۵ ه . ق . طعمه شمشیر مغول گردید .

در قصاید کمال الدین توجه خاصی نسبت به زادگاهش اصفهان دیده می شود و روزگار آبادانی و نشاط یا ایام خرابی و اندوه آن شهر را از دل در می یابد و وصف می کند ، مانند قصایدی با مطلعهای ذیل :

منم اینکه گشته است ناگه مرا دل و دامن از چنگ محنت رها...
 اصفهان خرم است و مردم شاد اینچنین عهد کس ندارد یاد...
 صفاهان را به هر یک چند دولتها جوان گردد

هوایش غنبر افشاند زمینش گلستان گردد .
 شاعر قصایدی مؤثر در گذشتن عمر و شکایت از مردم و پند و اندرز سروده است ، از قبیل قصیده :

جهان بگشتم و آفاق سر بسر دیدم
 به مردمی اگر از مردمی اثر دیدم
 درین زمانه که دلبستگی است حاصل او
 همه گشایشی از چشمه جگر دیدم

بنالم ار کسی از بد همی بنالد از آنک

ز روزگار من از بد بسی بتر دیدم

برخی ایات می نمایند که بر این دردهای معنوی درد جسمانی هم
پیوند بود، وهم مانند پدرش از درد چشم شبها نمی غنود، چنانکه گوید:

جانم ز درد چشم بجان آمد از عذاب

یارب چه دیدخواهم از این چشم در دیاب؟!

گویند مشک ناب شود خون به روزگار

دیدم به چشم خویش که شد مشک، خون ناب

کمال الدین در مرثیه پدر هم قصیده‌ای مؤثر ساخته است به مطلع

زیر:

من سربه آفتاب و فلک در نیاورم گریخ آفتاب زند چرخ بر سرم.

این رباعی نیز از جمله رباعیهای اوست:

وقت است که باز بلبل آشوب کند فراش چمن ز باد جاروب کند

کل پیرهن دریده خون آلود از دست رخ تو بر سر چوب کند.

فخرالدین عراقی

شیخ فخرالدین ابراهیم بن شهریار عراقی همدانی از عارفان و
شاعران نام آور قرن هفتم است. آغاز جوانیش در همدان به تحصیل
ادبیات و علوم گذشت و در هجده سالگی به مولتان هندوستان روی نهاد
و در خدمت شیخ بهاءالدین زکریا آغاز سلوک کرد و چند سال بعد به
عربستان و آسیای صغیر رفت و در قونیه به مجلس شیخ صدرالدین
قونیوی راه یافت و کتاب لمعات را در آن شهر تألیف نمود. سپس به

مصروشام سفر کرد و سرانجام در شهر دمشق وفات یافت (۶۸۸ هـ . ق .) .
وی علاوه بر دیوان ، مثنوی کوتاهی به نام **عشاق نامه** دارد و
کتاب **لمعات** او را جامی شرح کرده است . غزلها و ترکیبها و ترجیعهای
او جنبه عرفانی دارد و لطیف است . وی در مثنوی و قصیده و رباعی نیز
دست داشت .

در باره عشق گوید :

عشق سیمرغ است کو را دام نیست
در دو عالم زو نشان و نام نیست
بی به کوی او همانا کس نبرد
کاندر آن صحرا نشان گام نیست
در بهشت وصل جان افزای او
جز لب او کس ریحق آشام نیست
صبح وشام طره و رخسار اوست
گرچه آنجا کوست صبح وشام نیست
ای صبا گر بگذری در کوی او
تزد او ما را جز این پیغام نیست
کای دلارامی که جان ما تویی
بی تو ما را يك نفس آرام نیست...

این دو رباعی نیز از اوست :

اول قدم از عشق سر انداختن است
جان باختن است و با بلا ساختن است

اول این است و آخرش دانی چیست ؟

خود را ز خودی خود پیرداختن است.

آن دوستی قدیم ما چون گشتست

مانده است به جای، یادگر گون گشتست ؟

از تو خبرم نیست که با من چونی

باری دل من ز عشق تو خون گشتست .

همام تبریزی

خواجه همام الدین تبریزی از شاعران و سخنگویان نامبردار آذربایجان است و در فنون نظم بخصوص در غزل سرایی استادی بکار برده و سبک سعدی را بخوبی تتبع کرده است. خود نیز لطافت سخن خویش را دریافته و گفته است :

همام را سخن دلفریب و شیرین است

ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی !

وفات همام الدین به سال ۷۱۴ ه. ق. اتفاق افتاد .

دیوان غزلیات وی قریب دو هزار بیت دارد ، نیز منظومه ای

موسوم به **صحبت نامه** به نام خواجه شرف الدین هارون پسر شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی که از ادب پروران عهد بود و همام خدمت آن بزرگ را التزام داشت ، ساخته است . همام در غزل تأثیر مهر و صفای قلب عاشق را به زبانی فریبنده تعبیر می کند ، از آن جمله گوید :

دانی چگونه باشد از دوستان جدایی ؟

چون دیده ای که ماند خالی ز روشنایی

سهل است عاشقان را از جان خود بریدن
لیکن ز روی جانان مشکل بود جدایی
در دوستی نیاید هرگز خلل ز دوری
گر در میان یاران مهری بود خدایی
هر زر که خالص آید بر یک عیار باشد
صد بار اگر در آتش آن را بیازمایی

اوحدی مراغه‌ای

رکن الدین اوحدی از شعرای متصوف آذربایجان است. اودر حدود ۶۷۰ هـ. ق. در مراغه تولد یافت و قسمت مهمی از عمر خود را در اصفهان اقامت جست. از سخنانش پیداست که در علوم دینی و عرفانی غوری و در مسائل اخلاقی و اجتماعی نظری داشته است.

در عرفان به عارف معروف شیخ ابو حامد اوحد الدین کرمانی (متوفی در ۶۳۵ هـ. ق.) دست ارادت داد و تخلص از نام اوست. عمده شهرت اوحدی در دوزة سلطنت آخرین ایلخان یعنی سلطان ابوسعید (۷۱۶ - ۷۳۶ هـ. ق.) بود و این پادشاه و وزیر او غیاث الدین محمد پسر خواجه رشید الدین فضل الله را در اشعار خود مدح کرد.

دیوان اوحدی مرگب است از قصاید و غزلیات و قطعات و ترجیع بند و رباعیات. غزل عرفانی را متین ساخته است. در قصایدش نیز آیات عرفانی و مرثیاتی لطیف موجود است. از منظومات دیگر او مثنوی **دهنامه** یا **منطق العشاق** است.

وفات اوحدی به سال ۷۳۸ هـ. ق. اتفاق افتاد و در زادگاه خود مراغه مدفون گردید. سنگ قبر او با این تاریخ هنوز بر روی خاکش

محفوظ است .

قصیده زیرین چنانکه مشهود است لحن عرفانی دارد و سبك سنایی و شیخ عطار و مولوی را بیاد می آورد و از شاعران متأخر، ترجیع بند هاتف بدان می ماند :

سر پیوند ما ندارد یار	چون توان شد ز وصل بر خوردار ؟
همدمی نیست تا بگویم راز	خلوتی نیست تا بگویم زار
در خروشم زصیت آن معشوق	در سماع ز صوت آن مزمار
مطربم پرده ها همی سازد	که در آن پرده نیست کس را بار
همه مستان در آمدند به هوش	مست ما خود نمی شود هشیار
چیست این ناله و فغان در شهر	چیست این شور و فتنه در بازار ؟
همه در جستجوی و او غافل	همه در گفتگوی و او میزار
نار در زن به خرمن تشویش	پای در نه ز مکن انکار
خانه در بیشه الهی بر	سنگ در شیشه ملاهی بار
در سواد سه نقش کش خامه	بر در چار طبع زن مسمار
این مثلث بنه بر آتش شك	و آن مربع بریز در مضمار
با غبارند شاه و لشکر ، باش	تا برون آید آن علم ز غبار
جز یکی نیست صورت خواجه	کثرت از آینه است و آینه دار
آب و آینه پیش گیر و بین	که یکی چون دومی شود به شمار
سکه شاه و نقش سکه یکی است	عدد از درهم است و از دینار
هم به دریاست بازگشت نمی	که ز دریا جدا شود به بخار
به نهایت رسان تو خط وجود	نقطه اصل از انتها بردار
تا بدانی که نیست جز یک نور	و آن دگر سایه در و دیوار

همه عالم نشان صورت اوست باز جوید یا اولی الابصار ...
 اوحدی در مثنوی خود به نام **جام جم** نیز افکار عرفانی ابراز
 کرده و در ضمن مطالب اخلاقی و اجتماعی گفته و حکمرانان و قوی دستان
 را پند آموخته است ، از جمله گوید :

ای که بر ملک و مملکت شاهی	عدل کن گر ز ایزد آگاهی
عدل بی علم بیخ و بر نکند	حکم بی عدل و علم اثر نکند
شاه کو عدل و داد پیشه کند	پادشاهش بیخ و ریشه کند
بر قوی پنجه دست کین مگشای	بر ضعیف و زبون کمین مگشای
رفت کسری ز خط شهر به دشت	با سواران ز هر طرف می گشت
گلشنی دید تازه و خندان	تر و نازک چو خط دلبندان
پر ز نارنج و نار باغی خوش	زیر هر برگ او چراغی خوش
گفت آب از کدام جویستش	که بدینگونه رنگ و بویستش
باغبانش ز دور ناظر بود	داد پاسخ که نیک حاضر بود
گفت : عدل تو داد آب او را	زان نبیند کسی خراب او را .

✱
امیر خسرو

چنانکه می دانیم زبان قدیم ادبی هندوستان یعنی سنسکریت با
 پارسی باستان خویشاوند است و هندیان هم نژادان ما هستند . زبان
 فارسی کنونی بعد از اسلام مخصوصاً بعد از شروع سلطنت غزنویان در
 هند رواج پیدا کرد و در دوره مغول بیشتر انتشار یافت و شعرا و فضلاء
 پارسی گو در این دیار ظهور کردند . یکی از معروف ترین آنان
خسرو بن امیر سیف الدین محمود دهلوی است که از ایرانیان شایسته
 و هوشمند آن عصر بود . پدرش در شهر کش ترکستان اقامت داشت و در

غائله مغول به هندوستان فرار کرد و در آنجا در شهر پتیاالی مسکنی جست. در این شهر بود که امیر خسرو به سال ۶۵۱ ه. ق. تولد یافت و همچنانکه پدرش از اهل فضل بود خودش نیز به تحصیل علوم و فنون پرداخت و مطالعه آثار و اشعار فارسی یعنی زبان ملی خود را شیمه خود ساخت تا در این زبان بدسوخ کامل یافت و از ایام جوانی به سرودن اشعار آغاز کرد بطوری که وی را از جهت کثرت اشعار که به او نسبت داده اند و از آنچه از او باقی مانده است می توان شاعر درجه اول شمرد.

اقامتگاه امیر خسرو شهر دهلی بود و نزد سلاطین آن ولایت منزلتی داشت و عثمای از آنان را در اشعارش نام برده و مدح کرده است.

امیر خسرو به حلقه ارادت یکی از مرشدان متصوفه هند یعنی ^{نصیر} شیخ نظام الدین اولیاء درآمد و به سلوک در طریقت ریاضت و درویشی پرداخت. در الفاظ و معانی اقتفا از شعرای نامی ایران خاصه سنایی و خاقانی و نظامی و سعدی کرده مخصوصاً در غزل پیرو سبک استاد شیرازی بوده چنانکه گفته است:

جلد سخنم دارد شیرازه شیرازی.

ولی با اینهمه توان گفت امیر خسرو لحنی خاص دارد که آن لحن در دیگر شعرای پارسی زبان هند نیز به تفاوت مراتب دیده می شود و این سبک بتدریج صورتی مخصوص بخود می گیرد و سبک معروف به هندی را بوجود می آورد.

دیوان اشعار امیر خسرو که مدایح آن غالباً به نام سلاطین دهلی است بر پنج قسمت است و از تحفه الصغر شروع و به نهایه الکمال ختم می شود.

می‌توان گفت قصاید این شاعر از غزلیاتش متین‌تر است و در این موضوع چنانکه گفته شد پیروی از سخنگویان بزرگ کرده است .
گاهی بعضی قصاید را با تغزل دلنشین آغاز می‌کند نظیر این ابیات :

صبا را گاه آن آمد که راه بوستان گیرد
زمین را سبزه در دیا و گل در پریان گیرد
جهد از چشمه موج آب ولرزان در زمین افتد
زند بر لاله باد تند و آتش در زبان گیرد
زبان از گفتن آتش نسوزد لیکن ارسوسن
حدیث لاله گوید ترسم آتش در جهان گیرد
تماشاکن که چون بگرفت لاله کوه را دامن
کسی کوتیغ بی‌موجب کشد خوش جهان گیرد
ز یاد غنچه مرغان را نوا بسته شود تا گل
بسازد پرده نورو و بلبل خود همان گیرد
امیر خسرو به حکیم نظامی اعتقاد خاصی داشت و به تقلید از آن استاد **خمسه‌ای** ساخت که اقسام آن بر وجه ذیل است :

۱- **مطلع الانوار** مقابل مخزن الاسرار نظامی که بیشتر اشعار دینی و اخلاقی دارد و در سال ۶۹۸ ه . ق . ختام یافته و به نام علاءالدین محمد شاه اتحاف شده است .

۲- **شیرین و خسرو** مقابل خسرو شیرین نظامی که در همان سال مذکور سروده شده است . وی در خاتمه این منظومه بندی خطاب به پسرش مسعود گفته است . این مثنوی نیز به نام علاءالدین محمد شاه است .

۳- **مجنون و لیلی** مقابل لیلی و مجنون نظامی که نیز در سال مذکور به نام همان حکمران به رشته نظم کشیده شده است. از اقسام مؤثر این منظومه ایاتی است که شاعر به یاد مرگ مادر و برادر خود سروده و مطلع آن این است :

امسال دونور ز اخترم رفت هم مادر و هم برادرم رفت

۴- **آئینه سکندری** مقابل اسکندرنامه نظامی که در ۶۹۹ ه. ق. نظم شده و باز به نام علاءالدین است.

۵- **هشت بهشت** که در حکایت بهرام و مقابل هفت پیکر نظامی است و در ۷۰۱ ه. ق. نظم یافته است. شاعر در خاتمه این مثنوی گوید که تمام خمسه در ظرف سه سال سروده شده و قاضی شهاب الدین از فضلای آن سامان تمام آن را مطالعه و تصحیح کرده است.

باری امیر خسرو را می توان بزرگترین شاعر ایرانی مقیم هند نامید. قریحه اش گویا و روان بود، و در نظم سخن، سرعت خیال و جودت طبع داشت چنانکه تنها خمسه را که قریب ۱۸۰۰۰ بیت دارد در مدت سه سال بنظم کشید. شعر او مانند شعرای دیگر هند لحن و لطافت خاصی دارد و در استعمال بعضی لغات و ترکیبات تا حدی از اصطلاح معمول شعرای ایران دور می شود. باید گفت با وجود ذوق و استعداد و طبع وقّادی که دارد الحق در عذوبت الفاظ و رقت معانی هرگز به پای مقتدای خود نظامی نرسیده است. وفات امیر خسرو به سال ۷۲۵ ه. ق. در دهلی اتفاق افتاد.

شیت
خواجوی کرمانی

کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی کرمانی متخلص به خواجو

به موجب گفته خود او در يك نسخه مثنوی گل و نوروز ، به تاریخ پانزدهم شوال ۶۷۹ ه. ق. در کرمان تولّد یافت^۱.

اولین کسب فضایل را در زادگاه خود نمود . سپس در اثنای مسافرت با اشخاص و طوایف گوناگون ملاقات کرد و جهان و جهانیان را بیازمود ، خود گوید :

من که گل از باغ فلک چیده‌ام چار حد ملک ملک دیده‌ام

درضمن مسافرت، خواجه به ملاقات علاءالدوله سمنانی متوفی در ۷۳۶ ه. ق. که از بزرگان صوفیه آن عصر بشمار می‌رفت نایل آمد و از او کسب فیض نمود و حلقه ارادت او را به‌گوش کرد. این رباعی را در باره همین مرشد روحانی گفته است :

هر کو به ره علی عمرانی شد چون خضر به سرچشمه حیوانی شد
از وسوسه و غارت شیطان وارست مانند علاءدوله سمنانی شد

خواجه معاصر سلطان ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶ ه. ق.) بود ، و آن پادشاه و وزیر او غیاث‌الدین محمد را در قصاید خود مدح کرد . همچنین بعضی از سلاطین آل مظفر را ستود و در موقع اقامت در شیراز با اکابر و فضلاء آن شهر از آن جمله با خواجه حافظ معاشرت داشت و از شاه شیخ ابواسحاق اینجو (۷۴۲ - ۷۵۸ ه. ق.) حمایت دید و او را نیز مدح کرد .

از ممدوحان دیگر خواجه یکی شمس‌الدین محمود صاین بود که نخست در خدمت امرای چوپانی بود بعد به خدمت امیر مبارزالدین محمد (۷۱۳-۷۵۹ ه. ق.) از آل مظفر و سرانجام به خدمت شیخ ابواسحاق

۱ - تاریخ ولادت خواجه در « گنج سخن » ، ۶۸۹ ضبط شده است .

اینجو پیوست و به وزارت او منصوب گردید و در ۷۴۶ ه. ق. به دست
امیر مبارزالدین مقتول شد .

یکی دیگر از ممدوحان شاعر تاج‌الدین احمد عراقی از بزرگان
کرمان و صاحب جاه و جلال بود و شاعر را او به پیش محمود صاین برد.
خواجو را غیر از قصایدی که در مدح امرا و بزرگان مذکور سروده
است قصایدی عرفانی است که نمونه ذوق و مشرب تصوف شاعر است و در
استحکام به پای قصاید سنایی می‌رسد .

خواجو غزلیاتی شیوا نیز دارد و در این طرز پیرو و مقلد شیخ سعدی
و دارای ذوق و قریحه است و از این حیث در زمان خود طرف توجه بود
و سخن پرداز بزرگ آن عصر **حافظ** شعر او را می‌پسندید و تتبع می‌کرد
چنانکه خود فرموده است :

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو

می‌توان گفت طرز غزل خواجو از جهتی شبیه به شیوه سنایی و
شیخ عطار و مولوی و از جهتی شبیه به سبک حافظ است، مثلاً غزلی مانند
این غزل شیوه پیشینیان را بیاد می‌آورد :

با نوایی خویش را در بینوایی یافتیم

فخر بر شاهان عالم در گدایی یافتیم

ز آشنا بیگانه گشتیم از جهان و جان علیل

در جوار قرب جانان آشنایی یافتیم

سالها بانگ گدایی بر در دلها زدیم

لاجرم بر پادشاهان پادشایی یافتیم

ای بساشب کاندیرین وادی به روز آورده‌ایم
تاکنون از صبح وصلش روشنایی یافتیم ...
وغزل‌های دیگر که چند بیت زیرین نمونه‌ای از آن است ، سبک
حافظ را بنظر می‌آورد :

پیش صاحب نظران ، ملك سلیمان باد است
بلکه آن است سلیمان که ز ملك آزاد است
آنکه گویند که بر آب نهادست جهان
مشو ای خواجه، که چون درنگری بر باد است
همجو نرگس بگشا چشم و بین کاندرا خاك
چند روی چو گل وقامت چون شمس‌آد است
خیمه افس مزن بر در این کهنه رباط
که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است
هر زمان مهر فلک بر دگری می‌تابد
چه توان کرد که این سفله چنین افتاده است ...
خواجو گذشته از دیوان اشعار ، مثنویهایی به سبک استاد نظامی
ساخته و خمسه‌ای بوجود آورده است که اسامی آنها عبارت است از
همای و همایون، گل و نوروز، کمال نامه، روضة الانوار و گوهر نامه.
وفات خواجو به سال ۷۵۳ هـ . ق . اتفاق افتاد .

ابن یمین

امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرای در حدود سال ۶۸۵ هـ . ق .
در قصبه فریومند از ولایت جوین خراسان تولد یافت .

پدرش امیر یمین الدین طغرایی از جمله شعرا بود و با پسر مشاعره می کرد . طغزایی در خدمت خواجه علاء الدین محمد که از طرف سلطان ابوسعید بهادر مستوفی خراسان بود شغل دیوانی داشت و از قرار معلوم ابن یمین نیز مدتی از عمر خود را به همین شغل بسر برد . در بین شعرای ایران کمتر کسی مانند ابن یمین دچار انقلابات زمان و حوادث دوران بوده است . وفات ابوسعید و ظهور سربداران در خراسان و آل کرت در هرات و طغایموریان در گرگان و ظهور دیگر امرا و سران و جنگها و مخاصمه ها بین اینان ، يك قسمت مهم ایران خاصه نواحی خراسان را معروض خرابی و قتل و غارت کرده بود و ابن یمین نیز دستخوش این حوادث بود و از درباری به درباری پناه می برد .

از سوانح مهم حیات این شاعر آنکه : در جنگ زاوه نزدیکی خاف که به سال ۷۴۳ میان امیر وجیه الدین مسعود سربداری (۷۳۸ - ۷۴۴ ه. ق.) و ملك معز الدین حسین کرت (۷۳۲ - ۷۷۱ ه. ق.) روی داد، دیوان اشعارش گم شد و ظاهراً خود او را به اسارت به هرات بردند، ولی در آنجا به حکم امیر حسین از بند آزاد گردید و در پیشگاه آن امیر مورد توجه خاص واقع شد . ظاهراً این ابیات مشعر به همین وقعه است :

گر به دستان بستد از دستم فلک دیوان من
شکرایزد کآنکه او می ساخت دیوان با من است
ور ربود از من زمانه سلك دُر شاهوار
ز آن چه غم دارم، چو طبع خاطر افشان با من است
ور ز شاخ گلبن فظلم گلی بر بود باد
گلشنی پر لاله و نسرین و ریحان با من است

آخرین قسمت عمر شاعر در زادگاه خود فریومد بسر آمد و به سال ۷۶۹ ه. ق. در آنجا وفات یافت و در مقبره پدر به خاک سپرده شد
ابن یمین دارای فضایل علمی و اخلاقی، و اهل ورع و تقوی بود،
چنانکه خود گوید :

من اندر کسب اسباب فضایل نکردم هیچ تقصیر و توانی
هنر پرورده ام زینسان که یینی یا انکار کن گر می توانی

ابن یمین را باید نامی ترین قطعه سرایان ناامید و پیش از او این
فن اینگونه مورد توجه نبود. شاعر در هر قطعه فکری و نظری ابراز کرده
است مثلاً خست و مال پرستی و دنیاگیری را توبیخ کرده و تملق و مدهائنه
پیش ناکسان را زشت شمرده و از نیکی و شرافت و اصالت مدح و از مردم
بداصل دون همت و رذل طبیعت شکایت کرده است.

به نظر او روزی مقسوم است و برای جرعه ای آب و لقمه ای نان
نباید منت ناکسان را برد. در ضمن ما را به کوشش و عمل و بردباری و
قناعت دعوت می کند. معمولاً در قطعات خود عقل را می ستاید و آن را
در امور قاضی قرار می دهد و مردم را بدان می خواند و با وجود اینکه از
بعضی قطعات او قدرت تقدیر و تأثیر طالع و عجز انسان پیداست باز از
تحریر ص به داشتن همت و اراده باز نمی ایستد. حتی در مواقع بیچارگی،
به خودداری و بی باکی تشویق می کند :

روزی دو گر بود به تو ایام بد کنش

هم عاقبت نکو شود ار باشدت نجات

تا زنده ای مدار از أحداث دهر باک

بیرون ز مرگ سهل بود جمله حادثات

ومی گوید : مرد باید در عین احتیاج و زبونی همت و توانایی
نشان دهد :

به گاه فقر توانگر نمای همت باش
که گرچه هیچ نداری بزرگ دارندت
نه آنکه با همه هستی شوی خسیس مزاج
شوی اگر چه تو قارون گدا شمارندت
مرد ندار و با همت از دارای بی همت بسی ارجمندتر و عزیزتر است.
اساساً دارایی در مقابل دانش قیمتی ندارد . کمال از مال بهتر است زیرا
اولی را اگر بکاربری همواره در فزونی است و دومی را هر چه صرف کنی
در کاهش است :

حالت مال و علم اگر خواهی که بدانی که هر یکی چون است
مال دارد چو بدر روی به کاست علم چون ماه نو در افزون است
اگر هم مرد مالی داشت ، باید به نسبت آن در حق مردم نیکی
کند و تا تواند از آن ببخشد ، وگرنه چه سود اگر گرد آورد و بگذارد :
سود دنیا و دین اگر خواهی مایه هر دو شان نکوکاری است
گر در خلد را کلیدی هست بیش بخشیدن و کم آزاری است
قدم اول مردمی آنکه شخص دیگران را نیازارد ، سپس کسب
هنر کند و گرنه درهم و دینار به دست مرد بی خرد و ستمکار سودی
ندارد :

هنر بیاید و مردی و مردمی و خرد
بزرگ زاده نه آن است کو درم دارد

ز مال و جاه ندارد تمتعی هرگز
کسی که بازوی ظلم و سر ستم دارد
خوشا کسی که ازو هیچ بد به کس نرسد
غلام همت آنم که این قدم دارد

خودپسندی و غرور و حقیر شمردن دیگران ابلهی است :
مرد باید که هر کجا باشد عزّت خویش را نگه دارد
خودپسندی و ابلهی نکند هر چه کبر و منی است بگذارد
همه کس را ز خویش بیّه داند هیچ کس را حقیر نشمارد
شماره ای از قطعات ابن یمین در مرثیه و تاریخ وفات بزرگان است
و شاید منشأ قطعه هایی معروف که در این مضمون سروده شده و بعد به ماژه
تاریخ هم رسیده است از ابن یمین باشد .

سلمان ساوجی

خواجه جمال الدّین سلمان بن خواجه علاء الدّین محمّد ، مشهور
به سلمان ساوجی ، در اوایل قرن هشتم ه . ق. در ساوه تولّد یافت . پدرش
علاء الدّین اهل فضل بود و شغل دیوانی داشت . سلمان تحصیل کمالات
کرد و سخن پردازی او تنها از روی قریحه و ذوق نبوده است . در اوایل
عمر خواجه غیاث الدّین محمّد ، وزیر سلطان ابوسعید بهادر (۷۱۶-۷۳۶
ه . ق .) را در قصاید خود مدح کرد و بعد از مرگ آن وزیر به دربار
جلایریان یا سلاطین ایلکانی ، که در مغرب ایران و عراق عرب حکومت
داشتند ، انتساب جست ، و مدت چهل سال در سفر و حضر و تبریز و بغداد
مدّاحی آر خانواده را نمود . آنگاه که شاه شجاع دومین حکمران
مظفریان (۷۶۰-۷۸۶ ه . ق.) تبریز را در ۷۷۷ ه . ق. از جلایریان

باز ستاند ، شاعر در شهر بود ، و قصیده‌ای در مدح شاه شجاع سرود .
قصاید سلمان از این لحاظ اشارت تاریخی دارد و از این جهت هم سودمند
است .

در دیوان شاعر قصاید دینی در نعت خدا و رسول و ائمه هم هست و
این قسمت اخیر بخصوص قصیده در مدح حضرت علی بدین نحو آشکار تا
زمان او بسیار معمول نبود .

سلمان در تغزل و تشبیب و غزل نیز زبردست بود و در آن رشته
استادی نشان داد و از این حیث مورد توجه خاص حافظ واقع شد و خواهی
شیرازی بسی غزلهای او را تتبع کرد .

اینك چند بیت از تشبیب قصیده‌ای در مدح سلطان اویس :

باد نوروز از کجا این بوی جان می‌آورد

جان من پی تا به کوی دلستان می‌آورد

جنبشی در خاک پیدا می‌شود زانفاس باد

باد گویی از دم عیسی نشان می‌آورد

گل به زیر لب نمی‌دافم چه می‌گوید که باز

بلبلان بینوا را در فغان می‌آورد

غنچه را در دل بسی معنی نازک جمع بود

بلبل اکنون زان معانی دریان می‌آورد

غنچه وقتی خرده‌ای در خرده پنهان کرده بود

گل کنون آن خرده‌ها را در میان می‌آورد

گل صبحی کرده پنداری که پیش از آفتاب

باغبان گل را به دوش از بوستان می‌آورد

کوه خارا پوش کش یاقوت می بندد کمر
 باز سر در حله‌ای از پرنیان می آورد
 در جهان هر جا که آزادی است چون سروسپی
 منزل اکنون بر لب آب روان می آورد
 وه چه خوش می آیدم در وقت رقصیدن که سرو
 دستها بر دوش بید و ارغوان می آورد.

سلمان، با وجود مداحی، گاهی از پندگویی به شاهان خودداری
 نمی کرد و از این طریق به پیروی از حقیقت می کوشید. دوشموی عشقی
 نیز سروده است یکی موسوم به **جمشید و خورشید** است که به سال ۷۶۳
 ه.ق. به امر سلطان اویس ساخته و دیگری **فراق نامه** نام دارد که آن
 را نیز به نام همان سلطان به سال ۷۷۰ ه.ق. سروده است.

از ابیاتی که در بین اشعار سلمان موقع خاصی دارد و نظایر آن در
 ادبیات ایران بندرت دیده می شود، آنهایی است که شاعر در نتیجه اقامت
 در بغداد و تماشای دجله در وصف آب و جلوه و زیبایی آن سروده و
 گفته است:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است
 پای در زنجیر و کف بر لب، مگر دیوانه است!

در قصیده‌ای در وصف کشتی چنین گوید:
 پیکر این زورق رخشنده بر آب روان
 می درخشد چون دوی پیکر در محیط آسمان
 دجله چون در زکشتی کوه و در بالای کوه
 سایبان ابراست و خورشیدش به زیر سایبان.

درضمن وصف قصر شیخ حسن در بغداد گفته است :

در تیره شب ز بس لمعان چراغ و شمع

بر صبح روی دجله زند خنده از ضیا.

سلمان در اواخر عمر از نظر جلایریان افتاد و درساوه آنرا اختیار

کرد و گرفتار پریشانی گشت و سرانجام به سال ۷۷۸ ه. ق. در همان جا

وفات یافت. 
حافظ هست

شمس الدین محمد حافظ که او را لسان الغیب لقب می دهند، در

اوایل قرن هشتم شاید در حدود سال ۷۲۶ ه. ق. در شیراز تولد یافت .

اسم پدرش را بهاء الدین نوشته اند که گویا در زمان سلطنت اتابکان سلغری

فارس از اصفهان به شیراز مهاجرت کرد و مادرش ظاهراً اهل کازرون

بود .

حافظ تحصیل علوم و کمالات را در زادگاه خود کرد و مجالس

درس علما و فضایل بزرگ زمان خود را که یکی از آنان قوام الدین

عبدالله (متوفی در ۷۷۲ ه. ق.) بود درك نمود و در علوم به مقامی

رفیع رسید .

قرآن شریف را بسیار مطالعه می کرد و آن را حفظ داشت و تخلصش

مُشعر بر آن است و از بعض ایاتش نیز همان معنی مستفاد می گردد

چنانکه گوید :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ. به قرآنی که اندر سینه داری

وی با ذوق لطیف عرفانی که داشت تعالیم حکمت را با آیات

قرآنی تألیف می نمود چنانکه خود فرماید :

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطایف حکما با کتاب قرآنی .

به سال ۷۴۲ ه.ق. بود که شاه شیخ جمال الدین ابواسحاق اینجو، پسر محمود شاه، با لیاقت و قابلیت که داشت پیر حسین و ملک اشرف چوپانی را از شیراز بیرون کرد و خود حکومت فارس را بدست گرفت و تا ۷۵۴ ه.ق. آن ایات را اداره نمود. ابواسحاق اهل عدل و داد بود و به عمران شیراز کوشید و خود از ذوق ادبی بهره‌مند بود لاجرم حافظ را نیز گرامی شمرد و جانب او را عزیز داشت و از اولین امرایی است که جلب نظر شاعر شیرازی را کرد و بتکرار ممدوح او واقع شد و شاعر او را بالقاب «جمال چهره اسلام» و «سپهر علم و حیا» و نظایر آن ستود .

از مظفریان مخصوصاً شاه شجاع پسر محمد (۷۵۹-۷۸۶ ه.ق.) و شاه منصور (۷۸۹-۷۹۵) آخرین حکمران این سلسله ممدوح حافظ واقع شدند . جلال الدین شاه شجاع خود ذوق ادبی و قریحه شاعرانه داشت و در زمان او شیراز از فشار متعصبین خشک و خشن خلاص یافت .

بنا به روایت مؤلف تاریخ فرشته محمود شاه بن حسن (۷۸۵ - ۷۹۹ ه.ق.) پنجمین حکمران از سلاطین بهمنی دکن هند که علم دوست و ادب پرور بود، خواست حافظ را به دربار خویش ببرد و او را دعوت کرد و خرج راه فرستاد و خواجه این دعوت را پذیرفت و رخت سفر بربست، ولی چون به بندر هرمز رسید و سوار کشتی شد طوفانی در گرفت و شاعر شیرازی که بقدر کافی برخشکی آشوب دیده بود، نخواست گرفتار آشوب دریا هم گردد، پس خود را به ساحل رسانید و از مسافرت پشیمان گشت و غزلی را که به مطلع زیر است ساخته پیش آن پادشاه فرستاد :

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
به می‌بفروش دل‌ق ما کزین بهتر نمی‌ارزد...

چه آسان می‌نمود اول غم دریا به بوی سود
غلط کردم که این طوفان به صد گوهر نمی‌ارزد...

از سوانح زندگانی حافظ آنکه او را فرزندی عزیز در جوانی از
این جهان درگذشت و داغ بردل پدر نهاد، و خود گوید:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند چه دید اندرخم این طاق رنگین؟
به جای لوح سیمین در کنارش فلك بر سر نهادش لوح سنگین!

وفات خواجه حافظ به سال ۷۹۱ ه. ق. یعنی درست صد سال بعد

از وفات سعدی در شیراز اتفاق افتاد و در همان قسمت شهر که شاعر از گردش
و تماشای آنجا دل خوش داشت و گلگشت آنجا تفرجگاه او بود و

مصلی نام دارد به خاک سپرده شد و اکنون بقعه شاعر در آنجا پیداست.

تاریخ وفات را گوینده‌ای با ذوق در عبارت «خاک مصلی» اشعار کرده و
گفته است:

چراغ اهل معنی خواجه حافظ که شمع بود از نور تجلی

چو در خاک مصلی ساخت منزل بجزو تاریخش از «خاک مصلی».

حافظ به چشم خویش کشته شدن شاهان و ویران شدن خانمانها

و جنگهای مدعیان و حتی ستیزگیها بین اعضای يك خاندان مانند

مظفریان را می‌دید باز قوت و آرامش خیال خود را حفظ می‌کرد.

گویی از يك ارتفاع معنوی تمام این حوادث را مانند امواج كوچك

اقیانوس حقیر می‌دید و نظرش بیشتر به وحدت اقیانوس خلقت و معنی و

هدف عالم متوجه بود، و اگر گاهی فکر او عصیان می‌کرد، در ضمن

اشعاری تأثر خود را آشکار می‌ساخت ، باز به سکونت خاطر خود بر می‌گشت و در يك جهان پر آشوب در زیر بال و پر افکار پهناور آسمانی خود فراغت بال می‌جست .

این متانت عارفانه حافظ در قصاید او هم نيك پیداست، زیرا او از جمله گویندگانی است که کمتر مدح گفته و در آن نیز ابدأ راه غلو و تملق را نپیموده‌است و با اینکه هر امیر به دوره خود قادر و قاهر بود اوسخن را زبون نکرد و در ستایش از حد نگذشت ، حتی در مورد خود از پند گویی نهراسید و ایاتی سرود که در آنها امرای وقت را به حقیقت اینکه هر کسی سرانجام به سزای خود می‌رسد و این دهر کیفر کردار را می‌دهد و شاه و گدا را یکسان می‌سنجد ، آگاه ساخت .

روح بزرگ و فکر توانای حافظ همانا از ذوق عرفانی بود که در وجود او بکمال آمد و مسلکی که سنایی و شیخ عطار و جلال‌الدین و سعدی هر یکی به زبان و بیانی از آن تعبیر کرده بودند ، در حافظ به عمق تأثیر و اوج تعبیر خود رسید و مطالبی را که دیگران بتفصیل گفته بودند او در ضمن غزلهای نغز کوتاه ، بهتر و شیرین تر ادا کرد و چنان در معانی تصوف مستغرق شد که در هر قصیده و غزل به هر عنوانی بود ییتی یا ایاتی را از آن مقصود بلند به قالب عبارت درآورد؛ و شاید بزرگترین خاصه شعر حافظ همین باشد و از همین استغراق در وحدت است که کثرت عالم و اختلاف ادیان و جدلها و بحثهای بیهوده را مجالی قائل نشد و گفت :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدنی .

حافظ از عشقی که نسبت به حقیقت و يك رویی و وحدت داشت، هرگونه خلاف و نفاق را نکوهش می کرد و بخصوص از ستیزگیهای قشری و اختلافات ظاهری در عذاب، و از ریا و تزویر زاهدان دروغی در رنج و اضطراب بود. حتی صوفیان ریایی را که انتساب به طریقت حافظ می کردند ولی در واقع اهل ظاهر بودند و در ژنده پوشی و قلندری تظاهر داشتند، سخت سرزنش می کرد و نمی خواست او را در عداد آنان بشمارند، و می گفت:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو.

شاید از این لحاظ یعنی از لحاظ خشم و عصیان بر ضد ریا و سالوس کسی دیگر از شعرای ایران به درجه حافظ نرسیده باشد.

استادی او در غزل است. غزل عارفانه در دست حافظ از طرفی به ذروه فصاحت و ملاححت رسید و از طرفی سادگی مخصوص پیدا کرد. در واقع حافظ با قریحه عالی و روح لطیف و طبع گویا و فکر دقیق و ذوق عارفانه و عرفان عاشقانه که وی را مسلم بود، طرح سخن را چنان ریخت و اقسام عبارات و معانی را طوری به هم آمیخت که در غزل عرفانی سبك مستقل و طرز خاص بوجود آورد، چنانکه آشنایان به ادبیات فارسی شعر او را بی درنگ می شناسند و به لحنش پی می برند.

به نظر خواجه نیز حقیقت هستی یکی است، و آن خدای تعالی است که در این جهان جلوه کرده است. مظهر او بدایع عالم طبیعت و عشق معنوی و دل آدمی است و در واقع اوست که در همه جا حتی با خود آدمی هست گرچه خود در نیابد. برای دریافتن سر وجود او، رجوع به باطن

و پی بردن به حقیقت نفس و رهبری پیر و تأیید حق لازم است :

بارها دل طلب جام جم از ما می کرد
 و آنچه خود داشت ز ییکانه تمنا می کرد
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است .
 طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
 مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
 کو بتأیید نظر حلّ معما می کرد
 دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست
 و اندران آینه صدگونه تماشا می کرد
 گفتم: این جام جهان بین به تو کی داد حکیم؟
 گفت: آن روز که این گنبد مینا می کرد
 بیدلی در همه احوال خدا با او بود
 او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد ...
 حافظ در نتیجه این اتکا به خدا و فکر فراخ و نظر جهان بین و
 چشم نهان یاب دارای همتی عالی و فکری بلند، و در کارها آسان گیر و
 به اسرار آشنا و در ظهور حوادث بی غم و در حریم عشق خاموش و
 مجرم است :

دوش با من گفت پنهان کاردانی تیز هوش
 وز شما پنهان نشاید کرد سرّ می فروش
 گفت: آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
 سخت می گردد جهان بر مردمان سخت کوش

وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک
زهره دررقص آمد و بربط زنان می گفت : نوش...
با دل خونین لب خندان بیاور همچو جام
نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندرخروش
تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
گوش کن پند ای پسر روز بهر دنیا غم مخور
گفتمت چون دُر حدیثی ، گر توانی داشت هوش
در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
بر بساط نکته دانان خودفروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گواهی مرد عاقل یا خموش
ساقیا می ده که رندیهای حافظ فهم کرد
آصف صاحبقران جرم بخش عیب پوش .
اگر شاعر گاهی چنانکه رسم این جهان است به دشواریها و
ناکامیها برخورد ، با این اراده عارفانه و اندیشه نیرومند هرگز نشکست
و عزمش سست نشد و شوق حیات و نورامید از دل او بدر نرفت . بلکه
سینه پیش حوادث داد و گفت : « چرخ برهم زخم ارغیر مرادم گردد ، و
ثبات و توانایی و بردباری و آزادگی خود را اینگونه بیان کرد:
بر سر آنم که گر ز دست برآید
دست به کاری زخم که غصه سرآید

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار
 دیو چو بیرون رود فرشته درآید
 صحبت حکام ، ظلمت شب یلداست
 نور ز خورشید جوی ، بو که برآید
 بر در ارباب بی مرقت دنیا
 چند نشینی که خواجه کی بدرآید ؟
 بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
 بار دگر روزگار چون شکر آید
 صالح و طالح متاع خویش نمودند
 تا که قبول اقتد و که در نظر آید ؟
 بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
 باغ شود سبز و شاخ گل به بر آید
 صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
 بر اثر صبر نوبت ظفر آید
 بعضی از غزل‌های حافظ صرفاً مربوط به عشق ظاهری (نه عرفانی)
 است ، از جمله گوید :
 زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
 ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
 می‌مخور با همه کس تا نخورم خون جگر
 سر مکش تا نکشد سر به فلک فریادم
 زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
 طره را تاب مده تا ندهی بر بادم

یار بیکانه مشو تا نبری از خویشم
 غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم
 رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم
 قد برافراز که از سرو کنی آزادم...
 شهره شهر مشو تا نهم سر در کوه
 شور شیرین منما تا نکنی فرهادم...
 حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی
 من از آن روز که در بند توام آزادم.

عبید زاکانی

خواجه نظام الدین عبیدالله قزوینی معروف به عبید زاکانی از خاندان زاکانیان قزوین بوده و به همین سبب به زاکانی اشتهار داشته است. مدتی از عمر او در خدمات دیوانی و چندی در سیاحت و سفر گذشته و به سال ۷۷۲ ه. ق. وفات یافته است.

وی در اسلوب انشا و در سبک ظاهری اشعار خود بیشتر روش سعدی را تتبع کرده و اهمیت او خصوصاً در داشتن روش انتقادی و بیان مفاسد اجتماع با زبانی شیرین و به طریق هزل و شوخی در آثار منظوم و منثور است. عبید بیشتر از هر کسی وضع نامطلوب اخلاقی و اجتماعی عهد خویش را شناخته و محیطی را که تحت تأثیر استیلای تاتار، و جور حُکام و عمال مغول و آشوب و فتنه و قتل و غارت و ناپایداری اوضاع و جهل و نادانی غالب زمامداران و غلبه مشتی غارتگر فاسد و نادان بوجود آمده بود، مجسم ساخته است.

کلیات عبید زاکانی شامل منظومه‌ها و رساله‌های منثور اوست.

در میان این آثار مقداری اشعار جدی از قصیده و غزل
موجود است و از آن گذشته منظومه انتقادی موش و گربه و مثنوی
عشاق نامه و رساله های اخلاق الاشراف ، ده فصل ، دلگشا و صدپند
را باید از آثار خوب او شمرد .

این قصیده از اوست :

آمد نسیم و نکبت گل در جهان فکند
بلبل ز شوق غلغله در بوستان فکند
هم باد نوبهار دل غنچه برگشاد
هم بید سایه بر سر آب روان فکند
شوق فروغ طلعت گل ، باز آتشی
در جان زار بلبل فریاد خوان فکند
صوفی صفت شکوفه بر آواز عندلیب
رقصی بکرد و خرقه سوی باغبان فکند...
حیران بماند سوسن آزاده ده زبان
تا خود که بند خامشیش بر زبان فکند؟
تا سرو سرفراز تمول نمود باز
سر ها به ذوق در قدمش می توان فکند
بر سر نهاد ترگس سرمست جام زر
چون چشم باز کرد و نظر در جهان فکند
باد بهار و مقدم نوروز و بوی گل
آشوب عیش دردل پیر و جوان فکند...

از غزل‌های معروف عبید غزلی است به مطلع زیر :
جفا مکن که جفا رسم دل ربایی نیست
جدا مشو که مرا طاقت جدایی نیست.

کمال خجندی

کمال‌الدین مسعود خجندی از ناحیه خجند ماوراءالنهر است که در آغاز عمر خود به تبریز مهاجرت کرد و در خدمت سلطان حسین جلایر (۷۷۶-۷۸۴ ه.ق.) تقریب حاصل کرد و در خانقاهی که سلطان برای او ساخته بود بسر می‌برد تا به سال ۷۹۲ یا ۸۰۸ ه.ق. درگذشت. وی از شاعران بزرگ اواخر قرن هشتم بود و در غزل‌سرایی مهارت داشت. در دیوان او غزل‌های مطبوع فراوان، که غالباً مقرون به ذوق عرفانی است، دیده می‌شود.

این غزل از اوست :

در سر زلف تو تنها نه دل شیدا رفت
جان و سر نیز بهم در سر این سودا رفت
رفت دل يك تنه چون باد در آن حلقه زلف
شب تاريك، زهی دل که چنین تنها رفت!
بر درت گر چه زدم خاك به چشمان رقیب
حیف از آن سرمه که در دیده ناینا رفت
روی ننموده به يك زاهد و می‌خواره هنوز
از تو در صومعه و می‌کده صد غوغا رفت
این رباعی نیز از اوست :

گر گل نه به خدمت زجا برخیزد

بهر زدش باد صبا بر خیزد

پیش قد تو سروسهی را در باغ
چندانکه نشانند ز پا برخیزد !

ابن حسام

محمّد بن حسام معروف به ابن حسام از شاعران معروف قرن نهم
خراسان است که بر مذهب شیعه بود و به زراعت و زهد و ورع زندگی
می گذاشت و از منقبت گویان خاندان رسالت شمرده می شد . مهمترین اثر
او منظومه **خاورنامه** است که موضوع آن شرح صفات و شجاعت حضرت
علی بن ابی طالب و سایر ائمه هدی است و به وزن شاهنامه فردوسی نظم شده
و مطلعش این است :

نخستین برین نامه دلکشای سخن نقش بستم به نام خدای

تاریخ پایان نظم خاورنامه را ۸۳۵ نوشته اند .

وی دیوانی از قصاید نیز دارد که در آنها از شیوه شعرای اواخر

قرن ششم پیروی کرده است . وفات ابن حسام به سال ۸۷۵ اتفاق افتاد .

در یکی از قصایدش در توصیف شب گوید :

چو این خاتون خوش منظر ازین قصر بهشت آسا

برون شد همچو از جنت دل آغشته به خون حوا

بنات غیب را برقع ز پیش روی بگشادند

چنان چون خازن جنت نقاب از چهره حورا

هزاران مشعل روشن برین فیروزه گون گلشن

فروزان شد چو شمع اندر دل قاروره مینا

فروغ شمع نورانی به نور صنع سبحانی

ببرد آفات ظلمانی ز ظلمت خانه دنیا

رواق لاجوردی را به نقره کوفت کاری کرد
رسد پرداز طاق افراز گنبد خانه خضرا ...
شده پروین چو پروانه قمر چون شمع کاشانه
ز کوکب ریخته دانه چو گل بر نیلگون دیبا
زمین از تیرگی همچون دل ظلمانی فرعون
سپهر از روشنی همچون کف نورانی موسی
دلم بگرفت از آن ظلمت ، به دل گفتم که هان ای دل
چه بایی ؟ پای بیرون نه بعزم عالم علیا
نهادم زین همت بر براق وهم دور اندیش
خرامیدم ز شهرستان جسمانی برین بالا
چو زین گلخن برون رفتم به گلشن خانه وحدت
به گوش جان خطاب آمد که سبحان الذی اسری ...

جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی به سال ۸۱۷ ه.ق. در خرَجِرد
از ولایت جام خراسان تولّد یافت ، چنانکه خود گفت :
به سال هشت صد و هفده ز هجرت نبوی
که زد ز مگه به یثرب سرادقات جلال
ز اوج قُله پروازگاه عزّ و قدّم

بدین حَضِیض هواسست کرده ام پر و بال.
نام پدرش نظام الدّین دشتی و جدّش شمس الدّین دشتی منسوب به
محلّه دشت اصفهان بود ، بعد به ولایت جام مهاجرت کرده اند .
تخلّص جامی هم به مناسبت ولایت جام است و هم به حکم ارادتی

است که نسبت به شیخ الاسلام احمد جام داشت ، چنانکه خود فرماید :

مولدم جام و رشحه قلمم جرعه جام شیخ الاسلامی است
لاجرم در جریده اشعار به دو معنی تخلص جامی است

جامی از خردسالی به همراهی پدر به هرات و بعد به سمرقند رفت و در آن دیار که مراکز علوم اسلامی و ادبیات ایرانی بود به کسب علوم و ادب پرداخت و در علوم دینی و تاریخ و ادب کمال یافت سپس پای به عالم عرفان نهاد و به سیر و سلوک افتاد .

جامی مسافرنهای دیگر نیز کرد و زیارت حج هم بجای آورد و از راه دمشق و تبریز به هرات برگشت و در ۸۷۸ هـ . ق. بدانجا وارد شد . در این سفر جمعی از بغدادیان او را آزرده و شاعر از آن شهر دل شکسته باز آمد و در قصیده ای از نادانی آنان شکایت کرد ، مطلع آن این است :

بگشای ساقیا به لب شط سر سبوی

وز خاطر م کدورت بغدادیان بشوی ...

بنا به روایت دولتشاه ، که معاصر جامی بود ، وی در اواخر عمر پیشه شاعری را ترک کرد و از آن به بعد جز بندرت شعری نسرود و دل به تحقیق مسائل دینی گماشت و چنین گفت :

جامی دم گفت و کوفرو بند دگر دل شیفته خیال میسند دگر
در شعر مده عمر گرانمایه به باد افکار سیه شد ورقی چند دگر

از سلاطین معروف زمان جامی سلطان حسین بایقرا بود که در سال ۸۷۲ هـ . ق. سلطان ابوسعید را شکست داده و در هرات جلوس کرد و تا ۹۱۲ هـ . ق. سلطنت نمود .

توان گفت جامی بزرگترین شاعر و ادیب قرن نهم و آخرین شاعر

بزرگ متصوفه است که اسم او را می توان در ردیف انوری و سعدی و جلال الدین و حافظ و خیام و فردوسی برد .

جامی هم مانند امیر خسرو به سخای قریحه موصوف و به کثرت تصانیف معروف است . به قول بعضیها تألیفات او از نظم و نثر موافق شماره حروف تخلص او «جامی» پنجاه و چهار دفتر و رساله است .

از آثار منظوم او یکی دیوان اشعار اوست که قصاید و غزلیات و مرثی و ترجیع بند و ترکیب بند و مثنویات و رباعیات دارد .

در غزل عاشقانه و غزل عرفانی گاهی سخنان نغز و اشعار پرمغز سروده و در برخی از آنها تأثیر و سوزش يك قلب آتشین را به زبان آورده است ، نظیر این غزل :

ریزم ز مژه کوکب ، بی ماه رخت شبها
تاریك شبی دارم با این همه کوکبها
چون از دل گرم من بگذشت خدنگ تو
از بوسه پیکانش شد آبله ام لبها
از بس که گرفتاران مردند به کوی تو
بادش همه جان باشد خاکش همه قالبها
از تاب و تب هجران گفتم سخن وصلت
بود این هذیان آری خاصیت آن تبها

در غزل به سبك متقدمین از عارفان و بخصوص حافظ نظر داشته و گاهی به آنان نظیره ساخته است ، مثلاً در غزلی به مطلع زیر از حافظ پیروی کرده :

ساقی بیا که دور فلك شد به کام ما

خورشید را فروغ ده از عکس جام ما

از غزل‌های عرفانی جامی که در آن نغمه وحدت می‌نوازد یکی
این است :

مؤثر در وجود الا یکی نیست در این حرف شکر فاصلاشکی نیست
ولی جز زیرکان این را ندانند دریغا زیر گردون زیرکی نیست
جمال اوست تابان ورنه بیرون دل مردان دل هر کودکی نیست
عطای عشق بسیار است دردا کز آن بسیار ما را اندکی نیست
به ارباب عمامه معنی فقر مجو کاین تاج بره‌تارکی نیست.

از غزلیات عاشقانه او غزل زیر است :

بگذشت یار و سوی اسیران نظر نکرد

کردیم ناله در دل سختش اثر نکرد

خاک رهش شدیم که بوسیم پای او

از سرکشی و ناز بدانجا گذر نکرد

مارا چه سود اشک چوسیم و رخ چوزر

چون هرگز التفات بدین سیم‌وزر نکرد...

بر خاک ره نشان کف پای نازکش

روشن‌دلی ندید که کج‌حل بصر نکرد

می‌خواست دل که همراه جان از پیش رود

جان خود چنان برفت که دل را خبر نکرد

شد خاک بر درش سر جامی ، ولی هنوز

سودای پای بوس وی از سر بدر نکرد .

جامی در مثنویات خود نظامی را سرمشق قرار داده و در مقابل

خمسۀ نظامی هفت مثنوی به عنوان هفت اورنگ سروده است به نام‌های زیر:

- ۱ - سلسلة الذهب ، در مسائل فلسفی و دینی و اخلاقی .
- ۲ - سلامان و ابسال ، که از قصه‌های قدیم اقتباس شده و آن را بیش از او شیخ الرئیس ابوعلی سینا اقتباس و تصنیف کرده است .
- ۳ - تحفة الاحرار ، مثنوی دینی و عرفانی بر وزن مخزن الاسرار نظامی که در ۸۸۶ ه . ق . سروده شده است .
- ۴ - سبحة الابرار ، که باز در معانی دینی و عرفانی و به نام سلطان حسین بایقراست .

این داستان اخلاقی از سبحة الابرار ، بی‌ریایی و صفای قلب را نمایان می‌سازد و معلوم می‌کند که قلب و نیت مهم است نه بیان و زبان :

عربی چند به هم ذوق گُنان	لب گشادند به نادر سخنان
یکی از نجد حکایت می‌کرد	یکی از وجد روایت می‌کرد
یکی از ناقه و محمل می‌گفت	یکی از وادی و ساحل می‌گفت
ناگهان مخلصی از ملک عجم	زد به سر منزل آن قوم قدم
به فنون ادبش راه نبود	در زبان عرب آگاه نبود
شد گمانش که دعا می‌خوانند	سخن از حمد و ثنا می‌رانند
او هم آنجا به تواضع بنشست	گریه و آه و فغان در پیوست
هر چه آن قوم بیان می‌کردند	باهم اسرار عیان می‌کردند
او به تقلید همان را می‌گفت	گوهر اشک به مژگان می‌سفت
حشومی گفت و دعا می‌پنداشت	ذم همی‌گفت و ثنا می‌پنداشت
لیک چون بر لبش آن خاص کلام	بود در معنی اخلاص تمام
یافت در باره وی حکم دعا	داد خاصیت غفران و رضا

شد از آن دعوت از نخوت دور جرم او عفو و گناهان مغفور

۵ - یوسف وزلیخا ، که معروف ترین مثنوی جامی است و در وزن

خسرو شیرین نظامی به سال ۸۸۸ ه . ق . نظم شده و به نام سلطان حسین بایقرا اتحاف گردیده است .

۶ - لیلی و مجنون ، که آن را به وزن لیلی و مجنون نظامی در

ظرف چهارماه به سال ۸۸۹ ه . ق . سروده است .

۷ - خردنامه اسکندری ، که در وزن اسکندرنامه نظامی سروده

شده و آن نیز به نام سلطان حسین است .

اینک بند لطیفی که در این مثنوی به فرزند خویش فرماید :

بیا ای جگر گوشه فرزند من ،	بنه گوش بر گوهر بند من
صدف وار بنشین دمی لب خموش	چو گوهر فشانی به من دار گوش
شنو بند و ، دانش به آن یار کن	چو دانستی آنکه برو کار کن
ز گوش ار نیفتد به دل نور هوش	چه سوراخ گوش و چه سوراخ موش
به دانش که آن باکش یار نیست	بیجز ناخر دمند را کار نیست
بزرگان که تعلیم دین کرده اند	به خردان وصیت چنین کرده اند
که ای همچو خردان روشن ضمیر	چو صبح از صفا شیوه صدق گیر
به هر کار دل با خدا راست دار	که از راستکاری شوی رستگار
به طاعت چه حاصل که پشت دو تاست	چو روی دلت نیست با قبله راست
همی باش روشن دل و صاف رای	به انصاف با بندگان خدای
دم صبحگاهان چو گردان سپهر	به آفاق مکشای جز چشم مهر
از آن چرخ راپرتوی حاصل است	که هر ذره را مهر او شامل است
چو باید بزرگیت پیرانه سر	به چشم بزرگی به پیران نگر

به خصم درونی که آن نفس توست ز تو بردباری نباشد درست
 نصیحتگری بر دل دوستان بود چون دم صبحگاه بوستان
 به درویش محتاج بخشش نمای فرو بسته کارش به بخشش گشای
 تواضع کن آن را که دانشور است به دانش ز تو قدر او برتر است .

جامی درمستط نیز دستی داشت و مرثیه‌های مؤثر دلنشین ساخت
 که از آن جمله یکی در مرثیه جانگداز پسرش صفی‌الدین است ، و
 اینك بندی از آن که معروف است نقل می‌گردد :

زیر گل تنگدل ای غنچه رعنا چونی ؟

بی تو ما غرقه به خونیم تو بی ما چونی ؟

سلک جمعیت ما بی تو گسسته است ز هم

ما که جمعییم چنینیم تو تنها چونی ؟

بر سر خاک توام ای که از این پیشترم

بوده‌ای تاج سر ، امروز ته پا چونی ؟

بی تو در روی زمین تنگ شده بر من جای

تو که در زیر زمین ساخته‌ای جا چونی ؟

می شود دیده بینا ز غباری تیره

زیر خاک آمده ، ای دیده بینا چونی ؟

خورد غمهای توام ، وه که خیال تو گهی

می نپرسد که در این خوردن غمها چونی ؟

رو به صحرای عدم تاختی از شهر وجود

من از این شهر ملولم ، تو به صحرا چونی ؟

جامی تنها شاعر نبود ، و در علوم دیگر مانند علوم دینی و لسانی و

تاریخی هم دست داشت . در این رشته‌ها وی را تألیفات متعددی به نثر فارسی است که بعضی از معروف‌ترین آنها را نام می‌بریم :

۱- نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص ، که کتابی حکمی و عرفانی است .

۲- نفحات الانس ، که در سال ۸۸۳ هـ . ق. تألیف یافته و شرح حال ۶۱۴ تن از فضلا و علما و مشایخ صوفیه را حاوی است .

۳- لوائح ، که مرگب است از مقالات عمیق عرفانی و مشحون است با رباعیات لطیف عارفانه .

۴- لوامع ، در شرح قصیده خمیّۀ ابن فارض، که به سال ۸۷۵ هـ . ق. تألیف یافته است .

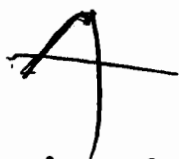
۵- شواهد النبوة ، که به سال ۸۸۵ هـ . ق. تألیف یافته و در شرح مقامات حضرت رسول ﷺ و وصف اصحاب اوست .

۶- اشعة اللمعات ، که در ۸۸۶ هـ . ق. تألیف شده و آن در شرح و تفسیر «لمعات» شاعر عارف فخرالدین عراقی (متوفی در ۶۸۸ هـ . ق.) است .

۷- بهارستان ، که در موقع قرائت گلستان سعدی باپسرش یوسف ضیاءالدین به تألیف آن عزم کرد (۸۹۲ هـ . ق.) ، و به همان سبک گلستان است .

گذشته از آنچه مذکور افتاد ، جامی رسالات متعدد دیگر نیز تألیف کرده است .

وفات جامی به سال ۸۹۸ هـ . ق. در هرات اتفاق افتاد و با اجلال و اعظام باحضور علما و بزرگان و امرای زمان به خاک سپرده شد . در ماده تاریخ وفات او این آیه مناسب آمده است : « وَمَنْ دَخَلَ كَنْ آمِنًا »



نثر دوره مغول و تیموریان

تألیفات به نثر فارسی در دوره مغول و تیموریان با وجود فتنه و آشوب در نواحی مملکت و انحطاط علم و معرفت، فراوان بود؛ و بدیهی است اگر وقایع ناگوار این دوره رخ نمی‌داد ادبیات بمراتب بیشتر ترقی می‌کرد؛ زیرا چنانکه در سابق اشارت رفت مقارن هجوم مغول تمدن و ادبیات ایران نضجی تمام یافت و استادان و دانشمندانی برآمدند و شروع به تألیف و تصنیف کردند و آنچه را که از این همه خزاین علم و معرفت، به واسطه مصون ماندن از آفات و نگهداری و دانش پروری سلاله‌های کوچک مانند : اتابکان و جلایریان و مظفریان و آل کرت و دیگران، با به حمایت و تشویق بعضی از سلاطین متأخر مغول و تیموری باقی ماند، قسمتی توان شمرد از آنچه با وجود امنیت بلاد و آسایش عباد و مصونیت از مصائب مغول ممکن بود به دست ما برسد. بعض آثار نثری مهم این دوره به قرار ذیل است :

۱- کتابهای تاریخی

قبل از دوره مغول و تیموری کتابهای مشهور و مهمی راجع به فن تاریخ در ایران تألیف یافته است که بعضی از آنها مانند : تاریخ طبری و تاریخ بیهقی و زین الاخبار و راحة الصدور در این کتاب ذکر شده است. در

واقع بنای تاریخ نویسی در ایران از دیر باز نهاده شده ، ولی تألیفات تاریخی در این دوره اخیر نسبتاً زیاده تر بود و چند کتاب معروف به نام شاهان مغول و تیموری نوشته شد که امروز از مأخذهای مهم تاریخ عمومی ایران محسوب است .

تاریخ جهانگشا - از تاریخهای مهم این دوره تاریخ جهانگشا تألیف علاءالدین **عظاملك جوينی** پسر بهاءالدین محمد است که خود در خدمت امرای مغول خصوصاً هلاکو خان و ابا قحطان بود، و از طرف آنان حکومت عراق عرب و مأموریت‌های دیگر داشت . در این کتاب که مرگب از سه جلد است مؤلف عادات و اخلاق و ظهور مغول و احوال شاهان خاصه چنگیز را تا وقایع سال ۶۵۵ ه . ق . شرح داده ، و در ضمن آن تاریخ خوارزمشاهیان و اسماعیلیه را نیز آورده است . در اهمیت و شهرت این کتاب همان بس که اغلب تاریخ نویسان معروف قسمت بسیاری از مطالب را از این کتاب اقتباس کرده اند . نثر جهانگشا دشوار و پیچیده و دارای لغات و اصطلاحات عربی است .

عظاملك به سال ۶۸۱ ه . ق . در آذربایجان وفات یافت و در مقبره سرخاب تبریز مدفون گشت .

طبقات ناصری - این کتاب تاریخ عمومی است از ابتدا تا حدود سال ۶۵۸ ه . ق . و عمده محتویات آن شرح تاریخ سلسله‌های سلاطین هند است . ولی در ضمن مطالب آن ، وقایع مهمی از تاریخ ایران نیز مانند بعضی حوادث دوره غزنوی و شرح سلطنت مغول و مخصوصاً تفصیل قلع و قمع اسماعیلیه که غالباً مشهود خود مؤلف بوده است در این کتاب با انشای متین و روانی بیان شده است . مؤلف این کتاب ابو عمر عثمان منهاج الدین بن سراج الدین

معروف به «منهاج سراج» از اهل جوزجان بوده و در هند می زیسته و سه بار از هند بر حسب مأموریت به ایران سفر کرده و بسیاری از اتفاقات مهم زمان را برای العین دیده است .

تاریخ یمینی - اصل این کتاب به عربی است که به دست ابونصر محمد عتبی که از ملازمان دربار سلطان محمود غزنوی و از دانشمندان زمان بود در شرح حال آن پادشاه و پدرش سبکتگین در اوایل قرن پنجم هجری تألیف یافته است و **ابوالشرف ناصح بن ظفر گلبایگانی** از منشیان و ادیبان نامی آن را در سال ۶۰۳ ه. ق. به فارسی خوب و متین ترجمه کرده است .
این کتاب از حیث بیان جزئیات تاریخ صحیح سلطان محمود غزنوی اهمیت فراوان دارد ، و نثر آن اندکی دشوار و دارای لغات و عبارات عربی است ولی به هر حال دشواری آن به پایه جهانگشای جوینی نمی رسد .

جامع التواریخ - جامع التواریخ یکی از تألیفات مهم و معروف تاریخی و محتوی وقایع تاریخ عالم خاصه شرح تاریخ و سلطنت مغول و تفصیل پادشاهی غازان خان است . مؤلف کتاب **رشیدالدین فضل الله همدانی** (۶۴۵ - ۷۱۸ ه. ق.) است که در نزد سلاطین مغول مانند : اباقا و غازان و الجایتو مقرب بود ، و در دربار غازان منصب وزارت و نفوذ کامل داشت . وی تألیف خود را در حدود ۷۱۰ ه. ق. پایان رسانید .

تاریخ و صاف - این تاریخ تألیف ادیب شهاب الدین عبدالله شیرازی ملقب به **وصاف الحضرة** است . وی معاصر رشیدالدین فضل الله بود و از طرف او حمایت دید و به حضور الجایتو معرفی شد . تاریخ و صاف را

می توان متمم جهانکشا دانست . این کتاب شامل وقایع فتح بغداد به دست هلاکو تا حوادث سال ۷۲۸ ه . ق . یعنی تا زمان آخرین شاه معروف مغول ابوسعید است .

نثر این کتاب مانند جهانکشا پیچیده و دشوار و مصنوع و خسته کننده است .

تاریخ گزیده - تاریخ گزیده بعد از جهانکشا و جامع التواریخ و تاریخ و صاف تألیف یافته و در واقع مطالب عمده آن از جامع التواریخ اقتباس گردیده است . تألیف این کتاب در حدود سال ۷۳۵ ه . ق . پایان یافته . مؤلف آن **حمدالله مستوفی** قزوینی است . وی تاریخ مفصل دیگری نیز محتوی وقایع از اول اسلام تا دوره مغول ، به سیاق شاهنامه در هفتاد و پنج هزار بیت بنظم کشید ، و آن را در سال ۷۳۵ ه . ق . تمام کرد . همین مؤلف کتاب جغرافی مهمی در شرح بلاد و راههای ایران به اسم **نزهة القلوب** به سال ۷۳۵ ه . ق . تألیف نمود . حمدالله مستوفی در سال ۷۵۵ ه . ق . در قزوین وفات یافت .

زبدة التواریخ - این کتاب تاریخ عمومی در چهار جلد است ، ولی جلد های سوم و چهارم که عمده تاریخ ایران بعد از اسلام بوده است در دسترس نیست و شاید ازین رفته باشد . مؤلف زبدة التواریخ **خواجه نورالدین لطف الله** معروف به **حافظ ابرو** اهل هرات و منظور تیمور و پسرش شاهرخ و خصوصاً طرف توجه بایسنقر بود ، وی این کتاب را در ۸۳۵ ه . ق . تألیف کرد .

ظفر نامه - این کتاب تاریخ مفصل سلطنت تیمور است که به نثر مصنوع و دشوار تألیف یافته . مؤلف آن **شرف الدین علی یزدی** (متوفی

در ۸۵۸ هـ. ق.) است .

در غالب کتابهای تاریخی از قبیل روضة الصفا و حبيب السیر مطالبی از ظفر نامه اقتباس و نقل شده است .

تاریخ دیگری نیز به نام **ظفر نامه شامی** تألیف نظام الدین شامی وجود دارد که در سال ۸۰۴ هـ. ق. بد فرمان امیر تیمور ، به نثر ساده و روان نوشته شده است .

روضة الصفا - مهمترین تاریخی است که در دوره تیموریان تألیف یافت و آن در هفت جلد و محتوی تاریخ اسلام و ایران خاصه تیموریان تا اواخر سلطنت سلطان حسین بایقراست که به سال ۹۱۲ هـ. ق. وفات یافت . مؤلف آن محمد بن خاوند شاه بن محمود معروف به **میرخواند** از نجیب زادگان بلخ و ملتزمین مجلس میر علی شیر نوایی بود . وی به سال ۹۰۳ هـ. ق. در هرات درگذشت و بقیه این تاریخ یعنی محتویات جلد هفتم تا وقایع چند سال بعد از وفات مؤلف گویا از طرف نوه مؤلف یعنی خواندمیر تکمیل شد ، و نیز خواندمیر در ۹۰۵ هـ. ق. روضة الصفا را در تألیفی موسوم به **خلاصة الاخبار مختصر** کرد .

۲- کتابهای ادبی

لباب الالباب - مهمترین کتاب فارسی است در شرح حال شعرا و ادبای ایران از ابتدای شعر فارسی تا زمان مؤلف ، و آن دو جلد است ، جلد اول مخصوص شرح حال و نقل اقوال سخنگویان از سلاطین و امیران و وزیران و علما و دانشمندان ، و جلد دوم مخصوص شعرا و ادبای دیگر است ، و اسم و ترجمه ۱۶۹ شاعر در آن آمده . لباب الالباب ظاهرأ در حدود سال ۶۱۸ هـ. ق. یعنی در اوان استیلای مغول تألیف یافته و مؤلف آن

محمد عوفی است . وی کتابی نیز موسوم به **جوامع الحکایات** مشتمل بر حکایات ادبی و اشعار و امثله متفرقه تألیف کرده است .

تذکره دولتشاه - بعد از لباب‌الالباب مهمترین تذکره فارسی تذکره الشعراى دولتشاه سمرقندى است . که در حدود ۸۹۲ هـ . ق . يعنى در اواخر سلطنت تیموریان تألیف یافته است . این کتاب شرح حال قریب ۱۵۰ تن از شعراى فارسى زبان را در بردارد .

المعجم - مهمترین کتاب فارسى است در عروض و قافیه و نقد الشعر که به دست ما رسیده است ، « **المُعْجَمُ فِي مَعَايِيرِ اشعار العجم** » تألیف **محمد بن قیس رازی** است . تألیف این کتاب به سال ۶۳۰ هـ . ق . پایان یافت .

مرزبان نامه - پیش از این در بخش نثر فارسى دوره سلجوقى گفتیم که مرزبان نامه به لهجه قدیم طبرستانی در اواخر قرن چهارم توسط **مرزبان بن رستم** تألیف یافت ، سپس در اوایل قرن هفتم (میانۀ سالهای ۶۰۷-۶۲۲ هـ . ق .) ادیب معروف آن عصر **سعدالدین وراوینی** کتاب مذکور را به فارسى فصیح ادبى درآورد .

۳ - کتابهای اخلاقى

اخلاق ناصرى - اخلاق ناصرى کتابى است در اخلاق یا حکمت عملى ، مؤلف آن حکیم مشهور **خواجه نصیرالدین طوسى** است . تألیف آن در حدود سال ۶۳۳ هـ . ق . انجام گرفت .

اخلاق جلالی - عمده مطالب این کتاب که موسوم به «لوامیع - الاشراف فی مکارم الاخلاق» و در تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن است به تصدیق خود مؤلف از اخلاق ناصرى اقتباس شده است .

مؤلف آن جلال الدین دوانی (متوفی در ۹۰۸ ه. ق.) است .

اخلاق محسنی - اخلاق محسنی کتابی است در صفات و مبانی

اخلاقی و آن در چهل باب است و به نام سلطان حسین بایقرا در تاریخ

۹۰۰ ه. ق. تألیف یافته است. مؤلف آن **ملاحسین واعظ کاشفی** است.

انوار سهیلی - این کتاب معروف که اصول اخلاقی را بطرز حکایات

از زبان جانوران بیان می کند اصلش همان کتاب کلیله و دمنه است .

مؤلف آن نیز **ملاحسین واعظ کاشفی** است و با تغییر شیوه کلیله و دمنه

کتاب مذکور را نوشته است .

دانشمندان عصر مغول و تیموری که غالباً به عربی تألیف کرده‌اند

شهاب‌الدین عمر سهروردی

ابوحفص عمر سهروردی مشهور به شهاب‌الدین از قریه سهرورد زنجان است . وی عارف بود و نباید او را با شهاب‌الدین یحیی فیلسوف معروف^۱ اشتباه کرد . اقامتش غالباً در بغداد و مورد توجه و احترام خلیفه عباسی یعنی الناصر لدین الله بود . تألیفات مهم او عبارتند از : کتاب عوارف ، رشف النصائح ، اعلام التقی و اعلام الهدی . شهاب‌الدین به سال ۶۳۲ و به سن ۹۳ در بغداد درگذشت .

نجم‌الدین رازی

شیخ نجم‌الدین ابوبکر رازی معروف به «نجم دایه» نیز از مشایخ عرفای زمان خود بود . وی کتاب مرصاد العباد را که در عقاید و معانی تصوف است به فارسی تألیف کرد . وفات نجم‌الدین در ۶۴۵ ه.ق. اتفاق افتاد .

۱ - شرح حال این فیلسوف در فصل دشر فارسی دوره سلجوقی، (جلد اول این کتاب ، برنامه سال چهارم و پنجم) آمده است ، بدانجا رجوع شود .

خواجه نصیر طوسی

ابو جعفر نصیرالدین محمد طوسی اصلش از توابع قم بود. به سال ۵۹۷ ه. ق. در طوس متولد شد و تحصیلات کرد و در علوم حکمت و ریاضی و نجوم بحری تمام یافت و در سلك حکما و علمای درجه اول ایران در آمد. وی قبل از هجوم مغول با امرای اسماعیلیه مربوط بود و بعد از مغول از مقرّبان هلاکو خان و ندیم و مستشار او گردید و در سفرهای مهم همراه او بود. چنانکه گفتیم خواجه در علم نجوم مهارت داشت و از این رو در مراغه به امر هلاکو خان و نظارت خواجه رصدخانه بزرگی تأسیس یافت و وی زیجی به نام زیج ایلخانی ترتیب داد.

تألیفات مهم خواجه در ریاضی و منطق و نجوم است بدین قرار :
تحریر اقلیدس در هندسه ، تحریر مجسطی در هیئت ، شرح اشارات ابوعلی در منطق و حکمت و تجرید العقاید در حکمت و کلام و اثبات عقاید شیعه .

از تألیفات مهم خواجه نصیر به فارسی ، گذشته از اخلاق ناصری که ذکر شد ، اساس الاقتباس در منطق ، تذکره نصیری در هیئت ، رساله اوصاف الاشراف در عرفان ، سی فصل در نجوم و معیار الاشعار در عروض و قافیه است .

نفوذ خواجه نصیر در دربار مغول فایده‌ای بزرگ به علوم و ادبیات ایران رسانید ، زیرا شماره بسیاری از کتب و مؤلفات را از آفت محو شدن نجات داد . خواجه نصیر به سال ۶۷۲ ه. ق. در بغداد درگذشت .

قاضی بیضاوی

ابوالخیر ناصرالدین عبدالله بن عمر از اهل بیضاوی فارس بود و در شیراز شغل قاضی القضاتی داشت. وی از فقها و مفسران بزرگ عالم اسلام بشمار است.

از تألیفات معروف او یکی کتاب تفسیری است به نام **انوار التنزیل و اسرار التأویل**، معروف به تفسیر قاضی بیضاوی و دیگر کتابی است در خلاصه اخبار تاریخی موسوم به **نظام التواریخ** که به فارسی نوشته است. قاضی. اواخر زندگی خود را در تبریز گذرانید و به سال ۶۸۵ ه. ق. در آن شهر وفات یافت.

زکریای قزوینی

زکریا پسر محمود قزوینی در ادب و شعر صاحب قریحه بود و مخصوصاً به علوم جغرافی آشنایی کامل داشت. از تألیفات معروف او **عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات** در عجایب و غرایب حیوانات، و کتاب **آثار البلاد و اخبار العباد** در تاریخ و جغرافیا است. در این کتاب احوال نوزده تن از شعرای معروف ایران آمده است. قزوینی به سال ۶۸۲ ه. ق. درگذشت.

قطب الدین شیرازی

قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی در سال ۶۳۴ ه. ق. در شیراز تولد یافت. وی از دانشمندان معروف ایران بود و در اغلب علوم عصر خود مانند طب و نجوم و حکمت و موسیقی شهرت داشت و دارای ذوق ادبی

و قریحه شعری نیز بود . مدتی در آذربایجان زیست و از مجالس درس
 خواجه نصیرالدین طوسی استفاده کرد و در کار رصدخانه مراغه با او شرکت
 داشت ، سپس به بلاد روم شتافت ، و در آنجا با مولانا جلال الدین ملاقات
 کرد و بعد به تبریز برگشت و در ۷۱۵ ه.ق. در آن شهر وفات یافت .
 از تألیفات مهم او شرح قانون ابن سینا ، در طب و شرح حکمة-
 الاشراق شهاب الدین سهروردی ، در حکمت است .
 از کتابهایی که به فارسی نوشته است ، **درة التاج** در حکمت و
تحفة شاهی و نہایة الادراک در هیئت و نجوم است .

قاضی عضدالدین ایجی

قاضی عبدالرحمن بن احمد از علمای معروف فارس و معاصرو طرف
 توجّه شیخ ابواسحاق اینجو و مظفریان ، و همزمان خواجه حافظ بود .
 از تألیفات مشهور او کتاب **مواقف و فوائد غیاثیه** و شرح مختصر این
 حاجب در علم کلام است . وفاتش به سال ۷۵۶ ه.ق. اتفاق افتاد .

قطب الدین رازی

قطب الدین محمد بن محمد رازی از شاگردان عضدالدین ایجی
 و از علمای زمان خود بود . و قسمت اخیر عمر خود را در بلاد شام
 گذراند . در حکمت و منطق تألیفاتی دارد از قبیل : **شرح الرسالة الشمسیه**
 معروف به **شرح شمسیه** در منطق ، که به نام خواجه غیاث الدین محمد
 است . دیگر کتاب **لوامع الاسرار** معروف به **شرح مطالع** و دیگر
 کتاب **محاکمات** است که در آن **فخر رازی** و **خواجه نصیر طوسی** را
 محاکمه کرده است .

وفات قطب الدین به سال ۷۶۶ ه.ق. در شام واقع شد .

دوره صفویه

اوضاع سیاسی و تاریخی

تیمور لنگه مؤسس سلطنت تیموریان از نژاد مغول و مردی قوی دست بود و سریداران و آل کُرت و مظفریان و جلایریان را از میان برداشت و سرتاسر ایران را به فرمان خود درآورد. بعد از وفات او اولادش در ایران در حدود صد سال سلطنت کردند ولی سطوت او را نداشتند، چنانکه بتدریج فتور و تشتت در دولت تیموریان روی داد و جلایریان باز جانی گرفتند و سلسله‌های قره قویونلو و آق قویونلو ظهور کردند و متعاقباً در آذربایجان تسلط پیدا کردند. در نقاط دیگر ایران نیز علم عصیان بلند شد، در این بین جوانی دلیر و نیرومند موسوم به اسماعیل از احفاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی که نام سلاله صفوی از اوست ظهور کرد. پدرا اسماعیل، حیدر، اول کسی بود از این سلاله که قدرت سیاسی را ضمیمه نفوذ روحانی خاندان خود ساخت و با اوزون حسن آق قویونلو جنگید. اسماعیل در ۹۵۵ ه. ق. در تبریز به تخت سلطنت جلوس کرد و سلطنت صفویان را تأسیس و در اندک مدتی تمام ایران را تسخیر کرد و بدینگونه صفویان قریب ۲۴۵ سال در ایران حکمرانی کردند ولی شاهان واپسین این سلسله کفایت پیشینیان را نداشتند، بطوری که در روزگار آنان افغانها به ایران هجوم آورده اصفهان را که پایتخت بود گرفتند. در این حال بود



که ناکند شاه افغانی را به بلور کرد و افغانها را از میان برد و سلطنت صنویّه را منقرض ساخت و دولتی نیرومند بوجود آورد .

ح وضع علوم و ادبیات در این دوره

چون صفویان شیعی متعصب بودند تشیع را مذهب رسمی ایران قرار دادند ، و از این رونظم و نشر مذهبی در این عصر ترقی کرد . شعرا به جای مدح ، نعت و مرثیه آل رسول را موضوع شعر قرار دادند و علما در جمع اخبار و آثار شیعه و شرح و بسط فقه و حدیث کوشیدند . از امتیازات این دوره آنکه مسائل دینی را که سابقاً اغلب به عربی نوشته می شد به زبان فارسی نوشتند و کتبی مانند : **جامع عباسی تألیف شیخ بهایی و حلیه المتقین و تألیفات دیگر دینی و اخلاقی مجلسی و ابواب الجنان قزوینی** در علوم دینی و احادیث و نظایر اینها بوجود آمد . تنها «مجلسی» که ذکرش بیاید قریب پنجاه کتاب و رساله در مسائل دینی به فارسی نوشت . شاهان صفوی با اینکه غالباً به پیشرفت سیاست مذهبی علاقه داشتند و با طوایف ازبک و افغان و روس و عثمانی در جنگ بودند با این همه به حمایت علم و ادب نیز می پرداختند ، چنانکه مورّخین دربار و علما و فقها را حمایت و تشویق می کردند . بعض سلاطین و شاهزادگان صفوی مانند **سلطان ابراهیم و شاه عباس و القاص میرزا و شاه تهماسب و سام میرزا** خود ذوق ادبی داشتند و شعر می سرودند و سام میرزا تذکره شعرائی نیز ترتیب داد چنانکه بیاید .

صنایع ظریفه که در عهد تیموریان ترقی داشت در دوره صفوی نیز رونق گرفت . از نقاشان و خوشنویسان معروف این دوره **کمال الدین**

بهزاد از استادان دربار سلطان حسین بایقرا بود و اوایل صفویه رادرك کرد . بعد از او استادانی مانند ميرك و سلطان محمد و ميرسيد علي ظهور کردند که جمله در تبریز ملتزم دربار شاه تهماسب بودند. همچنین علیرضا عباسی در این فن شهرت بسیار داشت . قالی بافی به اوج کمال رسید و کاشی سازی و صنعت معماری نیز مورد تشویق خاص سلاطین صفوی واقع شد چنانکه مساجد اصفهان بتنهایی شاهد زیبای ترقی حیرت بخش این دو هنر تواند بود .

با این همه عصر صفوی رامی توان بطور عمومی عصر انحطاط ادبی ایران محسوب داشت. در واقع خرابیهای دوره مغول و تیموریان تأثیرات عمده خود را در علم و ادب در این دوره بجا گذاشت. نه تنها این دوره از وجود گویندگان بزرگ خالی بود بلکه موضوع مهم نظم پیشینیان یعنی قصیده های فنی غزل و شعر عرفانی متروک گردید، زیرا شاهان صفوی از آن اعراض داشتند. نظم و نثر فارسی تنزل صریحی کرد و سخن فارسی لطافت و بساطت قبل از مغول را ازدست داد و عبارت پردازی و زیور و زینتهای زاید لفظی بیشتر استعمال شد و مضامین مبتذل و نازک کاریهای زننده در شعر معمول گردید و غالباً شاعر یا نویسنده، هم خود را به تشبیهات و جناس و ایهام و استعاره مصروف، و نظرش را به افکار غریب و معانی عجیب معطوف داشت، و صدها شاعر و نثر نویس و مؤلف در ایران و هندوستان ظهور کردند و از این سبک که آن را سبک هندی نام داده اند پیروی کردند و توان گفت که سخن پردازان فارسی گوی هندی در این طرز بیشتر از گویندگان ایران غلو کردند و به زینت و طنطنه الفاظ و باریکی و پیچاپیچی معانی پرداختند .

با این همه نباید تصوّر کرد که عصر صفوی از نظم و نثر خوب بکلی محروم بود بلکه در میان شعرای آن عهد که عدّه‌آنان بسیار بود اشخاصی مانند صائب تبریزی و وحشی و کلیم و عرفی و هاتف اصفهانی و امثال آنان، و از خود هندگویندگانی مانند فیضی اشعار نغز خوش آیند سرودند و مخصوصاً بعضی از آنان از متقدّمین پیروی کرده و احیای طرز قدیم را آزمودند.

انتشار زبان و ادب فارسی در هند و آسیای صغیر

از مسائل مهمّ ادبی عصر صفوی نفوذ و انتشار زبان و ادبیّات فارسی در ممالک مجاور خاصّه هندوستان است. چنانکه می‌دانیم زبان اصلی ایران با زبان قدیم هندوستان که سنسکریت باشد پیوند دارد و عقاید قدیم و داستانهای باستان دو مملکت نیز به هم شبیه‌اند و اغلب از يك منشأ هستند.

زبان فارسی با فتوحات مسلمین در هند و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات سلطان محمود شروع و با سلطنت غزنویان و غوریان در آن دیار انتشار یافت و بعد با تأسیس سلطنت مغول در آن مملکت به اوج ترقّی رسید زیرا زبان رسمی و ادبی دربار مغولان فارسی بود. مؤسّس سلاله مغولی هند بابر معروف بود که نسبتش به پنج واسطه به تیمور می‌رسید و به سال ۹۳۲ هـ. ق. حمله به پنجاب برده و لاهور را گرفت و تأسیس سلطنتی کرد که بالغ بر سیصد سال در هندوستان دوام یافت.

بابر و پسرش همایون و نوه‌اش اکبر و پسر او جهانگیر و اعقاب

آنان بزرگترین حامیان علوم و ادبیات ایرانی و طرفداران زبان فارسی بودند و تحصیلات عمده آنان به فارسی بود و آثار و اشعار و تصانیف سخنوران ایران را می خواندند . در دربار آنان معمولاً فارسی صحبت می شد و آنجامجمع شعرا و فضلالی ایرانی و فارسی گویان هندی بود و خود این شاهان به فارسی شعر می سرودند و در ترویج سخن فارسی کوشش فراوان می کردند .

نه تنها شاهکارهای استادان ایران از شاهنامه فردوسی و گلستان سعدی تا آثار و تصانیف حافظ و جامی و کتب نثر علمی و ادبی و تواریخ ایرانی کاملاً در هندوستان رواج پیدا کرد و شماره زیادی از فضلا و شعرای ایران به هند آمدند و کمال عزت و حرمت دیدند و به آزادی به سخن سرایی پرداختند ، بلکه عده زیادی شعرا و علما و مورخان و نویسندگان درخود هند ظهور نمودند و به فارسی سخن سرایی و تألیف و تصنیف کردند . حتی به تأثیر زبان فارسی يك لغت محلی که آن را لغت اردو می نامیم وازالسنه هند بشماراست مرگب ازکلمات هندی و فارسی و عربی بوجود آمد و به سبك و شیوه ایرانی برنظم و نثر آن زبان تطبیق گردید و شعرایی از ایران و هند در آن زبان طبع آزمایی کردند .

بدینگونه گویندگان معروف مانند صائب تبریزی و فیضی دکنی و عرفی شیرازی و نظیری نیشابوری و ظهوری خجندی و امثال آنان در هند شهرت یافتند و به تتبع آثار متقدمین ایران پرداختند و سبکی را که به سبك هندی معروف است معمول داشتند و اشعاری متنوع و زیبا بوجود آوردند . نیز علما و مؤلفین و خوشنویسان و نقاشان و منشیان بسیار پدید آمدند و تحت نظر و تشویق شاهان هند به ترویج

صنایع و افکار ایرانی کوشیدند .

شاهان مغول هند مخصوصاً فن تاریخ را ترقی بخشیدند پس تألیفات مهم و سودمند در تاریخ عمومی و تاریخ هندوستان به زبان فارسی بوجود آمد که از آن جمله می توان برای مثال از تصانیف زیر نام برد :

تاریخ الفی - تألیف احمد بن نصر الله که تاریخ هزار ساله اسلامی و تا وقایع سال ۹۹۷ ه. ق. را حاوی است و به امر اکبر شاه تصنیف یافته است .

منتخب التواریخ - تألیف محمد یوسف بن شیخ که تاریخ عمومی و تا وقایع جلوس شاه جهان یعنی سال ۱۰۳۷ ه. ق. را شامل است .

منتخب التواریخ - تألیف عبدالقادر بدایونی در تاریخ عمومی هند است که تا وقایع سال چهارم سلطنت اکبر شاه یعنی تا سال ۱۰۰۴ ه. ق. را حاوی است .

گلشن ابراهیمی - یا تاریخ فرشته تألیف محمد قاسم هندو شاه استرآبادی که در آن تا وقایع سال ۱۰۱۵ ه. ق. را آورده است .
اکبر نامه - تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند تألیف شیخ ابوالفضل وزیر دانشمند آن پادشاه در سه جلد ، و یک جلد چهارم موسوم به آیین اکبری .

همچنین تواریخ بسیار دیگر مانند **روضه الظاهرین و مرآة العالم و مرآة الصفا و طبقات اکبر شاهی** و نظایر آنها .

بدیهی است مطالعه این تواریخ از لحاظ تاریخ و ادبیات ایران هم بسی سودمند است .

سلاطین هند به نقل بعض کتب و داستانهای معروف هندی به فارسی نیز اهتمام کردند و مؤلفاتی در علوم و قصص و داستانها مانند مهابهارات و راماین به زبان فارسی ترجمه شد .

بطوری که در فوق نیز اشارت رفت سبک فارسی هندی عین تقلید سبک ایران است مگر اینکه گاهی تکلف و عبارت پردازی و نازک کاری در هند بیشتر بود ، نهایت بتدریج سخنگویان هند بعضی ترکیبها و مضامین پیچیده تازه به میان آوردند و در مواردی برای پاره ای از لغات و کلمات استعمال خاصی که در ایران معمول نبود قائل شدند .

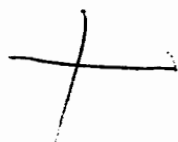
در این عصر ادبیات فارسی به آسیای صغیر و ممالک عثمانی نیز راه یافت و در آن دیار رواج خاصی پیدا کرد . نفوذ فارسی در آن دیار با سلطنت سلجوقیان روم (۴۷۰ - ۷۵۰ ه . ق .) شروع شد و در دوره مغول عدّه زیادی از مؤلفان و دانشمندان و شعرا و عرفای ایران مانند شهاب الدّین سهروردی و نجم الدّین رازی و مولانا جلال الدّین و دیگران به آن دیار شتافتند و موجب انتشار زبان و ادبیات فارسی گردیدند . سلطان ولد پسر جلال الدّین یکی از بانیان ادبیات عثمانی بود و مثنوی و دنامه او مدتها سرمشق اتخاذ شد .

شعرا و نویسندگان عثمانی نه تنها در نظم و نثر ترکی عیناً از سبک و شیوه و کلمات و ترکیبات و معانی ایران تقلید و اقتباس کردند و استادان ایران را سرمشق اتخاذ نمودند و مخصوصاً از شعرای عرفانی مانند مولوی و حافظ و جامی پیروی کردند بلکه برخی خود به فارسی شعر سرودند و در واقع عده ای از سخنگویان آن دیار مانند فضولی ذواللسانین بودند، و باید گفت فیضی و عرفی و صائب و جامی در عثمانی

نفوذ خاصی داشتند .

سلاطین عثمانی هم مانند سلطان محمد و بایزید و سلیم اول و
احفاد آنان که علاقه خاصی به زبان و ادبیات فارسی نشان می دادند، خود در
آن زبان شعر سرودند و به سخنگویان ایران ارادت ورزیدند و
نویسندگان عثمانی مانند ضیاپاشا تذکره به نام شاعران ایران تألیف
می کردند .





شعرای معروف دوره صفوی

محتشم کاشانی

از معروفترین شعرای دوره صفوی محتشم کاشانی شاعر دربار شاه تهماسب بود. گرچه این شاعر به روزگار جوانی اشعار ذوقی گفت و غزلسرایي کرد حتی به مدیحه گفتن نیز اهتمام ورزید ولی سپس به ملاحظه تمایل دینی و احساسات تشیع در دربار صفوی موضوع تازه‌ای پیش آورد یعنی اشعاری مبنی بر ذکر مصائب اهل بیت سرود و در این سبک شهرت یافت و اشعارش معروف گشت بطوری که می‌توان او را معروفترین شاعر مرثیه‌گوی ایران دانست، گرچه شعرای معدودی قبل از او و شعرای بسیاری بعد از او در این سبک سخن‌سرایی کرده‌اند. شاید نخستین مَجْرَك این شاعر در سرودن این اشعار اندوهگین مرگ برادرش باشد که از قرار معلوم او را سخت بستوه آورده و به یاد او ابیات مؤثر غم‌انگیز و لطیف ساخته است.

در میان قطعه‌ها و غزلهای عاشقانه او نیز ایاتی پرمغز و مضمون‌دار

توان یافت از سنخ این دو بیت :

کمند مهر چنان پاره کن که گر روزی

شوی ز کرده بشیمان به هم توانی بست .

دلی دارم که در تنگی در او جز غم نمی‌گنجد

غمی دارم ز دلتنگی که در عالم نمی‌گنجد.

از مرائی معروف محتشم یکی آن است که با این ایات آغاز می‌شود :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است !
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
 بی نفخ صور خاسته در عرش اعظم است !
 گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب
 کاشوب در تمامی ذرات عالم است !
 گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
 این رستخیز عام که نامش محرم است
 ترکیب بند محتشم نیز در مرثیه شهیدان کربلا مشهور است و با
 این ایات شروع می‌شود :

برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند
 اوّل صلا به سلسله انبیا زدند
 نوبت به اولیا چو رسید آسمان نپید
 زآن ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
 بس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها
 فروختند و بر حسن مجتبی زدند^۱
 و آنکه سرادقی که ملک بود محرمش
 کردند از مدینه و در کربلا زدند ...
 وفات محتشم به سال ۹۶۶ ه. ق. اتفاق افتاد .

وحشی بافقی

کمال الدین وحشی بافقی در قصبه بافق کرمان بدنیا آمد و بیشتر در یزد اقامت داشت و شاه تهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ ه. ق.) و غیاث الدین میرمیران حاکم یزد را مدح کرد. در غزلسرای طبعی بسیار لطیف و کلامی نرم و دل انگیز داشت . مثنویهایی به نام خلد برین ، ناظر و منظور و فرهاد و شیرین ساخته است ، اهمیت وحشی بیشتر در سرودن ترکیب بندهای مشهور اوست. وفات وی به سال ۹۹۱ ه. ق. اتفاق افتاد .

اینک نمونه‌ای از مثنویهای او :

یکی صیاد مرغی بسته پر داشت	بهستان برد و بند ازپاش برداشت
زدنش طایران بوستانی	صلای رغبت هم آشیانی
چو پرزد دید بال خویش بسته	عدوی خانه در پهلو نشسته
برآورد از غم دیرینه خویش	صفیری دلخراش از سینه خویش
که مرغی را چه ذوق از سرو و شمشاد	چو پروازش بود در دست صیاد
قفس باشد ارم بر نغمه سازی	که بیند در چمن تاراج بازی
شما کآزادگان شاخسارید	نشاط سرو و گل فرصت شمارید
که صیاد مرا با من شماری است	مرا هم در شکنج دام کاری است.

اشعار زیر نیز از ترکیب‌بند معروف وحشی است :

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید

داستان غم پنهانی من گوش کنید

قصه بی سرو سامانی من گوش کنید

گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

— شرح این آتش جانسوز نهفتن تاکی

سو ختم سو ختم این سوز نهفتن تاکی؟

روزگاری من بو دل ساکن کویی بودیم

ساکن کوی بت عربده جویی بودیم

عقل و دین باخته دیوانه رویی بودیم

بسته سلسله سلسله مویی بودیم

کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود

یک گرفتار از این جمله که هستند نبود

نرگس غمزه زنش این همه بیمار نداشت

سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت

این همه مشتری و گرمی بازار نداشت

یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت

اول آن کس که خریدار شدش من بودم

باعث گرمی بازار شدش من بودم ...

حرفه عرفی شیرازی

جمال الدین محمد، عرفی پسر بدرالدین از شعرای معروف زمان صفویه است که شهرتش عمده در هند بود. تولدش در شیراز اتفاق افتاد و بعد از تحصیلات ایام جوانی مسافرت هند کرد و در آنجا نیز با شعرا و فضلالی فارسی زبان معاشرت جست و نفوذ و نام پیدا کرد و سرانجام به مجلس اکبر شاه که مجمع شعرا و فضلا بود باریافت. قصاید و غزلیات و قطعات عرفی معروف گشت و مخصوصاً در هند و عثمانی مورد تحسین و تقلید واقع شد. از قصاید معروفش قصیده‌ای است که در نعت حضرت علی سروده، و از جمله

آن این آیات است :

جهان بگشتم و دردا به هیچ شهر و دیار
 ندیدم که فروشد بخت در بازار
 زمانه مرد مصاف است و من ز ساده دلی
 کنم به جوشن تدبیر و هم دفع مضار
 ز منجنیق فلک سنگ فتنه می بارد
 من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
 چنین که ناله ز دل جوشد و نفس تزنم
 عجب مدار گر آتش برآورم چو چنار
 ز دوستان منافق چنان رمیده دلم
 که پیش روی ز الماس می کنم دیوار ...

عرفی به تقلید نظامی به تصنیف **خمسه** پرداخت و تنها دو مثنوی از آن را نظیره بر مخزن الاسرار و خسرو و شیرین ساخت. شیوه شعر او نسبت به معمول خصوصیتی دارد که می توان او را در ردیف بهترین شاعران سبک هندی درآورد و از این حیث طرز سخن عرفی شباهتی به سبک امیر خسرو و فیضی هندی دارد. این طرز به جای خود شیرین و متین است و شاید به تأثیر همین عذوبت بیان باشد که عرفی صیت سخن خود را شنیده و به خود بالیده و خویشتن را ستوده و از آن جمله گفته است :

نازش سعدی به مشـت خاک شیراز از چه بود
 گر نمی دانست باشد مولد و ماوای من
 عرفی جز دیوان اشعار ، ترجیع بندی به نام **گلشن راز** و رساله

منثور صوفیانه‌ای به اسم تقسیمه دارد . وفات عرفی در عهد جوانی یعنی به سن سی و شش در تاریخ ۹۹۹ ه . ق . در لاهور اتفاق افتاد .

حفظ صائب تبریزی

محمد علی صائب پسر میرزا عبدالرحیم اصلش از تبریز بود چنانکه گوید :

صائب از خاک پاک تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز
پدرش در زمان شاه عباس به اصفهان مهاجرت کرد و صائب در آنجا
در حدود سال ۱۰۱۶ ه . ق . تولد یافت و بعد از تحصیلات در اوایل جوانی
سفر مکه ، و بعد عزیمت هند کرد و مدتی در کابل اقامت ورزید و مورد
توجه ظفر خان والی آنجا که خود قریحه شاعرانه داشت واقع شد . بعد
به همراهی ظفر خان به دربار شاهجهان رفت و در نزد آن پادشاه
تقریب پیدا کرد . اقامتش در کابل و هند شش سال طول کشید چنانکه
خود گوید :

شش سال بیش رفت که از اصفهان به هند

افتاده است توسن عزم مرا گذار

مسافرت او به هند در حدود ۱۰۳۶ ه . ق . اتفاق افتاد و یکی از
عوامل این مهاجرت رنجیدگی او از قدرشناسی هم میهنان خود بود
چنانکه از این ابیات معلوم است :

بلند نام نگردد کسی که در وطن است

ز نقش ساده بود تا عقیق در یمن است

دل رمیده ما شکوه از وطن دارد

عقیق ما دل پر خونی از یمن دارد

بعد پدرش اورا از هند به اصفهان بازخواست. چون صیت سخنش درهند و ایران بلند بود لاجرم جاب نظر شاه عباس ثانی را نمود و آن پادشاه اورا بنواخت و ملك الشعراى خود قرارداد و صائب آن پادشاه را بستود و قصه جنگ اورا با شاهجهان که در ۱۰۵۹ هـ. ق. اتفاق افتاد به سلك شعر کشید.

صائب از شاعران معاصر خود و از گذشتگان یاد کرده است و نسبت به خواجه حافظ ارادتى بسزا داشت و سخن اورا، دروى تأثير عظیم بود چنانکه خود گفته است:

ز بلبان خوش الحان این چمن صائب

مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش

نیز به استاد سخن سعدى شیرازى توجهی وافر داشت و دراستقبال بیت شیخ که فرموده است:

قیامت می کنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن

مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خایی

چنین گوید:

در این ایام شد ختم سخن بر خامه صائب

مسلم بود گر زین پیش بر سعدی شکر خایی

صائب با این همه رغبت و مهر و محبت نسبت به شاعران و گویندگان زمان خود، محسود برخی از بدخواهان بوده و از آنان شکایتها کرده است. با اینکه مردم متدین نیکخواهی بود از زاهدان ریایی نفرت داشت و در آن روزگاران که عالم نمایان شکم پرور دون به نام دین بر مردم مسلط شده، اشارات لطیف انتقاد آمیزی نسبت بدان طبقه نموده و از آن جمله این گونه گفته است:

— کار با عمامه و قطر شکم افتاده است
خم در این مجلس بزرگیها به افلاطون کند

و نیز این بیت :

عقل و فطنت به جوی نستانند دور دور شکم و دستار است
از خواص سبک صائب مضمون سازی و باریک اندیشی و نازک -
کاری است که آن هم در واقع از مشخصات سبک هندی است ، دیگر
بکار بردن صنایع و محسنات شعری نظیر ارسال المثل و استعمال مجاز و
مراعات النظیر و آوردن امثال سایره در ضمن شعر است.
برای نمودن شیوه سخن شاعر چند بیت از مفردات او نقل
می گردد :

عشق بی پروا چه می داند زیان و سود را
شعله یکسان می شمارد چوب بید و عود را

صدای آب روان خواب را گران سازد
ز خوش عنانی عمر است خواب غفلت ما

غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی
هر چیز کز تو گم شد وقت نماز پیدا است

کثرت موج ترا در غلط انداخته است
ورنه در سینه دریا گهر راز یکی است

با ترك هستی از غم ایام فارغم
آسوده شد ز سنگ درختی که بار ریخت

از شیشه بی می می بی شیشه طلب کن
حق را ز دل خالی از اندیشه طلب کن

ریشه نخل کهن سال از جوان افزون تر است
بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را
 از تیر آه مظلوم ظالم امان نیابد
پیش از نشانه خیزد از دل فغان کمان را
 موج از حقیقت کهر بحر غافل است
حادث چگونه درك نماید قدیم را
 چه سود از اینکه کتبخانه جهان از توست
ز علم آنچه عمل می کنی همان از توست
 گریه شمع از برای ماتم پروانه نیست
صبح نزدیک است و در فکر شب تار خود است
 آدمی پیر چو شد حرص جوان می گردد
خواب در وقت سحرگاه گران می گردد
 یا سبو یا خم می یا قدح باده کنند
يك كف خاك در این میکده ضایع نشود
 از پشیمانی سخن در عهد پیری می زنم
 لب به دندان می زنم اکنون که دندانم نماند
 وفات صائب به سال ۱۰۸۱ ه . ق . اتفاق افتاد .
 هندو کلیم کاشانی
 ابوطالب کلیم کاشانی در همدان ولادت یافت ، ولی به سبب اقامت
 طولانی در کاشان ، به کاشانی معروف شد . وی به هندوستان رفت و
 ملك الله ی شهاب الدین شاهجهان شد و سرانجام به سال ۱۰۶۱ ه . ق .
 در کشمیر درگذشت .

کلیم در قصیده و مثنوی دست داشت و در غزل استاد بود. شبلی نعمانی در کتاب خود به نام « شعرالعجم » او را مبتکر و مضمون آفرین تعریف کرده است .

این اشعار از اوست :

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت
ضعف تن از تحمل رطل گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
رو پس نکرد هر که از این خاکدان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت :
يك روز صرف بستن دل شد به این و آن
روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت .

از غزلیات شیوای شاعر ، غزل زیر است :

چشم جادوی تو در دلجویی اهل نیاز
هیچ کوتاهی ندارد ، عمر مژگانش دراز !
رشته جان و رگ دل در خم مژگان اوست
هیچکس دیدی به يك مضراب بنوازد دوساز ؟
هر کسی سازی به ذوق خویشتن سر می کند
دل میان مطربان خوش کرده یار دلنواز...
بیشتر ما را کلیم ، آفت رسد ز ابنای جنس
شیشه از سنگ است و ازوی بیش دارد احتراز .

این مفردات نیز از اوست :

ما ز آغاز و ز انجام جهان بیخبریم
 اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است .
 از هنر حال خرابم نشد اصلاح پذیر
 همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد .
 دل گمان دارد که پوشیده است راز عشق را
 شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است .

حزین

شیخ محمدعلی حزین لاهیجی اصفهانی به سال ۱۱۰۳ ه . ق .
 در اصفهان تولّد یافت . وی مدّتی در اصفهان بود و در هنگام حمله
 افغانان از این شهر بیرون رفت و در بلاد ایران و عراق و حجاز و یمن
 مسافرت کرد و سرانجام به هندوستان رفت و در آنجا مقیم شد . از تألیفات
 او تذکرة حزین در شرح احوال شاعران و تاریخ حزین شامل ذکر
 حوادث روزگار خود اوست . دیوان اشعار نیز دارد و شعرش ساده و
 روان است .

این اشعار نمونه‌ای از غزلیات اوست :

ای وای بر اسیری ، کز یاد رفته باشد
 در دام مانده باشد صیّاد رفته باشد
 آه از دمی که تنها با داغ او چو لاله
 در خون نشسته باشم چون باد رفته باشد
 از آه دردناکی سازم خبر دلت را
 روزی که کوه صبرم بر باد رفته باشد
 آواز تیشه امشب از بیستون نیامد
 گویا به خواب شیرین فرهاد رفته باشد

شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی

گوشت خاک ما هم بر باد رفته باشد

حزین به سال ۱۱۸۱ ه. ق. در بنارس (هند) درگذشت.

فیضی دکنی

فیضی در هندوستان نشأت و زندگی کرده است . در سلاست سخن و متانت استحکام شعر به مقامی رسید که او را از شعرای قدیم ایران نمی توان تمیز داد و نفوذ او در هند و عثمانی بسیار بوده است .

فیضی پسر شیخ مبارک به سال ۹۵۴ ه. ق. در شهر اگرة هندوستان تولد یافت . برادرش شیخ ابوالفضل صاحب تذکرة اکبر شاه و از فضلا و مورّخین دربار او بود . فیضی در سخن فارسی مهارت یافت و ملک الشعرا اکبر شاه گردید . وی هم در قصیده و هم در غزل به مقام بزرگی رسید و سبک قدما را در مواردی به احسن وجوه تقلید کرد . او نه تنها در هند از مسبین بزرگ رواج زبان فارسی بود و از شعرای ایران که به هند می رفتند نگهداری می کرد بلکه در ممالک عثمانی نیز نفوذ او موجب انتشار ادبیات ایران گردید . دیوانش قصاید و مرثی و ترکیب بند و قطعات و غزلیات دارد . این شاعر نیز مانند عده ای از شعرای دیگر به تقلید نظامی برخاست و به عزم نظم خمسه افتاد . از آن جمله مثنوی در مقابل مخزن الاسرار موسوم به تل و دهن را بنظم کشید که مضمون آن را از حکایت هندی گرفته بود . فیضی مطالبی نیز در علوم و ادبیات از کتب هندی مانند کتاب مهابهارات به فارسی ترجمه کرد . از اشعار مؤثر فیضی یکی آن است که در مرگ پسر خود سروده و این ابیات از آن است :

ای روشنی دیده روشن چگونه‌ای
من بی تو تیره روز و تویی من چگونه‌ای؟
ماتم سراسر خانه من در فراق تو
تو زیر خاک ساخته مسکن چگونه‌ای؟
بر خاک و خس که بسترو بالین خواب توست
ای یاسمن عذارِ سمن تن چگونه‌ای؟
این سبک مرثیه سخنان جامی را بخاطر می‌آورد که در مرگ
پسرش گفته است چنانکه گذشت . وفات فیضی به سال ۱۰۰۴ ه . ق .
اتفاق افتاد .

شاعران دیگر این دوره

بابا فغانی

از شاعران دیگر عصر صفوی بابا فغانی شیرازی (متوفی در ۹۲۵ ه. ق.) بود که مدتی در تبریز اقامت داشت و به دربار سلطان یعقوب آق قویونلو منسوب بود و قصایدی در مدح حضرت علی سرود، و در غزل شیوه خاصی ایجاد کرد.

هاتفی

هاتفی خرجردی (متوفی در ۹۲۷ ه. ق.) نوه جامی بود. وی به نظم خمسه‌ای به سبک نظامی پرداخت و لیلی و مجنون و شیرین و خسرو و هفت منظر و تیمور نامه را بنظم آورد. شاهنامه‌ای نیز به نام شاه اسماعیل سرود.

هلالی

هلالی جغتایی (متوفی در ۹۳۶ یا ۹۳۹ ه. ق.) غزلسرای خوبی بود. وی مثنوی شاه و درویش را سرود.

اهلی

اهلی شیرازی (متوفی در ۹۴۲ ه. ق.) قصاید و غزلهایی شیوا دارد و علاوه بر این مثنویهایی به نام سحر حلال و شمع و پروانه سرود.

وی معاصر شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی بود .

زلالی

زلالی خوانساری (متوفی در ۱۰۲۴ ه . ق .) ملك الشعرای شاه عباس کبیر و مرید و مداح میرداماد بود و هفت مثنوی به نام سبعة سیاره نظم کرد و شهرتش به همین سبعة است .

نظیری

نظیری نیشابوری (متوفی در ۱۰۲۱ ه . ق .) شاعر ایرانی مقیم هند بود . دیوان او شامل قصاید و ترکیبات و ترجیعات و مقطعات و رباعیات است و در غزل و قصیده استاد بود .

ظهوری

ظهوری ترشیزی (متوفی در ۱۰۲۵ ه . ق .) به سال ۹۸۰ ه . ق . به هند رفت و در همان جا اقامت داشت تا درگذشت . آثارش از مثنویها و قصیده ها و غزلها بسیار است .

طالب آملی

طالب آملی (متوفی در ۱۰۳۶ ه . ق .) شاعر پارسی گوی ایرانی مقیم هند بود . وی علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات ، منظومه ای به نام جہانگیر نامہ دارد .

بیدل

عبدالقادر بیدل آخرین شاعر نامی خوش قریحه هند است که

بالغ بر صد هزار بیت نظم و نثر ساخته است . وی الحق در غزل عرفانی و اشعار عاشقانه و مثنوی استادی بکار برده ، و بهترین نمونه سبک هندی را نشان داده است . گذشته از کلیّات مجموعه‌ای مرکب از پند و حکم منظوم و منثور به اسم نکات از او باقی است . وفاتش به سال ۱۱۳۳ هـ . ق . در دهلی واقع شد .

آثار منشور دوره صفوی و نشر نویسان این دوره

حبیب السیر

۴ حبیب السیر تاریخ عمومی معروفی است که غیاث الدین بن -
همام الدین خواندمیر آن را تألیف کرده و وقایع تاریخی را از آغاز
تامرک شاه اسماعیل صفوی یعنی سال ۹۳۵ هـ. ق. در آن کتاب آورده
است. وی تکمله‌ای نیز بر روضة الصفا نوشته‌است؛ و دیگر از تألیفات
او کتاب دستورالوزراست که در آن احوال وزرای اسلام تا انقراض
سلسله تیموریان آمده است.

خواندمیر سفری به هند کرد و در سال ۹۴۲ هـ. ق. در آنجا وفات
یافت و در دهلی دفن شد.

۴ عالم آرای عباسی

تاریخ عالم آرای عباسی کتابی است در شرح حال و سلطنت شاه
عباس اول و اجداد او، که اسکندر منشی از منشیان دربار آن پادشاه
تألیف کرد و آن را با ذکر وقایع سال وفات شاه عباس و جلوس شاه صفی
در ۱۰۳۸ هـ. ق. پایان آورد.

عین الحیات

کتاب دینی است تألیف محمد باقر بن محمد تقی مجلسی. وی

مردی محدث و شیعه و صاحب نفوذ بود . مجلسی در زمان خود یعنی اواخر عهد شاه سلیمان و قسمت بزرگی از عهد شاه سلطان حسین دارای رتبت شیخ الاسلامی کل ممالك محروسه و صاحب ریاست علمی و سیاسی مطلق گردید .

مجلسی تألیفاتی فراوان به فارسی و عربی دارد . مجلدات بحار الانوار را که در واقع دایرة المعارف شیعه است به عربی تألیف کرده است . آثار او به فارسی جز عین الحیات که ذکر شد عبارتند از : مشکوة الانوار ، حلیۃ المتقین ، معراج المؤمنین ، حق الیقین ، حیات القلوب ، جلاء العیون ، تذکرة الائمة ، تحفة الزائرین ، زاد المعاد و جز آنها .

وفات مجلسی به سال ۱۱۱۱ هـ . ق . در زمان سلطنت شاه سلطان حسین اتفاق افتاد .

✧ مجالس المؤمنین

کتابی است بزرگ در شرح حال و آثار و اقوال علما و فقها و سلاطین و شعرا و عرفای شیعه ، که در عهد صفوی به زبان پارسی ساده تألیف یافته است .

مؤلف آن قاضی نورالله شوشتری از زادگاه خود (شوشتر) به هند رفت و در لاهور اقامت گزید و از طرف اکبر شاه قاضی آن شهر گردید . وی تألیف کتاب مجالس المؤمنین را در حدود ۹۹۳ هـ . ق . در همین شهر شروع کرد و در ۱۰۱۰ هـ . ق . آن را پایان آورد .

✧ جامع عباسی

کتابی است در احکام فقه تألیف شیخ محمد بن حسین عاملی و ملقب به بهاء الدین و مشهور به شیخ بهایی که از علمای بنام دوره و علم آرا و عبادت است .

صفوی و از محترمین و مقربین مجلس شاه عباس بود . وی در سال ۹۵۳ هـ . ق. در بعلبك دنیا آمد . پدرش عزالدین حسین در ۹۶۶ هـ . ق. به ایران مهاجرت کرد، پس شیخ بهایی در حدود ۱۳ سالگی به ایران آمده است. عمرش در ایران گذشت و تحصیلات نمود و به زبان عربی و فارسی کتابهایی نوشت که مجموع آنها به ۸۸ کتاب و رساله می رسد . از آن جمله است : دوشنوی فان و حلوا و شیر و شکر ، و کتاب خلاصه - الحساب و تشریح الافلاك و کتاب اربعین و کشکول که شامل نوادر حکایات و علوم و اخبار و امثله و اشعار عربی و فارسی است . وی اشعاری به فارسی و عربی سروده است .

وفات شیخ بهایی به سال ۱۰۳۱ هـ . ق . در اصفهان اتفاق افتاد و جنازه او را به مشهد انتقال دادند و در آنجا به خاک سپردند .

آثار منشور دیگر در این دوره

کتب تاریخی :

صفوة الصفا - این کتاب تألیف ابن بزّاز است که آن را در اواسط قرن هشتم در شرح حالات و کرامات اجداد صفویه خاصه شیخ - صفی الدین نوشته است و در اواسط قرن دهم یعنی در سلطنت شاه تهماسب تجدید تألیف شده است .

احسن التواریخ - کتابی است تاریخی تألیف حسن بیک روملو و شامل وقایع سالهای ۹۰۰ تا ۹۸۵ هـ . ق. و بخصوص سلطنت شاه تهماسب است .

تاریخ الفی - این کتاب را **احمد بن نصر الله** به امر اکبر شاه در هندوستان نوشته ، و شامل تاریخ اسلام تا سال ۹۷۷ هـ . ق . است .
منتخب التواریخ - تألیف **عبدالقادر بدایونی** در تاریخ عمومی هند است و شامل وقایع تا سال چهل و یک سلطنت اکبر شاه یعنی ۱۵۵۴ هـ . ق . است .

اکبرنامه - تاریخ مفصل اکبر شاه و تیموریان هند ، تألیف **شیخ ابوالفضل دکنی** (متوفی در ۱۵۱۳ هـ . ق .) وزیر دانشمند آن پادشاه .

آیین اکبری - تألیف دانشمند مذکور در فوق است و وقایع سلطنت اکبر شاه و سلسله نسب وی را در بر دارد .
کتب ادبی :

تحفه سامی - کتابی است در شرح حال شعرای اواخر قرن نهم تا اواسط قرن دهم که اغلب معاصر مؤلف کتاب یعنی **سام میرزا** پسر شاه اسماعیل صفوی بوده اند . تألیف این کتاب در حدود ۹۵۷ هـ . ق . پایان یافته است .

مجالس النقایس - این کتاب نیز در شرح حال شعرا و نویسندگان است . **امیرعلیشیر نوایی** آن را به ترکی نوشته و در زمان شاه عباس ، شاه علی نام آن را به فارسی ترجمه کرده است .

خلاصة الاشعار و زبدة الافکار - تذکره عمومی است در احوال شعرا که در زمان شاه عباس به دست **تقی الدین حسین محمدکاشی** تألیف یافته است .

هفت اقلیم - کتابی است شامل شرح حال شعرا تألیف **امین**

احمد رازی معاصر شاه تهماسب صفوی . وی این کتاب را به سال ۱۰۰۲ ه . ق . پایان رسانیده است .

کتب لغت :

فرهنگ جهانگیری - مؤلف این کتاب جمال الدین حسین انجو است . تألیف کتاب به سال ۱۰۱۷ ه . ق . در هند انجام یافته است .

فرهنگ سروری یا مجمع الفرس - تألیف محمد قاسم کاشانی معروف به سروری است . این کتاب در سال ۱۰۰۸ ه . ق . تألیف شده است .

برهان قاطع - کتابی است در لغت تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان . وی در تألیف این کتاب از فرهنگهای جهانگیری و سروری استفاده کرده و آن را به نام قطب شاه از سلاطین هند در سال ۱۰۶۲ ه . ق . پایان رسانیده است ^۱ .

فرهنگ رشیدی - تألیف عبدالرشید است که آن را به سال ۱۰۶۴ ه . ق . در هند نوشته است . این فرهنگ از بعضی جهات بر فرهنگهای سروری و جهانگیری ترجیح دارد .

۱ - این فرهنگ را آقای دکتر معین استاد دانشگاه تهران با افزودن لغات لازم و حواشی سودمند در پنج جلد بچاپ رسانیده اند .

دانشمندان ایرانی دوره صفوی که غالباً به زبان عربی تألیفات دارند

۸ میرداماد

میر محمد باقر بن محمد استرابادی (متوفی در ۱۰۴۱ ه. ق.) از مشاهیر فلاسفه و دانشمندان عهد صفوی است. لقب «داماد» از پدرش که داماد محقق ثانی بود برای او مانده است. منشأ وی استراباد و محل تحصیلش مشهد و اقامتگاهش اصفهان بود. در نزد معاصران خود بسی محترم، و مجالس درس او در نظر اهل علم بسیار مغتنم بود. صدرالدین شیرازی از مجالس درس او استفاده کرده است. میرداماد تألیفات متعدّد فلسفی و دینی دارد که همه به زبان عربی است، از آن جمله کتاب **صراط المستقیم و قبسات در مسائل حکمت و کشف الحقایق** در حکمت و دین است. وی اشعار فارسی نیز سروده، از جمله مثنوی به نام **مشرق الانوار** دارد. تخلص وی «اشراق» بود.

۸ ملاصدرا

صدرالدین محمد اصلش از شیراز و نام پدرش ابراهیم بود. وی مدّتی در نزد میرداماد به تحصیل فلسفه پرداخت. او را می توان معروفترین فیلسوف دوره اخیر ایران شمرد. افکار فلسفی دقیق داشت

و در این رشته دارای مقام و مشربى بود. تألیفات وی در حکمت ، مرجع و مأخذ اهل علم است و نخبه آنها اسفار و شواهد ربوبیه و مشاعر و کتاب المبدأ والمعاد است ؛ و نیز رسایل متعدد در مسائل مختلف علمى از او باقى است ، و همچنین شرح قسمتى از اصول كافى تألیف شیخ کلینى و تفسیر چند سوره از قرآن کریم از آثار اوست .

شیخ صدرالدین در بازگشت از سفر مکه به سال ۱۰۵۰ هـ. ق. در بصره وفات یافت .

مجلسى

محمد باقر بن محمد تقى مجلسى (متوفى در سال ۱۱۱۱ هـ. ق.) علاوه بر آثار فراوان فارسى که پیش از این یاد کردیم دوره بحار الانوار را که در واقع دایرة المعارف شیعه امامیه است در ۲۴ مجلد تألیف کرده است (رجوع شود به « آثار منشور دوره صفوى ») .

شیخ بهایى

شیخ محمد بن حسین غاملى معروف به شیخ بهایى (متوفى در ۱۰۳۱ هـ. ق.) علاوه بر آثار فارسى که پیش از این گفتیم کتابهایى نیز به عربى تألیف کرده است از قبیل خلاصة الحساب و تشریح الافلاك (رجوع شود به « آثار منشور دوره صفوى ») .

ملا محسن فیض

محمد بن مرتضى معروف به ملا محسن فیض کاشانى (متوفى در ۱۰۹۱ هـ. ق.) از فقها و حکمای معروف عصر صفوى و از شاگردان ملا صدرابود . تحصیلات خود را در شیراز تکمیل کرد. از تألیفات فراوانى که به او نسبت داده اند معروفترین آنها اصول المعارف و کلمات مکنونه

در حکمت ، تفسیر صافی در علم تفسیر و وافی در علم حدیث است ،
ملاّ محسن اشعار فارسی نیز سروده گویا دیوانش شش هفت هزار بیت
دارد .



دیگر از علما و حکمای معروف عصر صفوی ملاّ عبدالرزاق
لاهیجی شاگرد ملاّ صدر است . وی در کلام و فلسفه استاد بود . از تألیفات
او به فارسی گوهر مراد در حکمت ، و به عربی شوارق الالهام در شرح
تجربید خواجه نصیر طوسی است .

همچنین از دانشمندان معروف محقق ثانی (متوفی در ۹۴۰
ه . ق .) و ابوالقاسم میرفندرسکی (متوفی در ۱۰۵۰ ه . ق .)
است . میرفندرسکی در ریاضی و حکمت استاد بود و به فارسی نیز شعر
می سرود .

دوره افشاریه و زندیه و قاجاریه

وضع سیاسی و تاریخی

پس از انقراض صفویه ، نادرشاه افشار در ۱۱۴۸ هـ . ق . جلوس کرد و سلسله افشار را تأسیس نمود، و در مدت سه سال از بغداد تا دهلی را جزو ممالک ایران قرارداد. افشاریان به نوبه خود مقهور کریم خان زند (۱۱۶۳ - ۱۱۹۳ هـ . ق.) شدند . رقیب زندیان نیز قاجاریان بودند که بعد از چندین سال مخاصمت سرانجام آنان را مغلوب کردند . استیلای افغان و سلطنت افشاریان و زندیان قریب نیم قرن امتداد داشت . آقا محمدخان قاجار در سال ۱۱۹۳ هـ . ق . جلوس نمود و بار دیگر ایران از کشمکش طوایف خلاص شد و سلاله قاجار نزدیک به صد و پنجاه سال در ایران حکومت کردند . در میان این سلاله ها پس از دوره صفویان دوره قاجاریان از جهت تاریخ ادبی حائز اهمیت است ؛ زیرا در فاصله انقراض صفویان و تأسیس سلطنت قاجاریان که قریب پنجاه سال طول کشیده است با اینکه ایران از اهل علم و فضل خالی نبود ظهور طوایف مختلف و تشته و مخاصمت چندان مجال سکونت و فرصت به نادرشاه و کریم خان زند نبخشید تا بفرات خاطر از پی ترویج ادبیات برآیند .

نظم و نثر در عهد افشاریه و زندیه و قاجاریه

بازگشت ادبی

بعد از انقراض صفویه سبک نظم و نثر یکباره تغییر یافت. مجمعی از شعرا که مشتاق و هاتف و آذر و عاشق اعضای مهم آن بودند ، سبک عراقی را از نو در شعر بوجود آوردند . سبک نثر هم رو به فساد گذاشت و دو شیوه برقرار شد : سبک ساده نویسی مانند سفرنامه و تذکره حزین و نوشته های آذر و جزآن ، و سبک قدیم مانند دره نادره و جهانگشای نادری هر دو تألیف میرزا مهدی خان منشی نادرشاه و گیتی گشا در تاریخ زندیه تألیف میرزا صادق نامی وقایع نگار کریم خان زند .

بطور کلی ادبیات ایران از اواخر قرن دوازدهم به این طرف نهضتی پیدا کرد و در نظم ، شیوه دوره مغول و سبک هندی رو به زوال نهاد و شعرا و نویسندگان به تتبع آثار متقدمان مانند منوچهری ، عنصری ، فرخی ، معزی ، انوری و خاقانی برخاستند و مضامین تو در تو و مکرر و عبارات متکلف بتدریج کمتر شد و شاعران و نویسندگانی بوجود آمدند که به فارسی متین و سالم سخن گفتند و تشبیهات و استعارات و مضامین دور از ذهن را از نظم ، و سجع و تکلف و تکرار و لفاظی را از نثر دور کردند و سخن پردازانی مانند نشاط و قآنی و قائم مقام و امثال آنان سبک گذشتگان را احیا نمودند .

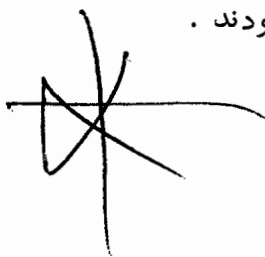
پس دوره قاجاریه از جهت ادبی بی اهمیت نبود زیرا در آن دوره بازگشتی به سبک قدیم پدید آمد و فضلا و ادبای بسیار ظهور کردند . کتب تاریخی و علمی فراوان تألیف یافت و آثار بزرگ مانند

تکمله روضة الصفا و ناسخ التواریخ و نامه دانشوران و قصص -
 العلماء و مجمع الفصحاء و امثال آنها بوجود آمد . بعضی از شاهان و
 شاهزادگان قاجار خود شاعر و مؤلف بودند چنانکه فتحعلی شاه دیوان
 اشعار دارد و ناصرالدین شاه قصاید و غزلیات سروده است . از شاهزادگان
 قاجار نیز عده‌ای با تخلصهای رضوان ، سلطان ، فرخ ، فخر ، قاجار
 و جز آنان اشعاری سروده و قصاید و غزلیات و مثنویات گفته‌اند . فرهاد
 میرزا فرزند عباس میرزا نایب السلطنه ، گذشته از سرودن اشعار رسالدای
 در شرح حال پدرش نوشت و چون زبان انگلیسی می‌دانست یک نصاب
 انگلیسی نظم کرد و خلاصه الحساب شیخ بهایی را به فارسی ترجمه
 نمود و جغرافیایی عمومی به نام جام جم نوشت . محمود میرزا برادر
 عباس میرزا نیز نویسنده و مورخ بود . خلاصه آنکه دوره قاجار را
 می‌توان از لحاظ سبک فارسی و کثرت شعرا و فضلا و وفور مؤلفات دوره
 ترقی ادبیات ایران نامید .

روابط زبانی و ادبی بین ایران و کشورهای اروپا عمده در این دوره
 شروع شد و کتب و رسایلی در علوم و ادبیات و قصص و روایات مانند
 داستان تلماک از فرانسه به فارسی ترجمه شد و نیز دخول کلمات فرانسوی
 و روسی به زبان فارسی در همین عهد آغاز گردید .

چنانکه گفتیم مهمترین مزیت این دوره (اواخر قرن دوازدهم به
 بعد) بازگشت به سبک قدیم و عدول از سبک هندی بود . این نهضت
 از اصفهان آغاز شد و نخستین طرفداران آن سخنگویانی مانند
 سید محمد شعله ، میر سید علی مشتاق که در غزل ذوقی عالی و قریحه‌ای
 لطیف داشته ، و میرزا محمد نصیر اصفهانی و عاشق اصفهانی و

لطفعلى بيگ آذر بيگدلى و سيد احمد هاتف و سليمان بيدگلى
متخلص به صباحى وامثال اينان بودند . هريك از اين شعرا در سخن
خود توانا بودند . درنتيجه اين تحوّل ، افكار جريانى نوگرفت وشاعران و
نويسندگان از قصيده گو و غزلسرا كه توان گفت ضدتن بيستر بودند در
دوره قاجار ظهور كردند و در نظم و نثر ، شيوه گويندگان و نويسندگان قبل
از مغول را پيروي نمودند .





شاعران این دوره

مشتاق اصفهانی

میر سید علی مشتاق اصفهانی از بنیانگذاران دوره بازگشت ادبی بود. در حدود ۱۱۵۱ ه. ق. در اصفهان بدنیا آمد. در سخن خود از سبک عراقی پیروی می کرد و اشعارش دارای مضامین تازه و دلنشین همراه با صنایع لفظی و معنوی است. مرگ وی به سال ۱۱۷۱ ه. ق. در اصفهان روی داد.

غزل زیر از جمله غزلیات اوست :

ترك سرکردم ز جیب آسمان سر برزدم
خیمه زین دریا برون آخر چو نیلوفر زدم
در هوای گلشن آن مرغ گرفتارم که ریخت
در قفس بال و پریم از بس که بال و پر زدم...
شعله داغ چو شمع سوخت از سرتا به پا
آه از این گل کز گلستان غمت بر سر زدم...

این دو رباعی نیز از اوست :

درد دل ما که داستان دگر است

محتاج به تقریر و بیان دگر است

این قصه زهر زبان بیانش ناید
افسانه عشق را زبان ذکر است.



مرغان چو دل از سیر چمن شاد کنید
آنکاه نوای عشق بنیاد کنید
پرواز به گرد سرو و شمشاد کنید
از حال اسیران قفس یاد کنید.

آذریبگدلی

لطفعلی بیگ آذر ییگدلی متوفی به سال ۱۱۹۵ ه. ق. مانند
مشتاق و هاتف و دیگران جزو بانیان دوره بازگشت ادبی بود. وی مدتی
در خراسان و اصفهان و شیراز روزگار گذرانید و نادرشاه و سپس کریم خان
زند را مدح گفت. در قصیده و غزل از روش شاعران قدیم پیروی کرد و
سبک عراقی را از نو در شعر بوجود آورد. منظومه‌ای به نام یوسف و زلیخا
و همچنین تذکره‌ای به نام آتشکده دارد. این تذکره شامل شرح
حال شاعران پارسی‌گوی تا زمان خود شاعر است و از مآخذ مهم بشمار
می‌آید.

این قطعه از اشعار اوست :

به شیخ شهر فقیری ز جوع برد پناه
بدان امید که از لطف خواهش نان داد
هزار مسئله پرسیدش از مسائل و گفت
که گر جواب نکفتی نبایدت نان داد
نداشت حال جدل آن فقیر، و شیخ غیور
ببرد آتش و نانش نداد تا جان داد

عجب که با همه دانایی این نمی‌دانست

که حق به‌بنده نه روزی بشرط ایمان داد
غزلیات آذر لطافتی خاص دارد ؛ اینک به عنوان نمونه غزل زیر
نقل می‌شود :

کی بود کی ، رو به خاک آستان آرم ترا
نقد دل با تحفه جان ارمغان آرم ترا
قوت پروازم ای صیاد چون سوی تو نیست
آن قدر نالم که سوی آشیان آرم ترا
چند غافل باشی از حال دلم ، دل را کنون
از تو آرم در فغان تا در فغان آرم ترا
رخست حرفی بده ای بدگمان امشب مگر
گویمت يك حرف و بیرون از گمان آرم ترا...
آذر رباعی نیز می‌سرود ، چنانکه گفته است :

دور از تو شبی از اثر زاریها
دیدم ز تو در خواب بسی یاریها
زان شب دگرم خواب نه ، سبحان الله
يك خواب وز پی این همه بیداریها !

هاتف اصفهانی

سید احمد هاتف اصفهانی را می‌توان معروفترین شاعر دوره
افشاریان و زندیان دانست . اصل خاندان او از قصبه اردوباد آذربایجان
بود ولی عمرش در زادگاه خود اصفهان و مدتی نیز در قم و کاشان گذشت .
هاتف تحصیلات علمی کرده و در زبان عربی توانا بود و به موجب روایت

در آن زبان اشعاری سروده است .

دیوان هاتف مرگب است از قصاید و غزلیات و مقطعات و رباعیات .
در غزل مقتدر بود و سبک سعدی و حافظ را پیروی کرد و قطعات غز و
زیبا سرود . عمده شهرت هاتف به واسطه ترجیع بند عرفانی اوست که
الحق در آن هم از حیث حسن ترکیب الفاظ و هم از حیث باریکی
معانی داد سخن داده است . هاتف با شعرای زمان خود **صباحی** و **آذر**
مشاعره می کرد . وفات این شاعر در حدود سال ۱۱۹۸ ه . ق . در قم
اتفاق افتاد .

بند آخر ترجیع بند هاتف برای نمونه نقل می شود :

یار بی پرده از در و دیوار	در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جویی و آفتاب بلند	روز بس روشن و تو در شب تار
گر زظلمات خود رهی بینی	همه عالم مشارق الانوار
کور و شقایق و عصا طلبی	بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا به گلستان و بین	جلوه آب صاف در گل و خار
ز آب بیرنگ صد هزاران رنگ	لاله و گل نگر در آن گلزار
با به راه طلب نه و از عشق	بهر این راه توشه ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند	که بود نزد عقل بس دشوار
یار گو بالغدو و الاصال	یار جو بالعشی و الابکار
صدرهت لن ترانی ار گوید	باز می دار دیده بر دیدار
تا به جایی رسی که می نرسد	پای اوهام و پایه افکار
بار یابی به محفلی کانا	جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه و آن منزل	مرد راهی اگر بیا و بیار

ورنه‌ای مرد راه چون دگران	یار می‌گوی و پشت سر می‌خار
هاتف ارباب معرفت که گهی	مست خوانندشان و گه هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب	وز مغ و دیر و شاهد و زُنار
قصد ایشان نهفته اسراری است	که به ایما کنندگاه اظهار
پی بری گر به رازشان دانی	که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

سحاب

پسر هاتف سید محمد سحاب (متوفی در ۱۲۲۲ هـ . ق .) نیز شاعر مقتدری بود و در عهد فتحعلی شاه می‌زیست و قصایدی در مدح او دارد . گذشته از قصاید ، تذکره‌ای به نام **رشحات** به او نسبت داده‌اند که گویا به انجام نبرده است .

مجمهر اصفهانی

سید حسین طباطبائی متخلص به مجمر در اواخر قرن دوازدهم در زواره از حوالی اصفهان تولد یافت . از جوانی تحصیل علوم ادبی کرد و استعداد خاصی نشان داد و به گروه شعرائی که به دستیاری نشاط انجمن کرده بودند ملحق شد . مدتی در اصفهان اقامت نمود بعد به تهران آمد و با جودت ذهن و صفای قریحه و حسن شهرت که داشت در اندک مدتی به دربار فتحعلی شاه (۱۲۱۱ - ۱۲۵۰ هـ . ق .) تقرب جست و لقب مجتهد الشعرا که قبل از او مخصوص سحاب پسر هاتف بود به او داده شد و پس از ملك الشعرا کسی را بر او تقدم نبود و نیز سالها ندیم

حسنعلی میرزا پسر فتحعلی شاه بود و از پدر و پسر صله و انعام و نوازش می دید .

مجمر در درجهٔ اوّل قصیده پرداز بود و در اغلب آنها شاه و پسرش و اعیان مملکت را مدح کرد و شیوهٔ استادان سابق خاصّه انوری و خاقانی و امیرمعزی را اقتفا نمود . مثلاً در استقبال قصیدهٔ امیرمعزی به مطلع :

از دوره‌های گردون وز صنعهای یزدان

زیباترین عالم فرخ‌ترین کیهان

قصیده‌ای سرود که ایات زیرین از آن است :

در عرصهٔ دو گیتی از آشکار و پنهان

زیباترین بدیعی گآمد ز فیض یزدان

از عقلهاست اوّل وز نفسهاست قدسی

از عضوهاست دیده وز عرقهاست شریان

از پیکهاست جبریل و زمزده‌هاست بعثت

از اصلهاست توحید و ز فضلهاست ایمان

از قصاید عارفانهٔ مجمر یکی آن است که در تهنیت عید رمضان

به مطلع زیر سروده است :

الْمِنَّةُ لِلَّهِ كَهَبْدِ الْغُثِّ دُكْرُ الْبَارِ سَجَّادٌ بِهَيْمَانِهِ وَتَسْبِيحٌ بِهَزْأَرِ

و نیز از قصیده‌ای که در تهنیت شکار شاه به مطلع :

گو صبا را که ره قصر ملک برگیرد

قدم از آن سوی افلاك فراتر گیرد

ساخته است هنرمندی و سخن‌آرایی او پیداست .

این چند بیت در وزن و آهنگ و متانت و استحکام نمونه سبک
 خراسانی و شیوه قدهاست که مجمر از احیا کنندگان آن بود :

دوش از دیده مردم چو عروس خاور
 کرد رخسار نهان از پس نیلی میعجر
 از پی جلوه در این کاخ زراندود ز روی
 پرده برداشت دو صد لعبت سیمین پیکر
 من از این رشک شدم تا که به خلوت که طبع
 پرده بردارم از روی عروسان فیکر
 خلوتی دیدم چون روضه رضوان و در آن
 لعبتانی به پس پرده عصمت اندر
 گاه در پرده ولی پیدا چون مردم چشم
 گاه بی پرده ولی پنهان چون نور بصر
 ز آن میان بود یکی شاه و تمامی بنده
 ز آن میان بود یکی ماه و سراسر اختر
 پی مشاطگیست خواستم آوردن پیش
 جامه از برگ سخن غالیه از عنبر تر

اشعار هزل و هجو و قطعه‌هایی در وصف باده‌گساری نیز از او باقی
 است ، همچنین قطعات و ترکیب‌بند دارد و يك مثنوی به سبک تحفه -
 العراقین خاقانی سروده است و قطعات منشوری نیز از او مانده است که به
 سیاق گلستان شیخ سعدی است. وفاتش در عهد جوانی به سال ۱۲۲۵ ه. ق.
 در تهران اتفاق افتاد و در قم به خاکش سپردند .

نشاط اصفهانی

میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی ملقب به معتمدالدوله از بزرگان ادبا و شعرای زمان خود و از سرآمدان رجال سیاست و امرای دولت فتحعلی شاه بشمار می آید. در ذوق و قریحه بی نظیر و در حکمت و ریاضی و علوم ادبی بکمال بود. شاعری بود نیک منش و خوش مشرب و نکته سنج و در اقسام خط مخصوصاً خط شکسته استادی داشت.

نشاط باهمّتی خاص و عشقی ثابت اصفهان را کانون شعر و ادب قرارداد و سخنگویان را تشویق کرد و در حلقه مؤسّسین نهضت جدید ادبی ایران درآمد. او و یارانش بودند که سنت قدیم ادبیات فارسی را از نو احیا کردند و به طرز قدما شعر سرودند. مدّتی نیز با اهل طریقت و سلوك معاشرت داشت حتی دارایی خود را صرف راه صحبت آنان کرد. نشاط در نظم و نثر فارسی و عربی دست داشت و مخصوصاً در غزل توانا بود. گذشته از غزل، قصیده و مثنوی و رباعی نیز ساخته است و در استقبال قصیده امیرمعزی بامطلع:

از دوره های گردون وز صنعهای یزدان

زیباترین عالم فرخ ترین کیهان

(که مجمر نیز آن را استقبال کرده) این ابیات را سروده است:

زیباترین اشیا، فرخ ترین اعیان

از هر چه هست پیدا، و ز هر چه هست پنهان

از مرغها هزار است، از وقتها سحرگه

از فصلها بهار است، از نوعهاست انسان

از عهدها شباب است ، از آبه شراب است
 از انجم آفتاب است ، از ماههاست نیشان
 از سنگها دل دوست ، از عیشها غم اوست
 از تیغهاست ابرو ، از دشنههاست مژگان
 از زیبهاست افسر ، از طیبهاست عنبر
 از عضوهاست دیده ، از خلقهاست احسان
 از انبیا محمد ، از شهرها مدینه
 از شاخهاست طوبی ، از باغهاست رضوان
 از بحرهاست آن دل ، از ابرهاست آن کف
 از روحهاست آن تن ، از عقلهاست آن جان.
 نیز در استقبال از قصیده انوری به مطلع :
 شاه صبح فتح و ظفر کن شراب خواه
 نرد و ندیم و مطرب و چنگ و رباب خواه

این قصیده را ساخته است :

شاه هلال ماه نو از آفتاب خواه

ابروی یارین و ز ساقی شراب خواه
 در غزل نیز شاعر طرز گویندگان نامی را سرمشق گرفته و غزلهای
 عرفانی هم سروده است . مثلاً در غزل ذیل به ظن غالب غزل معروف
 سعدی را که با مطلع : « مشنوی دوست که غیر از تو مرا یاری هست »
 آغاز می شود در نظر گرفته و اینچنین گفته است :
 زاهد ار ره ندهد خانه خماری هست

وجه می گرسد خرقة و دستاری هست

رفتش می سببی نیست از این ره که طبیب
گذرد بر سر آن کوچه که بیماری هست
می رسد یار و به یاران نگران است ولی
همه دانند که پنهان به منش کاری هست
ای رفیقان سلامت ره منزل گیرید
که مرا تا به در دیر مغان کاری هست
غم گرفته است فرو مجلس میخواران را
مگر امروز در این میکده هشیاری هست
گل فردوس بگیرد ز کف حور کسی
که در این بادیه اش قسمتی از خاری هست
شاید ارباب سر کوی تو بود جای نشاط
بلبلی هست به هر خانه که گلزاری هست
همچنین در این غزل شیوه و معانی عارفانه حافظ پیدا است .
عمر بگذشت و نماندست جز ایامی چند
به که با یاد کسی صبح شود شامی چند
بحقیقت نبود در همه عالم جز عشق
زهد و رندی و غم و شادی ازونامی چند
زحمت بادیه حاجت نبود در ره دوست
خواجه بر خیز و برون آی ز خود گامی چند
طبع خاکی بنه و چاک بر افلاک انداز
مرغ کز دام بر آید چه بود بامی چند

شیخ را باك گر از طعنه خاصان نبود
 من چه باکم بود از سرزنش عامی چند
 آتشی بر سر این کوی برافروخت نشاط
 در نگیرد ولی از شعله او خامی چند
 مجموعه اشعار و آثار نشاط به عنوان گنجینه معروف است و آن عبارت از پنج دُرَج است ، و قطعات منشور نشاط رانیز از مراسلات و منشآت و مناجات و مقالات و دیباچه ها و شکایات حاوی است ، و در آن انشای رسمی درباری و طرز ترسل زمان خود را نمایانده است و در واقع نسبت به انشای درباری قرون سابق بخصوص سبک دوره مغول ساده تر ولی نسبت به انشای زمان ما مصنوع و متکلفانه است و می توان آن را بطور کلی نمونه ای از سبک نثر دیوانی دوره قاجار شمرد زیرا همان طرز کمابیش در منشآت منشیان دیگر آن عصر جلوه گر است نهایت بتدریج رو به سادگی نهاده است . وفات نشاط به سال ۱۲۴۴ ه . ق . واقع شد . منصف قاجار در تاریخ وفات او گفته است : « از قلب جهان نشاط رفته » .

فتحعلی خان صبا

فتحعلی خان صبا از قصیده سرایان نامی زمان فتحعلی شاه بود و در او آن جوانی پیش صباحی بیدگلی به کسب دانش پرداخت . وی از طرف شاه حکومت قم و زادگاه خود کاشان داشت و بعد ملتزم دربار گردید و مورد توجه واقع شد و لقب ملك الشعرايي یافت . اشعار فراوانی از قصیده و غزل و رباعی و مثنوی سروده و هنر بزرگش در قصیده بوده است . شماره اشعار دیوان او را میان ده و پانزده هزار نوشته اند .

اغلب قصاید معروفش در مدح فتحعلی شاه و شاهزادگان و امرای اوست . گذشته از دیوان . مثنویها و رسالات منظوم سروده و مهمترین مثنوی او **شهنشاهنامه** است که آن را به وزن و تقلید شاهنامه بعد از جنگ ۱۲۱۸ ه . ق . به نام فتحعلی شاه سرود و نیز مثنوی **خداوندنامه** به وزن شاهنامه و همچنین منظومه های **عبرت نامه** و **گلشن صبا** از اوست . وفات صبا را به سال ۱۲۳۸ ه . ق . نوشته اند .

صبا را هم باید از زنده کنندگان سبک پیشینیان بشمار آورد در قصایدش همان شیوه را از نو بکار برده و در هر شعری طرزی از آن را در نظر داشته است . مثلاً در قصیده توحیدیه با مطلع :

تعالی الله خداوند جهان آرا

کروشد آشکارا گل زخار و گوهر ازخارا
شیوه فرخی را بکار برده است ؛ و در این قصیده که بهار را وصف می کند
منوچهری را سرمشق قرار داده است :

چو کرد این لاله سوی بره آهنگ
شد آذرگون ز آذر یون لب رنگ
ز میناگون چمنها آهوان را
زمرّد قام شد سمّ شبه رنگ
کمان رستم اینک بین که دارد
بروی چرخ چاچی را پر آژنگ
هوا از عکس آن چون پَر طاووس
زمین از فیض این چون پَر تورنگ

صبا در مثنویهای خود پندی نیکو می دهد ، از آن جمله است این

مثنوی :

مشو غافل از روزگار دو رنگ
 که کس را به گیتی نباشد درنگ
 به . بازیچه بس اختر تابناک
 برآرد به گردون درآرد به خاک
 تو چون طفلی و آسمان چو مهد
 قضا جنبش مهد را بسته عهد
 جلاجل مه و آفتاب کند
 از آن جنبش آخر بخواست کند...
 گر آسایشی بایست اندر آن
 میاسا به تن پروری در زمان
 چو مردان حق سوی طاعت گرای
 بسیجی کن از بهر دیگر سرای
 کسانی که جان را قوی خواستند
 به طاعت تن ناتوان کاستند

وصال شیرازی

میرزا شفیع شیرازی معروف به میرزا کوچک خان متخلص به
 وصال از نامیان عصر فتحعلی شاه و محمد شاه بود . اشعار فراوان سرود و
 دیوانش بالغ بر پانزده هزار بیت دارد . عمده هنر وصال در غزل است و
 می توان او را از غزلسرایان خوب عصر خود محسوب داشت . در مثنوی نیز
 مهارت نشان داد ، از آن جمله مثنوی موسوم به بزم وصال را نظم کرد
 که شیوه استاد فردوسی در آن هویداست ، نیز وی مثنوی فرهاد و شیرین

وحشی را تمام نمود ، و در نظم آن بخوبی کامیاب شد همو ، اطواق الذهب
زمخشری را فارسی کرد . وصال از خوشنویسان معروف عصر خود و از
آشنایان به علم موسیقی بود .

وفات او به سال ۱۲۶۲ هـ . ق. در شیراز واقع شد .
وصال نیز نظربه سبک متقدمین داشت و در قصاید سبک آنان را
پیروی کرده است . مثلاً قصیده‌ای در استقبال لامیه منوچهری ساخته
است که این بیتها در وصف زمین لرزه از آن است :

ز بس کز « بومهن » این بوم لرزید
گسست او را ز یکدیگر مفاصل
ز شخهای زمین خیزد بخاری
عفن چون بوی سحر از چاه بابل
رسوم این دیار از بس تزلزل
چنان شد محو چون رسم فضایل
به زیر گل همه خورشید رویان
که نتوان گفت مهر اندودن از گل

وصال با معاصرین خود نیز از جمله باقاآنی مشاعره کرد و بزرگانی
چون میرزا ابوالقاسم قائم مقام را ستود .
درغزل بیشتر سعدی و حافظ را تتبع کرده است ، مثلاً در استقبال
غزل سعدی با مطلع :

تفاوتی نکند قدر پادشاهی را
گر التفات کند کمترین گدایی را
چنین گفته است :

به غیر دیر مغان دل ندید جایی را
 که فرق می‌نهد از شهی گدایی را
 سلوك وادی خوشخوار عشق یکسان است
 چه راه گمشده را ره ، چه رهنمایی را
 درغزل دیگر که این بیت از آن است :

پخته در کعبه و بتخانه مجو از من پرس
 بدر آن سوخته‌ای چند و در این خامی چند
 مانند معاصر خود نشاط ، غزل حافظ را تتبع کرده است . این
 چند بیت که از غزلیات و مفردات وصال برگزیده شده مضمونهای لطیفی
 دارد :

زهار میازار ز خود هیچ دلی را
 کز هیچ دلی نیست که راهی به خدا نیست

هر طرف سوخته‌ای از غم او می‌نالد
 این چه شمع است که عالم همه پروانه‌اوست

به زیر پرده چون مه در سحابی

سخن بی پرده گویم آفتابی

این ابیات از یکی از غزلیات اوست :

دوش چون گشت جهان ازسپه زنگ سیاه

از درم آن بت زنگی بدر آمد ناگاه

بارخی غیرت مه ، لیک به هنگام خسوف

خنده بر لب چو درخشی که جهد زابر سیاه

همچو فرگس که به نیمی شکفت دردل شب
چشم افکنده به صد شرم همی کرد نگاه



خانوادهٔ وصال کانون علم و ادب بود و پسران او یعنی وقار و
میرزا محمود حکیم و میرزا ابوالقاسم فرهنگ و داوری ویزدانی
جمله اهل کمال و هنرور و ادیب بوده‌اند .

میرزا احمد وقار وارث کمالات پدر بود و خوشنویسی را نیز به
ارث برده بود و مخصوصاً در خط نسخ استادی داشت و بسی از کتب و
دواوین از آن جمله‌مثنوی معنوی را باخط زیبا نگاشته است و قصاید و
ترجیع‌بند و مستط نیک ساخته است .

میرزا محمود حکیم گذشته از علم طبابت قریحهٔ شاعرانه داشت
و قصایدی لطیف می‌ساخته و خط نستعلیق را خوب می‌نوشته است .

میرزا ابوالقاسم فرهنگ و داوری و برادران دیگر نیز از اهل
هنر بودند. فرهنگ به فرنگ مسافرت کرده و قصیده‌ای در وصف پاریس
گفته است که از حیث موضوع تازگی دارد . وی در مستط نیز دست
داشت .

قائم‌مقام فراهانی

از رهبران سبک جدید ادبی ایران یکی نیز میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام
متخلص به ثنایی پسر میرزا عیسی قائم‌مقام معروف به میرزا بزرگ بود.
میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در ۱۱۹۳ هـ. ق. تولّد یافت . از رجال مهم
دربار فتح‌علی شاه و وزیر عباس میرزا نایب السلطنه و والی آذربایجان
بود و باادبا و شعرای زمان مانند نشاط و دیگران مجالست و معاشرت داشت و

در زمان محمد شاه نیز مهمان امور مملکتی به دست کفایت او سپرده شده بود .

قائم مقام در علوم حکمت و ادب سرآمد ، و در نظم و شرفارسی و عربی استاد بود و اشعار و منشآت او نمونه فصاحت و بلاغت است و نسبت به عبارات متکلف و مضامین پیچیده و معانی مبهم و تشبیهات باریک و نابجا که مخصوص سبک بعد از مغول بود سخن این سخنگوی نامی طراوتی خاص دارد و طرز گفتارش ، متقدمین بخصوص سعدی را به خاطر می آورد .

قسمت مهم اشعار قائم مقام قصاید و مدایح است ولی قطعات و رباعیات خوب نیز دارد و یک مثنوی هزلی موسوم به جلالیر نامه به اسم غلام خودش جلایر نظم کرده و در آن اوضاع درباریان و نقایص لشکری و کشوری را نشان داده است .

از قطعات مؤثر قائم مقام یکی آن است که در سرودن آن استیلای روس و شکست ایران را در نظر داشته است و تأثیر آن از این ایات پیداست :

روزگار است آن که که عزت دهد که خوار دارد
چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد
مهر اگر آرد بسی بیجا و بی هنگام آرد
قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد
لشکری را که به کام گرگ آدمخوار خواهد
کشوری را که به دست مرد مردم دار دارد

که به تبریز از پطربزرگ اسپهی خونخوار راند

که به تفلیس از خراسان لشکری جرّار دارد

عجب اینکه وقایع خونین عصر یعنی اواسط قرن ۱۳ هجری که

میهن در خطر بزرگی بود بندرت در اشعار شاعران انعکاس یافته است و
مرحوم قائم مقام در برابر احساسات میهن دوستی نادر بود .

از اشعار لطیف و حزن آور شکوایی این شاعر، قصیده‌ای است که

پس از عزل خود یعنی پس از تاریخ ۱۲۳۹ ه . ق . ساخته و ایات ذیل از
آن است و در آن تأثیر سبک مسعود سعد پیدا است :

ای بخت بد ، ای مصاحب جانم	ای وصل تو گشته اصل حرمانم
ای بی تو نگشته شام یک روزم	ای با تو نرفته شاد یک آنم
ای خرمن عمر از تو بر بادم	وی خانه صبر از تو ویرانم
هم کوکب سعد از تو منحوسم	هم مایه نفع از تو خسرانم
تیغ است ستاره و تو جلازم	سیجن است زمانه و تو سَجّانم

گویی آن مرد بزرگ در این ایات دردناک از طرفی سرگذشت

وطن خود ایران را دیده و از طرفی هم سرانجام فجیع خویشتن را پیش بینی

کرده است . قائم مقام به امر محمد شاه به سال ۱۲۵۱ ه . ق . در تهران

بقتل رسید .

قائمی

میرزا حبیب متخلص به قائمی در حدود ۱۲۲۲ ه . ق . یعنی در

زمان سلطنت فتحعلی شاه در شیراز تولّد یافت . پدرش میرزا محمد علی

شاعر بود و گلشن تخلص داشت . در عهد جوانی سفر خراسان کرد و در آنجا

به تحصیل علوم و ادبیات پرداخت . در آغاز شاعری خود تخلص وی حبیب بود و بتدریج شهرتی یافت و در نزد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حکومت آن سامان را داشت مقرب شد و به امر او تخلص قآنی یافت و آن به نسبت اسم پسر شجاع السلطنه یعنی اوکتافاآن بود . قآنی مدتی در خراسان و کرمان ملتزم حضور او بود و همین شاهزاده وی را پیش فتحعلی شاه معرفی کرد. بعد از اقامت در خراسان و شیراز و کرمان به تهران آمد و در آنجا معروفتر شد و در دربار محمد شاه خاصه ناصرالدین شاه تقرب زیاد پیدا کرد .

آنچه از اخبار بدست می آید قآنی اوّل شاعر ایران است که به آموختن زبان فرانسه پرداخت .

قآنی را می توان بعد از صائب معروفترین شاعر ایران در تمام دوره صفوی وقاجار شمرد و شاید در طرز سخن و خوبی وصف و انتخاب کلمات و استعمال لغات و تتبع اشعار قدما کمتر کسی از سخنگویان این دوره با او برابری تواند کرد، مخصوصاً هنر او در قصیده است، در غزل نیز استادی نشان داده است .

در مسقط و ترجیع بند دستی داشت ولی باید گفت که در اشعار وی معانی فلسفی و اخلاقی کم است . در دیوانش قصاید مدحیه که توان گفت شاهکار اوست بسیار است . سرمشق او شاعران خراسان است و بخصوص نسبت به منوچهری علاقه خاصی نشان می دهد مخصوصاً ناصرالدین شاه را بسیار ستوده است و اغلب این قصاید را با وصف شیرینی از طبیعت شروع کرده . از آن جمله مسطبی است که بند اول آن نقل می شود :

بنفشه رسته از زمین به طرف جویبارها
 و یا گسسته حورعین ز زلف خویش تارها
 ز سنگ اگر ندیده‌ای چه سان جهد شرارها
 به برگهای لاله بین میان لالهزارها
 که چون شراره می جهد ز سنگ کوهسارها
 نیز در مستطیزیرین لطف بهار و طراوت گلزار و نغمه جویبار
 نمایان است :

باز بر آمد به کوه رایت ابر بهار
 سیل فرو ریخت سنگ از زبر کوهسار
 باز به جوش آمده مرغان از هر کنار
 فاخته و بوالملیح، صاصل و کبک و هزار
 طوطی و طاووس و بط سیره و سرخاب و سار
 هست بنفشه مگر قاصد اردیبهشت
 کز همه گلها دمد بیشتر از طرف کشت
 وز نفس جویبار گشته چو باغ بهشت
 گویی باغالیه بر رخس ایزد نوشت
 کای گل مشکین نفس مرده بر از نوبهار
 دیده نرگس به باغ باز پر از خواب شد
 طره سنبل به راغ باز پر از تاب شد
 آب فسرده چو سیم باز چو سیماب شد
 باد بهاری بجست زهره وی آب شد
 نیمشبان بیخبر کرد ز بستان فرار

تغزلهای شاعر که به مناسبت قصایدی در رسیدن نوروز و وصف بهار و مدح شهریار سروده است ، الحق هریک نمونه‌ای بدیع از لطف ضمیر و طبع منیر اوست و با اینکه در تمام آنها از استادان سابق پیروی کرده ، در این پیروی شایسته و هنر آفرین بوده ، و پیداست او خود در سخن پردازی مراحل پیموده و بی شبهه در سرودن این گونه اشعار طبع روان فیاضی داشته است .

در اغلب قصاید استاد ، پیروی او از گویندگان پیشین پیداست مثلاً
در قصیده :

اگر نظام امور جهان به دست قضاست
چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
استادانوری در مد نظر او بوده است که ناظم قصیده‌ای است با مطلع
زیر :

اگر محوّل حال جهانیان نه قضاست
چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست
و نیز در قصیده :

آنچه می بینم به بیداری نبیند کس به خواب
زانکه در یک حال هم در راحت هم در عذاب
همان استاد را پیروی کرده است که گفته :
این که می بینم به بیداری است یارب یا به خواب
خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
همچنین در قصیده :

غم و شادی است که با یکدیگر آمیخته اند
یا مه روزه به نوروز در آمیخته اند

قصیده خاقانی را سرمشق گرفته است که گفته :
 می و مشک است که با صبح در آمیخته‌اند
 یا به هم زلف و لب یار در آمیخته‌اند
 قصیده زیرین یکی از بهترین قصاید اوست:
 بهار آمد که از گلبن همی بانگ هزار آید
 به هر ساعت خروش مرغ زار از مرغزار آید
 توگویی ارغنون بستند بر هر شاخ و هر برگ
 زبس بانگ تذرو و صلصل و دراج و سار آید
 بجوشد مغز جان چون بوی گل از گلستان خیزد
 ببرد مرغ دل چون بانگ مرغ از شاخسار آید
 خروش عندهایب و صوت سار و ناله قمری
 گهی از گل گهی از سروبن گه از چنار آید
 یکی گیرد به کف لاله که ترکیب قدح دارد
 یکی بر گل کند تحسین کزو بوی نگار آید
 یکی بیند چمن را بی تأمل مرحبا گوید
 یکی بوید سمن را مات صنع کردگار آید
 یکی بر لاله پاکوبد که هی‌هی رنگ می دارد
 یکی از گل به وجد آید که بنخ بوی یار آید
 یکی بر سبزه می غلتد یکی بر لاله می رقصد
 یکی گاهی رود از هوش یکی گه هوشیار آید
 زهر سویی نوای ارغنون و چنگ و نی آید
 زهر سویی صدای بربط و طنبور و تار آید

قاآنی گذشته از دیوان اشعار ، تألیفی منشور نیز دارد به نام پریشان که آن را به طرز واسلوب گلستان سعدی ساخته و در آن عین شیوه سعدی شیرازی را بکار برده و تمام نثر و نظم آن را باستانی چند بیت خود سروده است ، چنانکه در خاتمه گفته :

نیست درو عاریت هیچ کس
خاص من است آنچه درو هست و بس

جز دو سه بیتی زعرب وز عجم
کامده جاری به زبان قلم
حکایات پریشان مانند گلستان در آداب و سیر و نصایح و سرگذشت و لطایف و نظایر آن است .

قاآنی در سال ۱۲۷۰ هـ . ق. در تهران وفات یافت.

✱ فروغی بسطامی

میرزا عباس بسطامی متخلص به فروغی فرزند آقا موسی در ۱۲۱۳ هـ . ق. در عتبات تولّد یافت و بعد از چندی از آنجا به مازندران آمد و در ساری اقامت جست . روزگاری ملّترزم رکاب فتحعلی شاه و مدّاح وی بود . چندی نیز در کرمان در خدمت حسنعلی میرزا شجاع السلطنه که حامی قاآنی نیز بود تقرّب داشت و تخلص فروغی را نیز همین شاهزاده به مناسبت لقب فرزند خود فروغ الدوله به او بخشید . فروغی قسمت بزرگ عمر خود را به ریاضت و درویشی و اعتزال گذرانیده و به مجلس عرفا می گرویده است . استعداد و مهارت فروغی در غزلسرایی است و در این هنر به معاصرین خود برتری داشت . شماره اشعارش را تا بیست هزار بیت گفته اند ، و غزلیاتش در میان معاصرین معروف و زبانزد بوده است .

در طرز غزل از بزرگان غزل سرا مانند حافظ و سعدی پیروی کرده و خود
نیز شیوه‌ای مخصوص و گاهی مضامینی نو بکار برده است؛ اغلب غزل‌هایش
شیرین و جاذب است.

خاصه این غزل :

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا
کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا
با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تماشا کنم ترا
بالای خود در آینه چشم من بین
تا با خبر ز عالم بالا کنم ترا
خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم
خورشید کعبه ، ماه کلیسا کنم ترا
طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند
یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا
زیبا شود به کارگه عشق کار من
هر که نظربه صورت زیبا کنم ترا ...

و نیز این غزل عارفانه :

خدا خوان تا خدا دان فرق دارد
که حیوان تا به انسان فرق دارد

موحد را به مشرك نسبتی نیست
 که واجب تا به امکان فرق دارد
 محقق را مقلد کی توان گفت
 که دانا تا به نادان فرق دارد
 مناجانی خرابانی نگردد
 که سر جسم تا جان فرق دارد
 مخوان آلوده دامن هر کسی را
 که دامن تا به دامن فرق دارد
 من و ابروی یار و شیخ و محراب
 مسلمان تا مسلمان فرق دارد
 من و میخانه ، خضر و راه ظلمات
 که می با آب حیوان فرق دارد
 مخوان دور فلک را دور ترسا
 که دوران تا به دوران فرق دارد
 مکن تشبیه زلفش را به سنبل
 پریشان تا پریشان فرق دارد
 مبر پیش دهانش غنچه را نام
 که خندان تا به خندان فرق دارد
 رخش را مه مگو هرگز فروغی
 که خور با ماه تابان فرق دارد
 وفات فروغی به سال ۱۲۷۴ ه . ق . اتفاق افتاد .

سروش اصفهانی

میرزا محمد علی متخلص به سروش در سده اصفهان تولد یافت .
از جوانی کسب کمال و معرفت کرد و استعداد فطری خود را بروز داد و به
ساختن اشعار پرداخت . سپس در بلاد ایران مسافرتها کرد و راهش به
تبریز افتاد و در آنجا اقامت گزید و نخست در نزد قهرمان میرزا پسر
نایب السلطنه و سپس در نزد ناصرالدین شاه صله و انعام دریافت کرد
و صاحب جاه و مال گردید و به لقب شمس الشعرائی نایل آمد . سروش اشعار
بسیار از قصاید و غزل و مثنوی ساخته و سبک قدما را تتبع کرده است و به
فرخی و ناصر خسرو و منوچهری و امیر معزی نظیره گفته، و توان گفت از این
حیث استعداد خاصی نشان داده است .

از آثار معروف او غیر از دیوان ، قصیده ها ، غزلها و مثنویها و
مجموعه هایی به نام ساقی نامه و الهی نامه و زینة المدايح (مجموعه ای
از مدایح خاندان رسالت) است .

وفات سروش در سال ۱۲۸۵ ه . ق . روی داد .

قصیده زیر یکی از بهترین قصاید اوست :

دو ابر بانگ زن گشت از دو سوی آسمان پیدا

به هم ناگاه پیوستند و بر شد از دو سو غوغا

چو پیوستند با هم بانگ هیجا از دو سو بر شد

سوی هم تاختن کردند گفتی از پی هیجا

الا ای ابر کوشنده که بی کینی خروشنده

چرا بی کین خروشی گر نه ای کالیوه و شیدا

ز گرد تیرمات خورشید روشن رخ برون تابد
چنان کز گرد لشکر شهبسوار دلدل شهبها
بطور کلی سروش در وصف بهار و تهنیت نوروز سخنوری ماهر
بوده است، از آن جمله این شعر را که به سبک منوچهری است سروده :
نوروز نو آیین تر امسال ز پار است
ای ترک بده باده که عید است و بهار است
گلبن چویکی حور به بر کرده حریر است
هامون چویکی حلهٔ پر نقش و نگار است
از برخی اشعار سروش اشاراتی به وقایع زمان ناصرالدین شاه
توان دید، از آن جمله نخستین باری که تلگراف در ایران برقرار شد،
شاعر اهمیت آن را این گونه تعبیر کرد :
منت ایزد را ، که آسان کرد بر عشاق کار
زین همایون کارگه کاندلر جهان شد آشکار
عاشقان بی پیک و نامه در سؤال و در جواب
با نگارین در میان فرسنگ اگر باشد هزار
کارها در روزگار شهریار آسان شدست
آفرین بر روزگار شهریار کامکار
کرد این فرخنده خدمت اعتضاد السلطنه
یافت از شاهنشاه گیتی نشان افتخار
محمودخان ملك الشعر

محمود خان صبادر کاشان بدینا آمد (۱۲۲۸ ه. ق.). وی منسوب
به آذربایجان بود. پدرش محمد حسین خان متخلص به عندلیب و جدش

فتحعلی خان صبا هر دو از شرای نامی بودند و در دربار فتحعلی شاه مقام ملك الشعرايى داشتند و عندليب تا زمان ناصرالدین شاه همین لقب را دارا بود .

محمودخان گذشته از فن شعر که در آن استادی داشت، در فنون و علوم دیگر نیز از سرآمدان عصر خود بود و در حکمت و حدیث و تفسیر و علوم ادبی و صنایع دستی مانند حسن خط و نقاشی و منبت کاری نظیر نداشت؛ و در واقع توان گفت این شخص مظهر ذوق و استعداد ایرانی و نمونه کامل صنایع ظریفه ایران در عصر خود بود . در شعر قریحه بلند داشت و مخصوصاً در قصیده ، استادان قبل از مغول را تتبع کامل نمود و شیوه لطیف خاصی پیدا کرد و اشعار نغز و بدیع سرود . توان گفت وی نزدیکترین گویندگان عصر خود به سبك عنصری و فرخی و منوچهری و معزی و ادیب صابر است . در دربار ناصرالدین شاه محل توجه و احترام بود و لقب ملك الشعرايى داشت . دیوانش قریب دو هزار و پانصد بیت دارد . وفاتش به سال ۱۳۱۱ ه . ق . یعنی دو سال پیش از قتل ناصرالدین شاه اتفاق افتاد .

قصایدوی بیشتر مربوط به مدایح ناصرالدین شاه و درباریان اوست و بعضی فواید تاریخی را نیز شامل است، مانند ذکر جلوس یا سفرها یا رسوم جشن و بزم، مثلاً در قصیده مرگ محمد شاه و جلوس ناصرالدین شاه این ابیات آمده است :

چو تخت ملك تهی ماند از محمد شاه

که نوشه باد روانش به عالم دیگر

به شهر تبریز اندر خبر رسید به شاه

که حال ملك دگر شد ز کینه اختر

از آن خبر بنگویم ملك چه گفت و چه کرد
 از آنكه كس به شنیدن نمی كند باور
 همی بكشت درون دو چشم خسرو آب
 هم از فراق پدر هم ز سوزش كشور
 ز بهر ساز سفر چون زسوك شه پرداخت
 بكشت در سر خسرو هزار گونه فِكْر
 بخواند پیش پی مصلحت خدیو بزرگ
 هر آن كه بود به دركه ز كهتر و مهتر
 چو صف زدند به پای سریر تن در تن
 خدیو ایران برداشت مُهر گنج گهر
 بكفت كز روش دهر و گردش كردون
 فتادمان سفری پر ز هول و پر ز خطر
 نهی شدست سر گاه کی ز شاه و كنون
 برفت بایدمان تا به تختگاه پدر
 سپاه جمله پراكنده ملك شوریده
 چگونه باید برگ سپاه و ساز سفر
 ایات ذیل كه در حلول نوروز و جلوه بهار سروده شده دلیلی است بر
 اینکه استاد چگونه صنعت متقدمین را فرا گرفته و چه ذوق عالی و قریحه
 سرشار در سخن فارسی داشته است :
 به سحر گاهان قمری چو در آید به سخن
 سوی باغ آی نگارینا لختی با من

من سپیده دم فردا به سوی باغ شوم
که گل سوری ازخنده گشوده است دهن
یک سوی دشت ز نورسته بنفشه است کبود
سوی دیگرش سفید است ز بشکفته سمن
رعد می نالد و می بالد از آن ناله گیاه
ابر می گرید و می خندد از آن گریه چمن
هر کجا بگذری از لاله خود روی به راه
شمعی افروخته بینی زیر سبز لکن
لب هر جوی پراز لاله شد و مرزنگوش
زین سپس خیمه نگارا به لب جوی بز
دست در دامن شادی زن و در نوبت گل
درکش از دست غم و اندوه گیتی دامن
غم یکی میوه تلخ است از او هیچ مخور
وان درختی که غم آرد بر، از بیخ بکن
در دل اندیشه مدار از شب آبتن از آنک
کس نداند که چه می زاید این آبتن
نیز این ایات زنده و با نشاط، انس او را با طبیعت، و مهر و حیرت
او را در برابر بدایع خلقت نشان می دهد :
از کوه بر شدند خروشان سحابها
غلطان شدند از بر البرز آبها
باد صبا بیامد و بر بوستان گذشت
بگرفت زلف سنبل از آن باد تابها

چون صد هزار جام بلورین واژگون
 بر آبدان ز ریزش باران حبابها
 خوبان سپیده دم به سوی بوستان شدند
 از بهر دیدن رخ گل با شتابها
 وقتی خوش است، عاشق دل داده را کنون
 در خانه داشتن نتوان با طنابها
 زین فصل و بابها که کتاب زمانه است
 تو اختیار فصل طرب کن ز بابها
 جز روز خرمی نبود در حساب عمر
 ما برگرفته ایم ز گیتی حسابها

شاعران دیگر این دوره

دوره قاجاریه به وجود شاعران و سخنگویان بسیار ممتاز بود و گذشته از آنانی که ذکر شد سخن پردازان دیگر نیز وجود داشته اند که در اقسام سخن مهارت خاص ابراز کرده اند، از آن جمله می توان یغمای جندقی و شهاب ترشیزی و مفلح تهرانی و رضاقلی خان هدایت و صبوری مشهدی و فتح الله خان شیبانی و امثال آنان را نام برد. همه این سخنگویان در سرودن اشعار محکم و متین دست داشتند و هر يك در شیوه ای قوت طبع و صفای قریحه نشان داده و در زنده کردن سبك قدما استعداد خاصی را دارا بودند.

نویسندگان این دوره

میرزا مهدی خان استرآبادی

میرزا مهدی خان پسر محمد نصیر استرآبادی منشی نادرشاه و از ندما و درباریان وی بود و درسفرهای آن پادشاه حضور داشته است. وی یکی از دانشمندان و نویسندگان معروف قرن دوازدهم بشمار می آید. دارای قریحه و استعداد خاص و سلاست طبع و جودت ذهن بود. وفات او را بین سالهای ۱۱۷۵-۱۱۸۰ ه. ق. نوشته اند.

از تألیفات مهم او تاریخ نادرشاه معروف به جهاننگشای نادری است که شامل وقایع سلطنت نادر تامرگ اوست. دیگر کتاب دره نادره است که انشای آن متکلف و مصنوع و سراسر عبارت پردازی است. وی فرهنگی به نام سنگلاخ (لغت ترکی جغتایی به فارسی) نوشته است.

آذر بیگدلی

آذر بیگدلی شاعر و نویسنده قرن دوازدهم (متوفی در ۱۱۹۵ ه. ق.) است و مایهش از این شرح حال و آثار او را درضمن شعرای این دوره آوردیم. اثر منشور او آتشکده است که شامل شرح حال ۸۴۲ تن شاعر همراه با نمونه‌ای از اشعار آنان است. وی این کتاب را به ترتیب

اقالیم طبقه‌بندی کرده و تألیف آن را در ۱۱۷۴ ه. ق. به انجام رسانده است.

قائم مقام

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی (مقتول به سال ۱۲۵۱ ه. ق.) یکی دیگر از نویسندگان و شاعران این دوره بود. اثر مهم وی به نثر، منشآت اوست که شامل نامه‌ها و مکاتیب لطیف و ظریف است. وی در نثر، پیرو مکتب گلستان سعدی بود و ساده می‌نوشت. شرح حال این نویسنده پیش از این در ضمن شعرای این دوره گذشت، بدانجا رجوع شود.

رضاقلی هدایت

رضاقلی طبرستانی متخلص به هدایت پسر محمد هادی خان در سال ۱۲۱۸ ه. ق. یعنی هنگام سلطنت فتحعلی شاه، در تهران دنیا آمد. وی پس از تحصیل کمالات به دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه مناصب عالی یافت و مخصوصاً امر تربیت عهد جوانی ناصرالدین شاه بدو موقوف شد. از آثار مهم او تذکره ریاض العارفین است که محتوی شرح حال شعرای متصوف و عرفا می‌باشد. در این تذکره منتخبات اشعار آنان و همچنین منتخبانی از مثنویهای خود مؤلف مندرج است. دیگر از تألیفات او مجمع الفصاحت. این کتاب دو جلد است و شرح حال قریب ۷۰۰ تن از شعرای سلاطین و شاهزادگان و امرا و شعرای معروف و متوسط و متأخر ایران در آن آمده است. هدایت، قریحه شاعرانه داشت و به تصریح خودش زیاده بر سی هزار بیت سروده و نمونه‌هایی از قصاید و

غزلیات خود را در مجمع الفصحا نقل کرده است . دیگر از آثار او **تکمله روضة الصفا و فرهنگ انجمن آراست** . وفات وی به سال ۱۲۸۸ ه . ق . روی داد .

میرزا محمد تقی سپهر

میرزا محمد تقی متخلص به سپهر و ملقب به لسان الملك، مستوفی دربار ناصرالدین شاه و از دانشمندان و فضلاء آن زمان بود . کتاب معروف او **دوره ناسخ التواریخ** است که تاریخی عمومی و به سبک ساده و قدیمی و پخته نوشته شده است . این کتاب با ملحقاتش قریب پانزده جلد بزرگ می شود . لسان الملك به سال ۱۲۹۷ ه . ق . درگذشته است . پس از وی **عباسقلی خان سپهر** که تا کشته شدن ناصرالدین شاه از مقرین دربار بود چند جلد در شرح حال ائمه و تفصیل سلطنت ناصرالدین شاه و غیره بر آن افزود .

عباسقلی خان سپهر تألیفات دیگر نیز دارد ، از جمله کتاب **وفیات الاعیان** تألیف ابن خلکان را به فارسی ترجمه کرد . وی در فضل و ادب نمونه بود .

مؤلفان نامه دانشوران

نامه دانشوران از کتابهای مشروح و مهم در شرح حال علما و ادب است که در زمان ناصرالدین شاه به اهتمام عده ای از فضلا به زبان فارسی تألیف شده و هفت جلد آن انتشار یافته است . مؤلفان نامه دانشوران : **حاج میرزا ابوالفضل ساوهای ، میرزا حسن طالقانی ، میرزا عبدالوهاب قزوینی و مخصوصاً شمس العلماء عبد رب آبادی** است . دانشمندان اخیر الذکر پس از وفات بعضی از مؤلفان مذکور به معاونت ادیبی

دیگر موسوم به غیاث ادیب ادامه تألیف این کتاب را برعهده گرفت و تا جلد هفتم منتشر ساخت .

حاج ملاهادی سبزواری

حاج ملاهادی سبزواری فیلسوف و حکیم معروف دوره قاجاریّه (متوفی در ۱۲۸۹ ه. ق.) پسر حاج محمد سبزواری بود. نخست در مشهد، سپس در اصفهان به تحصیل علوم حکمت و فقه و اصول و کلام پرداخت و به جرگه دانشمندان درجه اول دوره قاجار درآمد . وی به عربی و فارسی تألیفات دارد . معروفترین تألیف او منظومه‌ای است به عربی در منطق و حکمت همراه با شرح آن در دو قسمت که اولی **تالی المنتظمه** و دومی **غُرر الفوائد** نام دارد و هر دو در یکجا به نام شرح منظومه سبزواری مشهور است .

وی به فارسی نیز **اسرار الحکم** را در حکمت الهی تألیف کرده است و نیز با تخلص «اسرار» غزلیات حکمی و عرفانی سروده است .



از آثار منشور این دوره غیر از آنچه در ضمن شرح حال نویسندگان گفته شد این کتابها نیز قابل ذکر است :

تاریخ گیتی گشا - این کتاب در تاریخ زندیه ، و تألیف میرزا- محمد صادق نامی است .

متمم روضة الصفا - غیاث الدین خواند میر نبیره دختری میرخواند ، جلد هفتم تاریخ روضة الصفا را تکمیل کرده و وقایع تاریخی را تا وفات سلطان حسین بایقرا یعنی ۹۱۲ ه. ق. بدان افزوده است . سپس در دوره قاجاریه ، رضاقلی خان هدایت با تألیف سه جلد شامل وقایع تاریخی

از ۹۱۲ تا زمان ناصرالدین شاه ، آن را به ده جلد رسانیده است .
فجوم السماء - کتابی است در شرح حال فقهای شیعه ، از عصر صفوی
تا اواسط دوره قاجاریه ، و آن در اواخر قرن سیزدهم یعنی زمان سلطنت
ناصرالدین شاه به وسیله محمدصادق بن مهدی تألیف یافته است .

غیاث اللغات - تألیف محمد غیاث الدین از فارسی شناسان هند
است و دارای لغات مهم فارسی و عربی و ترکی است . تألیف این کتاب در سال
۱۲۴۲ ه . ق . انجام گرفته است .

در این دوره فرهنگهای دیگر نیز از قبیل : **آئندراج** تألیف
محمد پادشاه متخلص به «شاد» و **بهارعجم** تألیف **لاله تیک** چندبهار
هندی که به سال ۱۱۵۶ ه . ق . تألیف شده و **چراغ هدایت** تألیف
خان آرزو (متوفی در ۱۱۶۹ ه . ق .) قابل توجه است .

دوره مشروطیت و تأثیر آن در ادبیات فارسی

ظهور مشروطیت که فرمان آن در سال ۱۳۲۴ ه. ق. صادر شد نتیجه يك سلسله مقدمات سیاسی و علمی و ادبی بود که شرح و بسط آن را کتابی جداگانه باید. اجمالاً توان گفت که در این دوره ادبیات ایران گذشته از دوام در موضوعات و طرزهای قدیم، تازگیهای نیز پیدا کرد و ممکن است آنها را به طریق ذیل تلخیص کرد:

۱- زبانهای ییگانه خاصه زبان فرانسوی که از اوایل دوره قاجار در ایران شروع به انتشار نموده بود رواج یافت و راه آمد و شد بین ایران و فرنگستان بیشتر از سابق باز شد و تصانیف ادبی آن سرزمین از نظم و نثر و داستان و رمان بتدریج در این دیار معروف گردید. در تأثیر این اختلاط نه تنها عده‌ای از کتب فرنگی به فارسی ترجمه و مقداری لغات فرنگی داخل زبان فارسی شد بلکه برخی نویسندگان جدید در معانی والفاظ تاحدی سبک و روش و طرز فکر مغرب زمین را اقتباس کرده و گاهی دورتر رفته و از شیوه زبان فارسی خارج شدند.

۲- از موضوعات تازه‌ای که داخل ادبیات گردید افکار آزادی - خواهانه و عقاید اجتماعی و سیاسی و فکر تساوی حقوق سیاسی و مسئله آزادی افکار و حریت مطبوعات و احساسات وطن پرستانه و نفرت بر ضد

نفوذ نامشروع ییگانگان است که الحق در نظم و نثر جلوه خاصی کرد
و شعرای توانای خوش قریحه و نویسندگان قابلی ظهور کردند و با بهترین
الفاظ به تعبیر این سنخ افکار پرداختند؛ حتی اینگونه عقاید به لطف
قریحه شاعرانی مانند **عارف قزوینی** به شکل تصنیف ملی در میان عامه
انتشار پیدا کرد. از شاعران این دوره می توان برای نمونه **ادیب الممالک** -
فراهانی و **ادیب پیشاوری** و **پروین اعتصامی** و **ملک الشعرای بهار**
را ذکر کرد. «بهار» در طرز قصیده و تتبعات تاریخی و ادبی استاد بود.

در واقع شاعران و گویندگان و نویسندگان سخنور ادب پرور
بسیاری در عصر ما ظهور کردند و الحق نظم و نثر فارسی را زنده نگه
داشته و آن را گویاتر و شیواتر کرده و معانی تازه در آن دمیده و خود را
اخلاف صدق بزرگان قدیم نشان دادند و کتابهایی در شرح احوال و اشعار
و آثار آنان بوجود آوردند.

۳- نظم و نثر فارسی از مقام شامخ ادبی قدیم که معمولاً از حیات
مردم دور و از ذوق و احتیاجات عامه مهجور بود کمی به پایین آمد و به ذهن
و زندگی توده نزدیک شد و بر حسب احتیاجات جامعه در مضامین تازگی
پیدا کرد و به مطالب اجتماعی گروید و نویسندگان در ادای این موضوعات
بیشتر از زینت الفاظ و استعمال جمله های دور و دراز متوجه به ادای مطلب
و بیان مقصود شدند.

۴- احداث مدارس جدید و روزنامه ها و مجلات به توسیع و
تعمیم معارف خدمت بزرگی کرد و ادبیات نسبت به عامه بیشتر مأنوس
شد و در دسترس آنان واقع گشت و توجه به علم و ادب زیادت گرفت.
۵- تمایل در مردم و در طبقه دانشمندان و مؤلفان نسبت به تألیفات

علمی و ادبی متقدمان ایران پدید آمد و توجه خاصی به ترجمه تألیفات علمی مغرب زمین پیدا شد و بخصوص تصحیح و طبع مؤلفات گذشتگان ایرانی در نظم و اثر مورد نظر خاص واقع گشته و مقدار مهمی از نوادرات و تصانیف گذشته به اهتمام دانشمندان بطرز صحیح جدیدی به حلیه طبع درآمد و احیا گردید .

۶- درج مطالب علمی و تاریخی بطرز تحقیقی و انتقادی و رجوع به اصول و اسناد از روی نظام فکری و تتبع کامل ترقی شایانی کرد و در واقع شیوه بعضی مؤلفان بزرگ اسلامی که در قدیم نسبت به زمان آنان معمول بود احیا گردید و در این امر از روش انتقادی دانشمندان مغرب زمین نیز استفاده کامل شده است . در حقیقت تألیفات و تحقیقات خاور شناسان مغرب زمین از این حیث در نهضت جدید ادبی ایران تأثیر خاص داشته و در میل و رغبت ایرانیان نسبت به احیای آثار گذشتگان نیز در سلیقه و راه و رسم پژوهش مطالب علمی ، عاملی مهم بوده است و توان گفت در میان دانشمندان ایران پیشرو عمده در این فن محمد قزوینی بوده است .

۷- نهضتی برضد عبارت پردازیهای بی لزوم و مبالغه ها و مضامین و تشبیهات غیر طبیعی و پیچیده قسمتی از ادبیات قدیم شروع شد . در این مورد برخی ترك اغلب مضامین و تشبیهات و اسلوب و معانی قدیم را می خواهند و موضوعهای تازه پیدا می کنند و اوزان و اشکال نو بکار می برند و در اثر مخالف جمله بندی تازی منش و استعمال کلمات زیاد عربی هستند و به احیای شیوه ایرانی و استعمال لغات فارسی اهتمام دارند حتی بعضی دورتر رفته و به استعمال جمله های فارسی خالص می گویند .

درضمن توان گفت این دوره از يك لحاظ یعنی بیشتر از لحاظ موضوع وهدف وطرز تعبیرات ادبی دوره تحول و انقلاب است . موازین قدیم تا حدی متزلزل شده و اصول جدید هم سروصورتی کامل پیدا نکرده و ادبیات بطور کلی سیر تکاملی می نماید ، در هر صورت برخی از گویندگان جدید آثار زیبای دلربایی که نوید سبک عالیتری را می دهد بوجود آورده اند .

رواج مطبوعات در دوره مشروطیت

قدیمترین روزنامه را در ایران میرزا صالح شیرازی در زمان محمدشاه به سال ۱۲۵۴ ه . ق . تأسیس کرد . پس از آن در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه روزنامه وقایع اتفاقیه به اشاره امیرکبیر در ایران دایر گردید . این روزنامه تا سال ۱۲۷۷ ه . ق . به همین نام و پس از آن به نام روزنامه دولت علیه ایران خوانده شد . پس از این دو روزنامه ، روزنامه دولتی ، دیگر روزنامه ملّتی و دیگر علمی در قطع کوچک نشر یافت ، و سرانجام در سال ۱۲۸۸ ه . ق . روزنامه بزرگتر و مهمتری به نام ایران در تحت ریاست محمدحسن خان صنیع الدوله به چاپ سنگی در ورق کوچک هفته ای سه شماره منتشر گردید . وبعد در همین سال روزنامه های مصور به نام مرآة السّفر و مشکوة الحضر انتشار یافت . در سال ۱۲۹۴ ه . ق . روزنامه علمی مصور دایر شد . در آغاز سال ۱۳۰۰ ه . ق . روزنامه نفیس و مصوری به نام شرف بابترین نقاشیها ، ماهی يك شماره منتشر گردید و تا اواخر سال ۱۳۰۹ ه . ق . دایر بود . سپس در سال ۱۳۱۴ سال اوّل جلوس مظفرالدین شاه روزنامه شرافت در هشت صفحه به قلم مهدی و مصور الملك ماهانه تأسیس شد و انتشار آن تا سال ۱۳۲۰

ادامه داشت .

در عصر ناصری و مظفری روزنامه‌های بسیار مانند روزنامه **اختر** در استانبول و **قانون ملک** در لندن و **ثریا و پرورش** در مصر و **جبل المتین** در کلکته و **ماورای بحر خزر** در عشق آباد و غیره انتشار می یافت . و از این جراید ، **ثریا و پرورش** از حیث سبک انشا قابل توجه بود . نویسنده **پرورش میرزا محمد علی پرورش** از ادبای بسیار خوش ذوق بود و در ۱۳۲۵ ه . ق . درگذشت .

در داخل ایران نیز روزنامه **تربیت** به مدیریت و دبیری مرحوم **میرزا محمد حسین ادیب متخلص** به **فروغی** انتشار می یافت . **فروغی** در روزنامه ایران و سایر جراید نیز دست اندر کار بوده است . همچنین در کتابهایی که اعتماد السلطنه چاپ می کرد **فروغی** احياناً متحمل زحمت نویسندگی بوده است .

روزنامه دیگر این عصر **اطلاع** است که با حروف سربی چاپ می شد . مدیر و نویسنده آن **مجیر الدوله گلشانی** از فضلاء این دوره بود . این روزنامه تا ظهور مشروطه دوام آورد . روزنامه دیگر **ادب** بود که به ریاست و قلم **میرزا صادق ادیب الممالک متخلص** به امیری در خراسان و تبریز و تهران منتشر می شد . اینها بودند روزنامه‌های مهم آن عصر ، و جز این ، روزنامه‌ها و مجله‌هایی نیز دایر بود که شرح آن در تاریخ ادبیات دوره مشروطه تألیف **براون** آمده است .

ترجمه آثار خارجی

یکی از علل انقلاب فکری در این دوره تأسیس مدرسه دارالفنون بود که به اهتمام **میرزا تقی خان امیر کبیر** در سال ۱۲۶۸ ه . ق . دایر

گردید . این مدرسه در واقع دانشگاهی بود که زبان و ادبیات خارجی و طب و علوم طبیعی و جز آن در آنجا تدریس می شد ، و جزوهای استادان خارجی در میان شاگردان به تجدید سبک نثر و ساده نویسی کمک می کرد و قرائت کتب اروپایی نیز این راه را باز می نمود . از همان اوقات ترجمه کتابهای خارجی خاصه کتب فرانسوی از قبیل : **تاریخ ناپلئون اول ، تلماک ، کنت مونت کریستو ، تاریخ ویلهلم ، ساسانیان** تألیف راولنسن ، **سه تفنگدار ، سفرنامه استانی** و کتب علمی از تشریح و طب و ریاضیات و فیزیک و هندسه و غیره به زبان ساده و روان انجام شد و انتشار یافت و یکی از مترجمان زبردست این دوره **محمد طاهر میرزای قاجار** است .

ظاهراً نخستین کتابی که از فرانسه یا روسی به فارسی ترجمه شده است **تاریخ و وقایع ناپلئون** است که **میرزا صالح شیرازی** خود ترجمه کرده یا دوستانش به خواهش او ترجمه کرده اند . دیگر **تاریخ ناپلئون** تألیف مسیو بورین است که ترجمه آن در عهد محمدشاه انجام یافته است . از این تاریخ به بعد ترجمه آثار خارجی رو به تزاید رفت تا آنجا که قسمت بیشتر کتابهایی که انتشار می یافت ترجمه آثار دانشمندان اروپا یا امریکا بود . این امر تا زمان ما ادامه دارد ولی جای تأسف است که در ترجمه بعضی از کتابها دقت کافی بعمل نمی آید .

وضع شعر و شاعری در دورهٔ مشروطیت و شاعران بزرگ

راجع به وضع شعر و شاعری در این دوره پیش از این اشاره کردیم. بطور کلی گویندگان و سخنوران بسیاری در این عصر بظهور رسیدند و شعر فارسی گویاتر و شیواتر شد و مضامینی تازه پیدا کرد و بر حسب احتیاجات جامعه و تحت تأثیر انقلاب مشروطیت مطالب اجتماعی و سیاسی یکی از موادّ مهمّ شعر گردید.

از شاعران این عصر بعضی شیوهٔ متقدّمان را پیش گرفتند از قبیل ادیب الممالک فراهانی و ادیب پیشاوری و بعض دیگر در عین دلبستگی به ادبیّات قدیم بنابر مقتضیات عصر تحوّلی در شعر بوجود آورده و خود را از قید و بند تقلید رها کرده‌اند، مانند ایرج میرزا، عارف قزوینی و و ملک الشعرای بهار. مخصوصاً عارف و بهار در سرودن اشعار سیاسی و اجتماعی پرمعنی و روان استاد بودند. و اخیراً اشعاری هجایی به نام شعر نو متداول شده است که بعضی از آنها قابل توجّه است.

اینجا به شرح حال شاعران بزرگ این دوره می‌پردازیم:

ادیب الممالک

محمد صادق ادیب الممالک فراهانی متخلص به امیری فرزند

حاج میرزا حسین بود . وی در سال ۱۲۷۷ هـ . ق. متولد شد . علوم ادبی زمان را نزد اساتید فن فرا گرفت . در شاعری بر اکثر سخنوران عصر خویش پیشی جست . نخست پروانه تخلص داشت ولی بعد تخلص خود را امیری نهاد. دیوانش ۲۲۵۰۰ بیت دارد شامل اوضاع دوره مشروطیت و احوال ادارات آن زمان و مطالب دیگر است . وی به سال ۱۳۱۶ هـ . ق. روزنامه ادب را در تبریز و به سال ۱۳۲۵ در مشهد انتشار داد.

وفات ادیب الممالک به سال ۱۳۳۶ هـ . ق. روی داد .

این قطعه را به ذکاءالملک وزیر عدلیه نوشته است :

خدایگانا میرا ز حال خود قدری

به حضرت توسرایم که جای کتمان نیست

همه پزشکان از من کناره می جویند

مگر که دردمرا ای حکیم درمان نیست

همه دلیران پیش قضا سپر فکنند

بغیر من، که چومن پهلوان میدان نیست

دلم چنان پریان خسته اند از غم خویش

که در جهانم هیچ اعتنا به دیوان نیست

برای نان فروم زیر بار منت خلق

که آب و نانم جز باخدای متان نیست ...

وزیر عدلیه از من به غفلت است آری

سرشت انسان هرگز تهی زنسیان نیست ...

تو دانی آنکه بغیر از تعاون و شفقت

یکی عبادت در معبد سلیمان نیست

اگر مسلمان بیند ز نوع خویش یکی
زبون، و دست نگیرد و را، مسلمان نیست
کرامت و شفقت گر نباشد انسان را
اگر چه زیبا دارد شمایل، انسان نیست...

این قطعه نیز از اوست:

شنیده‌ام چو سلیمان به تخت داد نشست
خرد به درگش استاد و چشم فتنه به خفت
ز دور دید که گنجشک نر به جفت عزیز
ترانه خواند و سرود آنچنان که شاه شرفت:

من این رواق سلیمان توانم از منقار
ز جای کند و به دریا فکند و خاکش رفت

به خشم شده و گنجشک بینوا چون یافت
که این حدیث شه‌نشه شنید و زان آشفست،
بگفت: خشم مگیرای ملک ز لغزش من

که پیش همسر خود لافها زدم بنهفت
چرا که لاف زدن کیمیای مرد بود

برای آنکه کند جلو در برابر جفت
گرفته بود دل شهریار از آن گفتار

پس از شنیدن این عذر همه چو گل بشکفت
شنیدن سخی راست خشم وی بزود

گناه او همه بخشید و عذر او پذیرفت.

ایرج میرزا

جلال الممالك ایرج میرزا پسر صدرالشعر غلامحسین میرزا از نوادگان فتحعلی شاه قاجار بود. وی به سال ۱۲۹۱ ه. ق. ولادت یافت و به سال ۱۳۴۰ ه. ق. درگذشت. ایرج میرزا در پارسی و تازی و زبان فرانسوی مهارت داشت و روسی و ترکی نیز می دانست، و خط را خوب می نوشت. در نوزده سالگی هنگام ولیعهدی مظفرالدین شاه لقب صدرالشعرایی یافت لیکن بزودی از شاعری در دربار کناره گرفت و به خدمات دولتی پرداخت.

شعر ایرج به سادگی و داشتن مفردات و تعبیرات عامیانه مشهور است. اطلاعاتی که از ادبیات ملل مختلف داشت سبب شد که روش قدیم را ترك کند و شیوه خاصی آورد. وی در این شیوه افکار و مضامینی نو بکار برده و مسائل مختلف اجتماعی را به زبانی ساده بیان کرده، ولی در بعضی از اشعارش عفت قلم را از دست داده است.

این قطعه در باره « مادر » از اشعار ایرج میرزا است :

گویند مرا چو زاد مادر	پستان به دهن گرفتن آموخت
شبها بر گاهواره من	بیدار نشست و خفتن آموخت
دستم بگرفت و پا پیا برد	تا شیوه راه رفتن آموخت
يك حرف و دو حرف بر زبانم	الفاظ نهاد و گفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من	بر غنچه گل شکفتن آموخت
پس هستی من ز هستی اوست	تا هستم و هست دارم دوست

ایرج قطعه دیگری نیز در باره مهر مادر سروده است که از شاهکارهای شعر فارسی است به مطلع زیر :

داد معشوقه به عاشق پیغام که کند مادر تو با من جنگ ...
ایرج قطعات و اشعار حکمی و اخلاقی نیز دارد از جمله آنها این
قطعه است :

شنیدم کار فرمایی نظر کرد
ز روی کبر و نخوت کارگر را
روان کارگر از وی بیازرد
که بس کوتاه دانست آن نظرا
بگفت ای گنج‌رو این نخوت از چیست
چو مزد رنج بخشی رنجبر را ؟
من از آن رنجبر گشتم که دیگر
نبینم روی کبر گنجور را
تو از من زور خواهی من ز تو زر
چه منت داشت باید یکدگر را
تو بر من می‌دهی گر بدره زر
منت تاب روان نور بصرا ...
زنی یک بیل اگر چون من در این خاک
بگیری با دو دست خود کمر را
نهال سعی بنشانم در این باغ
که بی منت از آن چینم ثمر را
نخواهم چون شراب کس بخواری
خورم با کام دل خون جگر را

زمن زور و زتو زر این به آن در^۱
 کجا باقی است جا عجب و بطر را
 فشام از جبین گوهر در این خاک
 ستانم از تو پاداش هنر را ...
 به کس چون رایگان چیزی نبخشند
 چه کبر است این خداوندان زر را ؟
 چرا بر یکدگر منت گذارند
 چو محتاجند مردم یکدگر را ؟
 این قطعه نیز قابل توجه است :
 قصه شنیدم که بوالعلا به همه عمر
 لحم نخورد و ذوات لحم نیاززد
 در مرض موت با اجازه دستور
 خادم او جوجه با به محضر او برد
 خواجه چو آن طیر کشته دید برابر
 اشک تحسّر ز هر دو دیده بیفشرد
 گفت : چرا ماکیان شدی نشدی شیر
 تا نتواند گسست به خون کشد و خورد
 مرگ برای ضعیف امر طبیعی است
 هر قوی اول ضعیف گشت و سپس مرد

ادیب پشاورى

سید احمد پرسید شهاب الدین پشاورى به سال ۱۲۶۰ ه . ق .

متولد شد و به سال ۱۳۴۹ ه. ق. درگذشت. وی از سلسله سادات معروف به «اجاق» بود که در پیشاور بسر می بردند و نسبت آنان در سیر وسلوک به سلسله سهروردیه می رسد. ادیب مدتی در بلاد افغانستان و خراسان به تحصیل علوم معقول و منقول اشتغال داشت و در سال ۱۳۵۵ ه. ق. به تهران هجرت کرد و تا پایان عمر در این شهر زیست. وی در لغت پاریسی و عربی متبحر بود. در وصف سپیده گوید :

سپیده چو از نور دامان نماید
شب تیره را زار و فالان نماید
به باغ اندرون غنچه لب برگشاید
چو صبح از شکر خنده دندان نماید
افق ز آستین کف زرین برآرد
بساط زمی را زرافشان نماید
فلک خویشان را به سیمین ردایی
گر از چشم بیننده پنهان نماید
به سیمین قواره سپیده دمان صبح
ردایش شکافیده دامان نماید...

عارف قزوینی

ابوالقاسم عارف در قزوین تولد یافت و از آغاز زندگی به شعر و موسیقی علاقه وافر داشت و اکثر اوقات دیوانهای شعرا را مطالعه می کرد. در دوره انقلاب مشروطیت به حلقه ملّیون درآمد و اشعار و ترانه های خود را وقف دفاع از آزادی ملّت ایران از یوغ حکومت استبدادی و سلطه و نفوذ خارجی ساخت.

عارف ترانه‌های معروف دارد و چون آنهارا با آواز سوزناك و مهیج خود در محافل ملی می‌خواند مردم را منقلب می‌ساخت.

دیوان اشعار و ترانه‌های عارف اولین بار در برلین به سال ۱۳۰۳ ش. و بعد چندین بار در تهران چاپ شد.

وفات عارف به سال ۱۳۱۲ در همدان اتفاق افتاد و در حریم بقعه ابن سینا مدفون شد.

پروین اعتصامی

پروین دختر یوسف اعتصام‌الملک آشتیانی به سال ۱۲۸۵ ه. ش.

ولادت یافت و در ۱۳۲۰ ه. ش. درگذشت. او توانا ترین شاعر از میان زنان ایرانی و یکی از شاعران نامبردار دوران معاصر است. پروین در قصاید خود از حیث الفاظ پیرو شیوه شاعران قرن پنجم و ششم خاصه ناصر خسرو است؛ و در اشعار دیگر از قطعات و مثنویهای پرارزش و غزلها و غیره سخن او بیشتر رنگ سخن عراقی دارد و غالباً ساده و گاه تحت تأثیر لهجه معاصر است. اما اندیشه‌های وی نو و متضمن نکات بلند اجتماعی و اخلاقی و انتقادی است و تمثیلات نغز و اندرزهای حکیمانه و تفکرات و تحقیقات بلند او در همه آثارش مایه اعجاب خواننده می‌شود.

اینک نمونه‌ای از اشعار پروین اعتصامی را در زیر نقل می‌کنیم:

هر که با پاک‌دلان صبح و مسایی دارد

دلش از پرتو اسرار صفایی دارد

زهد با نیت پاک است نه با جامه پاک

ای بس آلوده که پاکیزه ردایی دارد...

سوی بتخانه مرو، پند برهمن مشنو
بت پرستی مکن، این ملك خدایی دارد
کهر وقت بدین خیرگی از دست مده
آخر این دُر گرانمایه بهایی دارد
صرف باطل نکند عمر گرامی پروین
آن که چون پیر خرد راهنمایی دارد.
كودك فقير :

دی کودکی به دامن مادر گریست زار
کز کودکان کوی به من کس نظر نداشت
طفلی مرا ز پهلوی خود بی گناه راند
آن نیر طعنه، زخم کم از نیشتر نداشت
اطفال را به صحبت من از چه میل نیست
كودك مگر نبود کسی کو پدر نداشت
امروز اوستاد به درس نگه نکرد
مانا که رنج و سعی فقیران ثمر نداشت
دیروز در میانه بازی ز کودکان
آن شاه شد که جامه خلقان به بر نداشت
من در خیال موزه بسی اشك ریختم
این اشك و آرزو ز چه هرگز اثر نداشت
جز من میان این گل و باران کسی نبود
کو موزه ای به پا و کلاهی به سر نداشت

آخر تفاوت من و طفلان شهر چیست؟
 آیین کودکی ره و رسم دگر نداشت!
 همسایگان ما بره و مرغ می خوردند
 کس جز من و تو قوت ز خون جگر نداشت
 بر وصله های پیرهنم خنده می کنند
 دینار و درهمی پدر من مگر نداشت!
 خندید و گفت آن که به فقر تو طعنه زد
 از دانه های گوهر اشکت خبر نداشت
 از زندگانی پدر خود می پرس از آنک
 چیزی به غیر تیشه و داس و تبر نداشت
 بس رنج برد و کس نشمردش به هیچ کس
 گمنام زیست آن که ده و سیم و زر نداشت
 طفل فقیر را هوس و آرزو خطاست
 شاخی که از تکرک نگون گشت بر نداشت
 نساج روزگار در این بهن کارگاه
 از بهر ما قفاشی از این خوبتر نداشت!
 رشید یاسمی

غلامرضا پسر محمد ولیخان معروف به رشید یاسمی به سال ۱۲۷۵ ه. ش. بدنیا آمد. تحصیلات خود را در کرمانشاه و تهران گذرانید و از جوانی علاوه بر تحصیل زبان و ادب پارسی به زبان فرانسوی آشنایی حاصل کرد و بعد از آن با زبان عربی و انگلیسی و پهلوی آشنا شد و

در حکمت و کلام و تاریخ ادبیات ، مطالعات خود را تا اواخر زندگی ادامه داد . وی علاوه بر شاعری از نویسندگان و مترجمان مشهور عصر ما بود . آثار فراوانی از او مانده است از قبیل : احوال سلمان ساوجی ، احوال ابن یمین ، تصحیح دیوان مسعود سعد ، و ترجمه‌هایی از قبیل : چنگیز خان از هارولد لمب و شاکرورد (دیسپیل ، از پل بورژ) و ایران در زمان ساسانیان از کریستنسن و رساله‌های پهلوی : اوشنر - داناک ، ارداویرافنامه و اندرز مارسپندان .

اشعار رشید متضمن افکار و موضوعات و مضامین کاملاً تازه است .
وفات او به سال ۱۳۳۵ هـ . ش . روی داد .
درباره گذشت عمر گوید :

برواز کرد عمر و ازو آشیانه ماند
مشت پری ز نعمت هستی نشانه ماند
از سوز و ساز دل اثری آشکار نیست
جز دود آه ما که به دیوار خانه ماند
عمری فسانه‌ها دل من در فسون گرفت
افسانه‌جو به خواب شد وزو فسانه ماند
گر شعر سوزناک سرایم عجب مدار
شمع نشاط مرد و ازو این زبانه ماند...

این مثنوی نیز درباره کوشش از رشید است :

بسی دیو داری تو اندر کمین	چواندوه و نومیدی و آرزو کین
اگر کاهلی ، یر تو گردند چیر	به فرسودن تو نپایند دیر
ورت تن بینند کوشا به کار	بمانند نومید و آشفته وار

یکی پیشه باید گزیدن که تن
ز کوشش بجو شادی و خرمی
زمانی نیاساید از توختن
که این است سرمایه آدمی .

بهار

ملك الشعرا محمد تقی بهار پسر ملك الشعرا محمد كاظم صبوری
به سال ۱۳۵۴ هـ . ق . = ۱۲۶۶ هـ . ش . متولد شد و در سال ۱۳۷۵
هـ . ق . = ۱۳۳۵ هـ . ش . درگذشت . بهار بی تردید بزرگترین گوینده
پارسی در چند قرن اخیر از تاریخ ادبی ایران است . او نه تنها شاعری
زبان آور و بلند اندیشه، بلکه در همان حال محقق بزرگ و نویسنده‌ای
فعال و استادی لایق و روزنامه‌نگاری مبتکر و پر ارزش بود . او
مسئلاً یکی از ارکان تکامل و تحول نظم و نثر در دوران معاصر محسوب
می‌شود.

اهمیت وی بیشتر در آن است که : اولاً زبان فصیح پیشینیان را
به بهترین و دل‌انگیزترین صورتی در سخن خود بکار برد، و از این حیث
سرآمد گویندگان دوره بازگشت شد، ثانیاً از زبان متداول پارسی و
مفردات و تعبیرات و اصطلاحات آن برای تکمیل زبان ادبی قدیم و
بکار انداختن آن در رفع حوایج روز استفاده کرد و آنها را بنحوی
بسیار مطلوب در سخن خود گنجانید، و ثالثاً از حدود فشرده و تنگ
موضوعات قدیم در شعر بیرون آمد و آن را وسیله سودمندی برای بیان
مقاصد گوناگون و موضوعات جدید قرار داد و اندیشه‌های مختلف فلسفی
و اجتماعی و سیاسی خود را آزادانه در آن گنجانید .

از جمله مهمترین کارهای ادبی او تصحیح و تحشیه دو متن مهم
تاریخ سیستان و مجمل التواریخ والقصص و همچنین تألیف سبک شناسی
یا تاریخ تطوّر نثر فارسی در سه مجلد است. وی مقالات متعدّد سیاسی
و ادبی و تحقیقی نیز در روزنامه‌ها و مجله‌های ادبی ایران نوشته است
دیوان اشعارش در دو مجلد بچاپ رسیده است .

در خطاب به کوه دماوند گوید:

ای دیو سپید پای در بند	ای گنبد گیتی ای دماوند
از سیم به سر یکی کله خود	ز آهن به میان یکی کمر بند
تا چشم بشر نبیندت روی	بنهفته به ابر چهر دل بند ...
چون گشت زمین ز جور گردون	سرد و سیه و خموش و آوند
بنواخت ز خشم بر فلک مشت	آن مشت تویی توای دماوند
تو مشت درشت روزگاری	از گردش قرن‌ها پس افکند
ای مشت زمین بر آسمان شو	بر ری بنواز ضربتی چند
نی لی تو نه مشت روزگاری	ای کوه نیم ز گفته خرسند
تو قلب فسرده زمینی	از درد ورم نموده یکچند
تا درد و ورم فرو نشیند	کافور بر آن ضماد کردند
شو منفجر ای دل زما نه	و آن آتش خود نهفته مپسند
خامش منشین، سخن همی گوی	افسرده مباش، خوش همی خند...
بفکن زبُن این اساس تزویر	بکسل زهم این نژاد و پیوند
برکن ز بُن این بنا، که باید	از ریشه بنای ظلم برکند
زین ییخردان سفله بستان	داد دل مردم خردمند .

این قصیده که به نام جغد جنگ معروف است از شاهکارهای شعر

فارسی معاصر است :

فغان ز جغد جنگ و مرغوای ^۱ او	که تا ابد بریده باد نای او
بریده باد نای او و تا ابد	گسسته و شکسته پَر و پای او
ز من بریده کرد آشنای من	کزو بریده باد آشنای او
چه باشد از بلای جنگ صعب‌تر	که کس امان نیابد از بلای او
شراب اوز خون مرد رنجبر	وز استخوان کارگر غذای او...
به هر زمین که باد جنگ بر وزد	به حلقها گره شود هوای او
به گوشها خروش تندر اوقند	ز بانگ توپ و غرش و هرای او
جهان شود چو آسیا و دم بدم	به خون تازه گردد آسیای او
رونده تانک همچو کوه آتشین	هزار گوش کر کند صدای او
چو پر بگسترده عقاب آهنین ^۲	شکار اوست شهر و روستای او
هزار بیضه هر دمی فرو نهد ^۳	اجل دوان چو جوجه از قفای او...
کجاست روزگار صلح و ایمنی	شکفته مرز و باغ دلگشای او
کجاست عهد راستی ^۴ و مردمی	فروغ عشق و تابش ضیای او
کجاست دور یاری و برابری	حیات جاودانی و صفای او...

۱- مرغوا به ضم میم و غین و سکون را به معنی فال بد و تطیر است.

۲- مراد هواپیماست .

۳- مراد بمب است :

نویسندگان این دوره

از جمله نویسندگان معروف دوره مشروطیت میرزا ملکم خان و میرزا محمدحسین ادیب متخلص به فروغی است، اینک شرح حال آنان را باختصار بیان می‌کنیم :

میرزا ملکم خان

ملکم خان فرزند یعقوب خان ارمنی بود که به دین اسلام درآمده بود. وی اولین بار به عنوان يك نفر جادوگر و شعبده‌باز به ایران وارد شد ولی به امر ناصرالدین شاه اخراج شد. وی در سن شصت سالگی مجدداً به ایران آمد و فراموشخانه را تأسیس کرد. این بار نیز از این کشور اخراج گردید و مدتها بعد در سال ۱۲۹۱ هـ. ق. = ۱۸۷۲ م. در لندن وزیر مختار ایران شد. ملکم خان با همکاری سید جمال‌الدین اسدآبادی روزنامه قانون را در انگلستان منتشر کرد، و رسالاتی نیز دارد که از جمله آنها رساله وزیر و رفیق است.

فروغی

میرزا محمدحسین ادیب متخلص به فروغی از نویسندگانی است

که به سبک قدیم و سبک ساده هر دو چیز می نوشت . وی کتاب راولنسن را به نام تاریخ ساسانیان ترجمه کرد، و نیز از آثار او رمان عشق و عفت است که در پاورقی روزنامه تربیت چاپ می شد . فروغی چنانکه پیش از این در مبحث مطبوعات دوره مشروطیت گفتیم ، مدیر و دبیر روزنامه مذکور بود .

دانشمندان و نویسندگان معاصر

در عصر حاضر دانشمندان و نویسندگان و محققان بزرگی در رشته‌های مختلف تاریخ و علم و ادب پیدا شده‌اند که در اینجا به شرح حال و آثار چند تن از آنان که از میان ما رفته‌اند اکتفا می‌کنیم :

علامه محمد قزوینی

محمد بن عبدالوهاب قزوینی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۸ ه . ش .) از دانشمندان و ادبا و محققین بزرگ قرن معاصر ایران و استاد مسلم در زبان و ادبیات فارسی و نخستین عالم و دانشمند ایرانی است که روش تحقیق علمی را پیش گرفت و مکتب جدیدی در ادبیات تحقیقی و انتقادی میهن خود بوجود آورد .

علامه قزوینی مردی منیع الطبع و بلند همت و قانع بود و فضایل اخلاقی را با مقامات علمی توأم داشت . سالها در انگلستان و فرانسه و آلمان عمر خود را صرف مطالعه و تحقیق و تتبع در آثار اسلامی و بخصوص در کتب و نسخ خطی اسلامی کرد و رسالات و یادداشتها و مقالات متعددی در مجلات و جراید از خود بیادگار گذاشت . از آثار او بیست مقاله و وفیات معاصرین و تصحیح جهان‌نگشای جوینی و تصحیح دیوان حافظ و نیز یادداشت‌های مهم تاریخی و ادبی است .

علامه دهخدا

علی اکبر فرزند خانباخان از ملاکان قزوین در حدود سال ۱۲۵۸ هـ . ش . = ۱۲۹۷ هـ . ق . در تهران بدنیا آمد . دهخدا معلم و استاد مدرسه علوم سیاسی ، نویسنده روزنامه صور اسرافیل و نویسنده جراید دیگر در دوران نهضت مشروطیت ، مرد مبارز آزادیخواه و مترقی و اصلاح طلب ، نماینده مجلس شورای ملی ، استاد و رئیس دانشکده حقوق ، و دانشمند و متبحر بود . بزرگترین اثر علامه دهخدا لغت نامه یا دایرةالمعارف زبان فارسی است که سی و پنج سال در راه تألیف آن رنج برد ، و بیش از دوسوم آن چاپ گردیده و بقیه در دست چاپ است . آثار دیگر دهخدا امثال وحکم و ترجمه عظمت و انحطاط رومیان و ترجمه روح القوانین اثر منتسکیو و فرهنگ فرانسه به فارسی و رساله در شرح حال ابوریحان بیرونی و تصحیحات و تعلیقات متعدد بر ذواین شعرای نامدار ایران و تصحیح لغت نامه های چون لغت فرس اسدی و صحاح الفرس است . دهخدا مردی بذله گو ، منبع الطبع و نیز دارای طبعی لطیف بوده و اشعاری نغز و شیرین سروده است . وی در سال ۱۳۳۴ هـ . ش . بدرود زندگی گفت .

اقبال آشتیانی

عباس اقبال آشتیانی به سال ۱۲۷۶ هـ . ش . در آشتیان بدنیا آمد و به سال ۱۳۳۴ هـ . ش . در شهر رم «ایتالیا» بدرود حیات گفت . اقبال یکی از محققین بزرگ معاصر ایران در تاریخ و جغرافیا و ادبیات و یکی از پرکارترین و با ذوق ترین دانشمندان ، و استاد دانشگاه تهران بود ؛ و آثاری از خود بیادگار گذاشت که از منابع و مآخذ معتبر مراجعه و

تحقیق اهل فضل و طالبان علم و شیفتگان حقایق علمی است . از سال ۱۳۵۳ تا سال ۱۳۴۵ هـ . ش . در حدود ۴۶ اثر از تألیفات و ترجمه ها و رساله ها از آثار اقبال و یابه اهتمام آن دانشمند فقید از آثار دیگران بچاپ رسیده است که از جمله آنها : **تاریخ مغول و میرزا تقی خان امیر کبیر** وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی و تاریخ اکتشافات جغرافیایی و **تاریخ علم جغرافیا** است . اقبال بسیاری از نسخه های خطی کتب تاریخی و ادبی فارسی و عربی را تصحیح و تحشیه کرده و بچاپ رسانیده است .

بهمنیار

احمد فرزند محمد علی به سال ۱۳۵۱ هـ . ق . در کرمان متولد شد و به سال ۱۳۷۵ هـ . ق . = ۱۳۳۴ هـ . ش . در تهران بدرود حیات گفت . وی مردی آزادیخواه و آشنا به حقایق دین مبین اسلام و روشنفکر و روشندل ، ادیب و متبّع و آشنا به زبان و ادبیات عربی ، روزنامه نویس مبارز ، قاضی دادگستری و استاد دانشگاه تهران و یکی از ادبا و فضلاء بنام معاصر ایران ، و دارای ذوق و طبع لطیف شعری بود . از آثار ادبی و علمی بهمنیار **تصحیح تاریخ بیرق** تألیف علی بن زید و **تصحیح اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید** و ترجمه **زبدة التواریخ** در تاریخ آل سلجوق ، و از آثار دوران زندگی سیاسی وی دوره دو ساله **روزنامه دهقان** در کرمان و دوره سه ساله **روزنامه فکر آزاد** در مشهد و تهران است . این دو بیت از قصیده بث الشکوائی اوست :

مرا جان بفرسود از این زندگانی که در وی ندیدم دمی شادمانی
چه شادی توان جستن از آن حیاتی که بر جان کند بارفنگش گرانی !

سید احمد کسروی (۱۲۶۹-۱۳۲۴ ه. ش.) از دانشمندان و محققان ایران و ادیب و نویسنده‌ای فعال بود. در رشته‌های تاریخ و لغت و زبان و مذهب تحقیقاتی دارد. وی در مسائل اجتماعی و مذهبی عقاید خاصی داشت و با استعمال لغات عربی در فارسی مخالف بود تا آنجا که عموماً در نوشته‌های خود از بکار بردن لغات عربی دوری می‌جست.

از آثار مهم او: تاریخ مشروطه ایران، تاریخ هجده ساله آذربایجان، تاریخ پانصد ساله خوزستان، شهریاران گمنام، شیخ صفی و تبارش، زبان آذری، کافنامه و کتابهای متعدد دیگر درباره عقاید خاص مذهبی خود و دوره مجله پیمان است.

اهمیت و ارزش ادبیات ایران

اگر تاریخ ادبیات ایران را از زمان هخامنشی حساب کنیم در حدود ۲۵۰۰ سال است که وطن ما دارای آثار ادبی از نظم و نثر می‌باشد، اینک اهمیت و ارزش آن را بطور خلاصه بیان می‌کنیم:

۱- ادبیات ایران هم از جهت عبارت و هم از لحاظ معانی دلیل باهر يك تمدن عالی است. بزرگان و سخنگویان ایرانی معانی نغز لطیف فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را از قدیمترین زمان در سبک بهترین سخنان فارسی بیان کرده‌اند، حتی در قصاید درازی که به قصد خوش آمد امیران و جلب نظر وزیران سروده شده و معمولاً برای کسب شئون ظاهری بوده است باز چندان سخنان ظریف و معانی لطیف بکار رفته است که جا دارد از این حیث آن سنخ شعر هم نمونه استعداد و رقت فکر و

وسعت خیال ملت ایران شمرده شود و در واقع بسیاری از قصاید فارسی با وجود معایبی که از لحاظ اخلاقی و طول کلام و عبارت پردازی و قافیه‌سازی دارد، شامل محسنات اساسی نیز هست که از آن جمله اینهاست :

الف - قصیده سرایان بر حسب حسن برتری جستن به هم و جلب نظر سلاطین و کسب آفرین مردم کوششها کردند و بهترین ترکیبات و کلمات فارسی را جستند و آنها را زنده کردند و از این راه خدمتی شایان نسبت به بقای زبان بجا آوردند .

ب - با وجود مذموم دانستن تملق گوئی، از مضمونهای بکر و باریک و تشبیهات ماهرانه و قیاسهای استادانه که در طی مدیحه آمده است بهیچ وجه نتوان گذشت؛ زیرا همه آنها آثار فکر تیز و هوش و قریحه لطیف ملت ایران است و هر ملتی را معانی لطیف گفتن مقدور نیست .

ج - در قصاید فارسی بند و معانی اخلاقی سودمند عالی آمده است .

د - مطالب تاریخی نیز از قبیل وقایع و عادات و حکایات در ضمن قصایدی آمده است و این مطالب برای شناسایی گذشته بس مهم تواند بود .

ه - امثال و حکم ایرانی در آنها گرد آمده و محفوظ مانده است .

و - تغزلات بی نظیری که دلیل لطف احساسات و قدرت وصف استادان ایران است در آغاز قصاید سروده شده است .

ز - تأثیر پندهایی که در ضمن مدح و ستایش به حکمرانان داده شده و آن سخنان نرم ، اخلاق خشن پادشاهانی مانند سلاطین مغول را تغییر داده بسیار قابل تأمل و قدرشناسی است .

ح - قصایدی را که سراسر دینی و اخلاقی است و از تملق و مدهانه دور است یا شامل مطالب علمی و حکمی یا شرح حال و افکار خود شاعر است نباید فراموش کرد .

۲ - ادبیات ایران اعم از نظم و نثر که شامل اشعار و جمله‌ها و داستانهای حکمی و اخلاقی بسیار سودمند و لطیف است و در فصاحت و شیوایی پایه‌ای بلند دارد ، ناچار در زندگی عامّه مؤثر واقع گردیده و در هدایت افکار تأثیر بسزا داشته است و اگر بعضی سخنگویان گاهی از راه تفتن اشعاری مخالف اخلاق و عفت سرورده‌اند آن گونه گفته‌ها نسبت به اشعار جدی خوب به مثابه هیچ است .

۳ - ادبیات ایران ارزش تاریخی نیز دارد زیرا مجموعه‌ای است از اخلاق و افکار و آداب و احساسات و نصایح و پندهای شماره زیادی از باهوش‌ترین افراد ایرانی که از صدها سال به این طرف محفوظ مانده و آینه‌وار در برابر چشم ما که اخلاف آنها هستیم قرار گرفته است .

۴ - کثرت قصیده‌های مدحی و ستایش در فارسی نباید موجب اشتباه گردد و پرده به روی دیده کشد و ما را از اقسام دیگر نظم و نثر غافل نماید . شاعرانی که با استقلال نظر ، مسلکی و هدفی داشته و برای مقصودهای عالی سخنگویی کردند مانند ناصر خسرو در عقاید مذهبی ، و شیخ عطار و شیخ شبستری و جلال الدین مولوی و حافظ و امثال آنان در مطالب عرفانی ، و مسعود سعد و خاقانی در بیان تأثرات روحی و سرگذشت ،

و عمرخیام در شرح نظر فلسفی ، و سعدی در پند آزمایی و امثال آنان بسیارند . این شاعران سخنانی از دل درآمده و بی شایبه گفته و آثار گرانبها بیادگار نهاده‌اند .

۵- گذشته از آثار ادبی به معنی خاص تصانیف فراوان علمی و فنی و دینی از زمان قدیم تا عصر ما به زبان فارسی بوجود آمده‌است که هر يك به جای خود از لحاظ هر عصری حائز اهمیتی بسزاست .

۶- ادبیات ایران بزرگترین سند و بهترین ضامن زبان ملی ما فارسی است . میزان سبك و شیوه هر زبان نوشته‌های سخنگویان بزرگ است و امروز این تصانیف و آثار گرانبها که ما داریم ازطرفی نگهبان زبان و ازطرفی هم سرمشق برای ما و آیندگان است . گذشته از اینکه شیوه زبان ما به دستیاری سخن شناسان بزرگ ایران از خطر فساد مصون مانده است لغات بیشماری هم از فارسی بدین وسیله از آفت زوال محفوظ گردیده است ، و اگر شاهنامه یا قصاید و غزلیات دیگر شعرا و تألیفات فراوان منشور که در این کتاب تنها بخش کوچکی از آن ذکر شده در میان نبود بسا لغات و ترکیبات فارسی که از میان می‌رفت و جزیک زبان عامیانه چیزی باقی نمی‌ماند .

۷- ادبیات ایران ارزش بزرگ بدیعی هم دارد ، یعنی بزرگان ایران معانی لطیف علمی و اجتماعی را در لباس عبارات زیبا و خوش آیند ادا کرده‌اند . همچنانکه روح بدیعی و ذوق و صنعت و حسن جمال دوستی ایرانی در ساختمانهای تخت جمشید و مسجد شاه اصفهان به شکل تناسب و عظمت ، و در کاشیهای اصفهان و مشهد و اردبیل به طرز رنگ آمیزی و

گل‌نگاری و آهنگ جلوه می‌کند، در اشعار زیبای فارسی نیز همان روح به صورت سخنان دلربا و پیوند و نظم و انسجام و وزن و تناسب، ظاهر می‌شود و این همه بی‌گزار شاهد توانایی روان و دلیل سحر بیان سخن-گویان ایران است.

پایان

